

جلد دوم

چرائی ختم
نبوت
پیامبر اسلام

انتشارات مستضعفین

شناسنامه کتاب

اسم کتاب: سلسله درس‌های بعثت‌شناسی پیامبر اکرم - جلد دوم

چاپ اول: نشر مستضعفین - سال ۱۳۹۵

چاپ دوم: اسفند ماه ۱۳۹۶

www.pm-iran.org

www.nashr-mostazafin.com

info@nashr-mostazafin.com

انتشارات مستضعفین

فهرست

- اهداف بعثت پیامبر اسلام..... ۷
- الف - هدف اول بعثت پیامبر اسلام مبارزه با بت‌سازی و بت‌تراشی حاکمین ۹
- ب - هدف دوم بعثت پیامبر اسلام مبارزه با واسطه‌های تاریخی فیزیکی و متافیزیکی ۱۳
- ج - هدف سوم بعثت پیامبر اسلام پیوند عملی بین جهان‌بینی توحیدی و عدالت اجتماعی ۲۶
- د - مؤلفه‌های پنجگانه جهان‌بینی توحیدی پیامبر اسلام در آئینه پروژه بازسازی شده..... ۲۹
- مدینه‌النبی پیامبر اسلام، جامعه الگویی، یا جامعه دینی یا جامعه‌انی فقهی یا ۳۷
- ۱ - سه معجزه پیامبر اسلام..... ۳۹
- ۲ - آیا مدینه‌النبی یا جامعه الگویی پیامبر اسلام یک جامعه انسانی بود یا دینی و یا فقهی..... ۴۴
- الف - جامعه فقهی و مشخصات آن..... ۵۰
- ب - جامعه اخلاقی و مشخصات آن ۵۲
- ج - اخلاق سلطانی در مدینه‌النبی پیامبر اسلام..... ۶۲
- ماحصل آنچه که تا اینجا گفتیم ۶۷
- بعثت پیامبر اسلام در راستای زمینی کردن دین اسطوره‌انی بشر ۸۱
- الف - دین صوفیانه یا دین پیامبرانه / دین باطنی یا دین واقعی / دین رمزی یا ۸۳
- ب - دین آسمانی یا دین زمینی / دین اسطوره‌انی یا دین تاریخی ۹۱
- ج - دین تاریخی / دین فراتاریخی ۹۶
- د - پروژه حج ابراهیمی با معماری پیامبر اسلام در خدمت زمینی کردن دین آسمانی ۱۰۷
- چرانی ختم نبوت پیامبر اسلام ۱۱۳
- ۱ - علامه محمد اقبال لاهوری و پروژه ختم نبوت..... ۱۱۵
- ۲ - چگونگی تبیین پروژه ختمیت نبوت پیامبر اسلام توسط علامه محمد اقبال لاهوری..... ۱۲۴
- ۳ - قرآن و قصه ختمیت نبوت پیامبر اسلام از نگاه اقبال ۱۳۰
- ماحصل آنچه که گفته شد..... ۱۳۵

اهداف بعثت پیامبر اسلام

الف - هدف اول بعثت پیامبر اسلام مبارزه با بت‌سازی و بت‌تراشی حاکمین سه‌گانه قدرت و بت‌پرستی توده‌های محکوم قدرت، جهت پاکسازی و شرک‌زدائی و دستیابی به جهان‌بینی توحیدی بوده است:

با یک نگاه اجمالی و کپسولی به حرکت انبیاء ابراهیمی از بعثت ابراهیم خلیل تا بعثت پیامبر اسلام که به لحاظ زمانی نزدیک به ۲۵ قرن فاصله زمانی داشته است، چراکه داستان عظیم یا عظیم‌ترین داستان تاریخ بشر که ابراهیم خلیل سراینده و بازیگر آن بود به ۱۸ قرن قبل از میلاد مسیح باز می‌گردد؛ یعنی سیزده قرن قبل از فلاسفه یونان اعم از سقراط و افلاطون و ارسطو و فلاسفه و عرفای هند شرقی اعم از لائوتسه و کنفوسیوس و بودا و دوازده قرن قبل از موسی بن‌عمران در تاریخ بشر اتفاق افتاده است که با عنایت به اینکه پیامبر اسلام هفت قرن بعد از عیسی بن‌مریم مبعوث گردید؛ بنابراین فاصله زمانی بین بعثت ابراهیم خلیل تا بعثت پیامبر اسلام نزدیک به ۲۵۰۰۰ سال می‌باشد که البته با توجه به فاصله زمانی بیش از ۱۴ قرن بین ما و بعثت پیامبر اسلام فاصله زمانی ما تا بعثت ابراهیم خلیل سر سلسله جنبان کاروان توحید نزدیک به چهار هزار سال می‌شود.

به عبارت دیگر نزدیک به چهار هزار سال از تاریخ بشریت امروز تحت تأثیر جنبش عظیم

توحیدی ابراهیم خلیل بوده است و این داستان عظیم که عظیم‌ترین داستانی است که در آیات قرآن به صورت نظری و تئوریک و سمبلیک مطرح شده است و در پروژه حج پیامبر اسلام به صورت عملی و نمایشی، توسط پیامبر اسلام تبیین عملی شده است و به همین دلیل واجب است بر هر مسلمانی که حداقل در طول عمر خود یکبار با پوشیدن لباس توحید ابراهیم - که همان لباس احرام می‌باشد، به جای ابراهیم در نمایشگاه و تئاتر عملی بزرگ حج، نقش ابراهیم خلیل و همسر برده او هاجر و فدیة بزرگ ابراهیم یعنی اسماعیل در موسم حج از میقات زمان تا طواف عشق با بی‌نهایت و از طواف تا سعی و تلاش اجتماعی و از سعی تا مراحل سه‌گانه شناخت انسان یعنی عرفات و مشعر الحرام و منا که همان «شناخت و شعور و عشق» می‌باشد و از مراحل سه‌گانه شناخت تاریخی جمره یعنی نفی خداوندان «زر و زور و تزویر» در هر جامعه و در هر مرحله از تاریخ که هستی همراه با فدیة کردن اسماعیل خویش یعنی هر آنچه که بیشتر دوست داری و بیشتر به آن وابسته هستیم و موظف هستی که در این راه فدا کنی، آنچنانکه در آیه ۹۲ سوره آل عمران فرمود:

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ - هرگز کسی به سرزمین بر و نیکی یا توحید نمی‌رسد مگر اینکه فدیة او بهترین چیزی باشد که به آن وابسته است و البته خداوند به این فدیة او آگاه است» پروسس ابراهیم خلیل را بازتولید کند؛ زیرا برای اینکه توحید به عنوان یک جهان‌بینی بتواند در عرصه ساختار اجرائی و عملی انسانی و تاریخی و اجتماعی که همان عدالت انسانی یا اخلاق، عدالت اجتماعی یا سوسیالیسم و عدالت تاریخی یا تکوین امامت و وراثت مستضعفین یا زحمتکشان عرصه تولید بر زمین می‌باشد، مادیت و عینیت خارجی پیدا کند، ناگزیر از روی آوردن به اسلام تاریخی یا ایدئولوژی اسلامی در هر زمان و در هر مقطع تاریخی هستیم.

آنچنانکه بدون اسلام تاریخی یا ایدئولوژی اسلامی امکان عینیت و مادیت خارجی بخشیدن انسانی و اجتماعی و تاریخی جهان‌بینی توحیدی ابراهیم خلیل نیست، زیرا اسلام تاریخی تئوری و ایدئولوژی است که ما می‌توانیم توسط آن در هر مقطع تاریخی و در هر جامعه کنکریت و مشخصی که قرار داشته باشیم، پلی تئوریک بین ساحت جهان‌بینی نظری توحیدی که ابراهیم خلیل معمار آن در تاریخ بشر بوده است و ساحت عملی کردن آن جهان‌بینی در

مؤلفه سه گانه انسانی و اجتماعی و تاریخی که توسط پروژه عدالت در مؤلفه‌های سه گانه عدالت انسانی یا اخلاق و عدالت اجتماعی یا سوسیالیسم و عدالت تاریخی یا استقرار امامت و وراثت مستضعفین بر زمین که همان زحمتکشان یا تولیدکنندگان می‌باشد، ایجاد کنیم.

آنچنانکه بدون پروژه اسلام تاریخی پیامبر اسلام که همان تئوری یا ایدئولوژی اسلام ابراهیمی در ادامه جهان‌بینی توحیدی او می‌باشد، (اشاره به آیه ۶۷ - سوره آل عمران) که می‌فرماید:

«مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا... - ابراهیم نه یهودی و نه نصرانی بود بلکه او مسلمانی موحد بود» پروژه توحید ابراهیم خلیل ناتمام می‌ماند. به طوری که برعکس آن بعثت پیامبر اسلام و تکوین پروژه اسلام تاریخی توسط پیامبر اسلام - که تئوری عملی کننده پروژه جهان‌بینی توحید ابراهیم خلیل می‌باشد - هم بدون پروژه توحید نظری ابراهیم خلیل پروژه‌هایی ناتمام می‌شد، (اشاره به آیه ۶۵ - سوره آل عمران) که می‌فرماید:

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ - ای اهل کتاب چرا در باره ابراهیم با هم چالش می‌کنید و هر کدام ابراهیم را وابسته به دین و کتاب خود می‌دانید در صورتی که بعثت ابراهیم مقدم بر تکوین تورات و انجیل بوده است و این‌ها همه در ادامه نهضت او جاری شده است، آیا در این امر تعقل نمی‌کنید؟»

به همین دلیل هر چند موسی بن عمران برای یک برهه از تاریخ بشر در قوم خاصی و جغرافیای مشخصی تلاش کرد تا جهان‌بینی توحید ابراهیم خلیل را به صورت اجرایی و عملی جامعه‌سازانه درآورد و عیسی بن‌مریم نیز در مقطعی دیگر از تاریخ بشر و در میان گروهی خاص از بشریت تلاش کرد تا توحید به عنوان جهان‌بینی ابراهیم خلیل را به صورت فردی و اخلاقی در انسان عملی و اجرایی نماید، ولی با همه این‌ها کار بزرگی که پیامبر اسلام با بعثت خود انجام داد و توسط آن توانست بستر ختم نبوت تسلسل نهضت ابراهیمی را توسط بعثت خود فراهم کند، این بود که توسط اسلام تاریخی به عنوان ایدئولوژی و تئوری و حج به عنوان پارادایم عملی بستر اجرایی شدن و عملی کردن جهان‌بینی توحیدی ابراهیم خلیل در ساحت‌های مختلف انسانی و اجتماعی و تاریخی فراهم نماید.

به عبارت دیگر اگر ابراهیم خلیل نهضت خودش را با مبارزه با بت‌پرستی و بت‌ها و از

خانواده و پدر و شهر و دیار و اقلیم خود از آور و بابل شروع کرد و با زبان و فکر و تیر به جان بت‌های مجسم و غیر مجسم خود ساخته و خود تراشیده خانواده و پدر و جامعه و شهر و دیار خودش می‌پردازد و از ابتدای شروع حرکتش که چالش او با پدر بت‌پرست و بت‌تراش و بت‌فروشش بود و آنچنان این مبارزه با بت‌پرستی به صورت جدی از همان اوان جوانیش شروع کرد که پدرش ابراهیم را از خانه بیرون کرد و او را آواره دشت و صحرا ساخت تا ابراهیم بتواند در ادامه مبارزه با بت‌پرستی در خانواده خود تا پایان عمر - که گفته می‌شود نزدیک به ۱۲۰ سال عمر کرده است - همه در چارچوب مبارزه با بت‌پرستی و بت‌سازی و بت‌تراشی توسط زبان و فکر و تیر در جامعه و تاریخ سپری نماید تا بدین وسیله او بتواند در سیمای معمار بزرگ توحید به عنوان جهان‌بینی در تاریخ بشر برای همیشه در کنار همسرش هاجر و فرزندش اسماعیل در مسیر کاروان حرکت تاریخی انسان به عنوان مالم الطریقه یا راهنمای «به کجا رفتند» باقی بماند.

به همین دلیل است که داستان مبارزه ابراهیم با بت‌پرستی داستان یک مبارزه با مجسمه‌سازی نبوده است بلکه مبارزه او با جهان‌بینی شرک بوده است که خود این جهان‌بینی شرک آئینه جامعه‌نما و جهان‌نما و تاریخ‌نما و انسان‌نمای بشریت برای همیشه تاریخ از آغاز تا پایان تاریخ می‌باشد، چرا که در زیر چتر این جهان‌بینی شرک توسط بت‌پرستی بت‌تراشان فیزیکی و ماوراء الطبیعی تلاش می‌کردند تا به توجیه آن نظام اجتماعی و تاریخی منحرف بپردازند و گر نه اگر داستان عظیم مبارزه ابراهیم با بت‌تراشی حاکمین قدرت برای بت‌پرستی محکومین قدرت در راستای توحیدی کردن جهان‌بینی بشریت در حد یک مبارزه با چند تا مجسمه شکستن حقیر و کوچک کنیم، دیگر این مبارزه ابراهیم آنقدر عظمت و بزرگی ندارد تا تمامی انبیاء خلف ابراهیم از موسی گرفته تا عیسی و پیامبر اسلام خود را وابسته و پیرو دین ابراهیم بدانند و آنچنانکه قرآن در آیه ۱۲۰ سوره نحل می‌فرماید:

«إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ - ابراهیم خودش به تنهایی و یک تنه و تنها یک امت فرمانبر توحیدی و مخالف با شرک می‌باشد» و بر این پیروی خود از دین ابراهیم افتخار کنند.

لذا در این رابطه است که باید بگوئیم داستان مبارزه با بت‌پرستی نهضت انبیاء ابراهیمی

داستان مبارزه با شرک و جهان‌بینی شرک است، در راستای پاکسازی و تحقق و دستیابی به جهان‌بینی توحیدی چرا که بت‌تراشان و بت‌سازان حاکمین قدرت در لوای چتر جهان‌بینی شرک می‌کوشیدند تا نظام ظالمانه اجتماعی و تاریخی خود توسط بت‌پرستی، توده‌های عوام را بر محکومین قدرت سه‌گانه «زر و زور و تزویر» تفسیر و توجیه آسمانی کنند و خود را در سایه آن بت‌های فیزیکی و غیر فیزیکی در باور توده‌ها به عنوان نمایندگان خدای آسمان‌ها یا فرستادگان او در آورند.

ب - هدف دوم بحث پیامبر اسلام مبارزه با واسطه‌های تاریخی فیزیکی و متافیزیکی بین خداوند و انسان‌ها جهت بی‌واسطه کردن رابطه انسان‌ها با خداوند می‌باشد:

شاید سخت‌ترین و بزرگ‌ترین و طاقت‌سوزترین مبارزه‌ای که پیامبر اسلام در طول مبارزه ۲۳ ساله حیات نبوی خود در استمرار مبارزه نهضت تسلسلی ضد بت‌پرستی ابراهیم خلیل داشته است، مبارزه با واسطه‌های ساختگی بین خداوند و انسان‌ها اعم از واسطه‌های بشری، شیئی، قبری، مرده‌ای، ضریحی، مجسمه‌ای، تصویری، شخصیتی و غیره که تکوین یافته توسط صاحبان قدرت سه‌گانه «زر و زور و تزویر» یعنی بت‌سازی و بت‌تراشی جهت بت‌پرستی توده‌ها بوده است و مبارزه با شرک و کفر که ستون فقرات مبارزات نظری و عملی قرآن و پروژه حج و ۵۴ نبرد نظامی و رویارویی فیزیکی با سران دارالندوه و قبایل اطراف مکه و مدینه پیامبر اسلام در طول حیات نبوی ۲۳ ساله‌اش می‌باشد، در تحلیل نهائی همه در راستای نفی واسطه‌های بین خداوند و انسان‌ها می‌باشد، چراکه بزرگ‌ترین هدف فلسفی و ایدئولوژیک پیامبران ابراهیمی و در رأس آن‌ها پیامبر اسلام این بوده است که دست انسان‌ها را بگیرند و بی‌واسطه و مستقیم در دستان خداوند قرار دهند.

دعا که از نظر همه پیامبران ابراهیم تنها رابطه بین همه انسان‌ها با خداوند است و تمامی انسان‌ها از پیامبران ابراهیمی گرفته تا انسان‌های همه تاریخ بشر تنها و تنها بوسیله دعا

می‌توانند با خداوند رابطه برقرار نمایند و به جز دعا هیچگونه مکانیزم دیگری جهت پیوند و رابطه بین همه انسان‌ها با خداوند وجود ندارد، بزرگترین کشف انبیاء ابراهیمی و بزرگترین هدیه انبیاء ابراهیمی به بشریت بوده است، چراکه انبیاء ابراهیمی و در رأس آن‌ها پیامبر اسلام به همه بشریت و مسلمانان پیرو خویش آموختند که شما همه انسان‌ها علی‌السویه خارج از رنگ، نژاد، مذهب، تاریخ و جغرافیا می‌توانید بدون واسطه هیچکس نه قیر، نه ضریح، نه بت، نه اشخاص، نه ارواح و نه هیچ چیز دیگر با خداوند به صورت مستقیم وارد دیالوگ و گفتگو بشوید.

پیامبران ابراهیمی و در رأس آن‌ها پیامبر اسلام به همه انسان‌ها خارج از رنگ و نژاد و دین و مذهب و تاریخ و جغرافیا آموختند که زیباترین و توحیدی‌ترین و تنها امکان رابطه بین خداوند و انسان‌ها رابطه مستقیم و بی‌واسطه بوسیله دعا است. آن‌ها به همه انسان‌ها آموختند که همه انسان‌ها علی‌السویه بندگان خدا هستند و همه انسان‌ها علی‌السویه حتی گناهکارترین انسان‌ها می‌توانند بدون هیچگونه واسطه‌ائی با خداوند از طریق دعا فقط از طریق دعا، فقط و فقط از طریق دعا وارد گفتگو و دیالوگ شوند:

باز آی هر آنکه هستی باز آی	گر کافر و گبر و بت‌پرستی باز آی
این درگه ما درگه نومیدی نیست	صد بار اگر توبه شکستی باز آی
دو سر هر دو حلقه هستی	به حقیقت به هم تو پیوستی

مولوی

ما زخود سوی تو گردانیم سر	چون تویی از ما به ما نزدیکتر
با چنین نزدیکی دوریم دور	در چنین تاریکی بفرست نور
این دعا هم بخشش و تعلیم توست	ورنه در گلخن گلستان از چه رست

مثنوی دفتر دوم

دست گیر و جرم ما را در گذار	ای خدای پاک و بی‌انباز و یار
که تو را رحم آورد آن ای رفیق	یاد ده ما را سخن‌های رفیق
ایمنی از تو مهابت هم زتو	هم دعا از تو اجابت هم زتو
مصلحی توای تو سلطان سخن	گر خطا گفتیم اصلاحش تو کن
گر چه جوی خون بود نیلش کنی	کیمیا داری که تبدیلتش کنی
وین چنین اکسیرها زاسرار توست	این چنین مینیاگری‌ها کنار توست

مثنوی - دفتر دوم - ص ۹۰ - س ۷

خواه هند و خواه ترک و یا عرب	مرد حجبی هم‌ره حاجی طلب
بنگر اندر عزم و در آهنگ او	منگر اندر نقش و اندر رنگ او
تو سپیدش دان که هم‌رنگ تو است	گر سیاه است و هم آهنگ تو است
زو ببر کز دل مرا او را رنگ نیست	ورسفید است و ورا آهنگ نیست

مثنوی - دفتر اول - ص ۵۸ - س ۲۴

«...مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ وَ غَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ...» خداوند با همه وجود است بدون پیوستگی و جدای از همه وجود است بدون دوری و فاصله.»

امام علی - نهج البلاغه صبحی الصالح - خطبه یک - ص ۴۰ - س ۳

بلکه بی‌چون و چگونه زاعتدال	متصل نی منفصل نی‌ای کمال
زنده‌ایم از لطف ای نیکو صفات	ماهیانیم و تو دریای حیات
نی به معلولی قرین چون علتی	تو نگنجی در کنار فکرتی

مولوی - مثنوی دفتر سوم - ص ۱۵۸ - س ۱۶

نقش‌ها بینی برون از آب و خاک

آئینه دل چون شود صافی و پاک

فرش دولت را و هم فرارش را

هم بینی نقش و هم نقاش را

مثنوی دفتر دوم - ص ۳۰ - س ۱۰

و اصلاً هدف چهار سوره پایانی قرآن که با امر «**قل**» شروع می‌شود، یعنی سوره کافرون، اخلاص، فلق و ناس که در رأس آن‌ها سوره اخلاص قرار دارد و پیامبر اسلام ارزش این تنها سوره کوچک قرآن را به اندازه ثلث کل قرآن می‌دانست، جهت مقابله کردن با این واسطه‌های ساختگی بین خداوند و انسان‌ها می‌باشد که به صورت سمبلیک، بت در هر شکل و صورت آن نماد این واسطه‌سازی بین خداوند و انسان‌ها است و شرک و کفر در قرآن فونکسیون این بت‌سازی بین خداوند و انسان‌ها می‌باشد. به همین دلیل بود که همین نهضت مبارزه با بت‌پرستی ابراهیم خلیل تا به موسی رسید مستقیماً این مبارزه بت‌پرستی ابراهیم به صورت مبارزه با نظام فاسد اجتماعی فرعون و قارونی و بلعم باعورائی درآمد و به پیامبر اسلام که رسید این مبارزه با بت‌پرستی و بت‌سازی و بت‌تراشی جنبه تاریخی پیدا کرد و پیامبر اسلام با شعار «**لا اله الا الله**» مبارزه‌ائی در راستای شکستن بت‌های درون کعبه که گفته می‌شود بیش از ۳۰۰ بت فقط در خانه کعبه قرار داشت منهای بت‌هایی که هر قبیله‌ائی در معبد خاص خود قرار داده بود، به انجام رسانید.

لذا به این ترتیب است که همه فرایندهای مبارزه با بت‌سازی و بت‌پرستی و بت‌تراشی پیامبران ابراهیمی دلالت بر همان نهضت واحد ضد بت‌پرستی ابراهیم خلیل می‌کند که در لوای آن ابراهیم خلیل و پیامبران الهی خلف او تا پیامبر اسلام تلاش کردند تا بشریت را از جزمیت در نگرش به جهان و جهان‌بینی به جایگاهی در جهان‌بینی هدایت کنند که جهان‌بینی دم به دم در حال تحول و تغییر می‌باشد:

هر لحظه مرا تازه خدای دگر استی

بیزارم از آن کهنه خدائی که تو داری

چراکه خدای پیامبران ابراهیمی برعکس خدای تصوف هند شرقی و خدای بودا که غیر پرسونال و شناخت آن برای انسان‌ها صورت ثابت و ساکن دارد و اصلاً کلمه بت در آغاز تکوین آن در دیسکورس مشرق زمین دلالت بر همان مجسمه بودا می‌کرده است که از هند

شرقی به دیگر بلاد بشری از جمله بین النهرین که مرکز و گهواره بعثت انبیاء ابراهیمی بوده سرایت کرده است و لذا مبارزه انبیاء ابراهیمی با بت و بت‌تراشی و بت‌سازی و در نهایت بت‌پرستی مبارزه با این واسطه‌های جزمی بین انسان‌ها و خداوند بوده است، چراکه آنچنانکه قرآن می‌گوید خود بت‌پرستان بت‌ها را واسطه بین خودشان و خداوند عالمیان به حساب می‌آوردند و آن‌ها را شفیعان در برابر خداوند عالمیان می‌دانستند.

«وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتَبْتُونَ اللَّهَ بِهِ مَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ - این بت‌پرستان به جای خداوند چیزی را می‌پرستند که نه ضرری دارد و نه سودی و در باب این بت‌ها می‌گویند این‌ها واسطه‌های بین ما و خداوند هستند ای پیامبر به این بت‌پرستان بگو شما با این عقایدتان در باب بت‌ها می‌خواهید در باب خداوند از چیزی خبر بدهید که آن‌ها در آسمان‌ها و زمین نسبت به آن بی‌خبرند پس خداوند منزّه است از آن شرک‌هایی که شما توسط این بت‌ها می‌ورزید» (سوره یونس - آیه ۱۸).

آنچنانکه در این آیه به صراحت قرآن مشخص می‌کند، از نگاه بت‌پرستان این بت‌ها خود خداوند نیستند بلکه آنچنانکه قرآن می‌گوید بت‌سازان و بت‌تراشان تاریخ بشر این بت‌ها را واسطه بین خداوند و انسان‌ها قرار داده‌اند و باور توده‌ها را آنچنان شکل داده‌اند که گویا این بت‌ها نزد خداوند از آن‌ها شفاعت می‌کند و از آنجائیکه توده‌های مردم در طول تاریخ به غلط بر اثر تبلیغات مسموم این بت‌سازان و بت‌تراشان تاریخ در خود توانایی و پتانسیل ارتباط مستقیم با بی‌نهایت و خداوند نمی‌بینند و بر اثر تزریق و تلقین فرهنگ تقلیدی از جانب این بت‌تراشان و بت‌سازان تاریخ بر توده‌ها به جای فرهنگ تحقیقی که پیامبران ابراهیمی بذر آن را در میان توده‌ها کاشتند، توده‌ها نمی‌توانند مستقیم در آفتاب نگاه کنند لذا بت‌سازان و بت‌تراشان تاریخ بشر به دروغ این بت‌ها را واسطه قرار داده‌اند تا بین توده‌ها و خداوند به عنوان واسطه و شفیع باشند و به همین دلیل پیامبران ابراهیمی و در رأس آن‌ها پیامبر اسلام جهت مبارزه با بت‌سازان و بت‌تراشان تاریخ مجبور بودند قبل از هر چیز به مبارزه با این بت‌پرستی تحمیلی از بالائی‌های قدرت سه‌گانه بر توده‌ها بپردازند و قبل از هر امری تلاش کردند تا به این توده‌ها و بت‌پرستان بقبولانند که برای ارتباط با خداوند نیاز به واسطه نیست.

تنها وسیله ارتباط ما با خداوند دعا است که همه انسان‌ها می‌توانند خود بدون واسطه توسط دعا با خداوند در تماس باشند و به جز دعا هیچگونه مکانیزم دیگری برای ارتباط بین ما و خداوند وجود ندارد، لذا در این رابطه است که قرآن می‌فرماید:

«وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ - ما (خداوند) از رگ گردنشان بهشان نزدیکتر هستیم» (سوره ق - آیه ۱۶).

«وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِلِعَلَّهُمْ يُرْشَدُونَ - (ای پیامبر) چون بندگان من از تو سراغ من را گرفتند بدانند که من نزدیکم و دعوت دعا کنندگان را اجابت می‌کنم البته در صورتی که مرا بخوانند پس باید که آنان دعوت من را اجابت کنند و باید به من ایمان آورند تا شاید رشد و تکامل پیدا کنند» (سوره بقره - آیه ۱۸۶).

آنچنانکه مشاهده می‌شود در این آیه نسبتاً کوچک قرآن.

اولاً خداوند اساس گفتار را بر تکلم وحده قرار داده است نه به صورت غیبت (اینکه خداوند در این آیه به صراحت می‌گوید من چنین و چنانم، نمی‌گوید خداوند چنین و چنان است) و به این ترتیب است که در این آیه نسبتاً کوچک قرآن، خداوند برای خود هفت مرتبه ضمیر متکلم «من» به کار می‌برد که از این حیث در کل آیات قرآن بی‌بدیل و بی‌مثال می‌باشد که خود این دلالت بر تاکید خداوند بر نفی واسطه‌های انسانی و زمینی که همگی از نظر قرآن بت‌پرستی می‌باشد تکیه و تاکید دارد.

ثانیاً در این آیه تعبیر «عِبَادِي» به جای «نَّاسٌ» به کار برده است که دلالت بر همه بشریت می‌کند نه مسلمان و مسیحی و غیره آن هم به شکل (عِبَادِي = بندگانم) که در منظر قرآن تکیه به همه بشریت است نه گروه خاص مذهبی و نژادی و زمانی و عصری، بلکه همه انسان‌ها در همه زمین و در همه تاریخ موضوع و مخاطب قرآن می‌باشند که این موضوع از اهم کلیدهای فهم بعثت پیامبران ابراهیمی و در رأس آن‌ها پیامبر اسلام و قرآن می‌باشد؛ بنابراین در این آیه:

اولاً قرآن به نفی واسطه بین انسان و خداوند به صورت مطلق در همه زمان‌ها و در همه

مکان‌ها می‌پردازد.

ثانیاً قرآن و پیامبر اسلام مخاطب خودش را به صورت همگانی که نوع انسان خارج از نژاد خاص، یا زبان خاص، یا جغرافیای خاص، یا تاریخ و زمان خاص می‌باشد، تعیین می‌کند و به همین دلیل قرآن با بیان «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي» یا بیان «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» یا بیان «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ» و یا بیان «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» و غیره به جای تعبیرهای نژادی، یا مذهبی، یا جغرافیای یا تاریخی خاص بر این امر انسان عام تاکید فراوان می‌کند.

ثالثاً در این آیه، قرآن بر نفی واسطه‌های بین خداوند و انسان که عامل اصلی شرک و بت‌پرستی در طول تاریخ بشر بوده و هست و در چارچوب این عامل است که پیوسته گروهی خاص می‌کوشیدند و می‌کوشند و خواهند کوشید تا با طرح واسطه بین خداوند و بشر، خود را به عنوان متولیان این واسطه‌های دروغین در باور توده‌ها قرار دهند و از طریق ایجاد این باور غلط در ایمان توده‌ها است که به آسانی می‌توانند آنها به استثمار و استعمار و استعباد توده‌ها بپردازند.

در این آیه با بیان اینکه‌ای پیامبر چون بندگانم از تو سراغ من را گرفتند، من نزدیک فرموده، چراکه اگر قرآن در این آیه به پیامبر امر به «قُل» می‌کرد نشان دهنده آن می‌شد که خود پیامبر واسطه بین بشر و خداوند است، در صورتی که این امر خلاف دیسکورس قرآن و خلاف حرکت ۲۳ ساله حیات نبوی پیامبر اسلام و خلاف حرکت سر سلسله جنیان توحید یعنی ابراهیم خلیل می‌باشد چراکه قرآن در کانتکس مبارزه عام با بت‌پرستی به صورت مطلق جهت نفی هر گونه بت‌پرستی در هر شکل آن و هر گونه واسطه‌سازی بین خداوند و انسان‌ها تلاش می‌کند تا به وسیله آن ریشه شرک و بت‌پرستی اجتماعی و تاریخی بشریت را برای همیشه خشک کند؛ لذا تا زمانی که بت‌سازان و بت‌تراشان تاریخ قدرت به شکلی بین خداوند و توده‌های پائین جامعه به وسیله بت‌های فیزیکی و ماوراء فیزیکی، ایجاد واسطه جهت شفاعت بکنند، شرک و بت‌پرستی در جامعه بشریت وجود خواهد داشت.

رابعاً در این آیه با بیان «فَإِنِّي قَرِيبٌ - من نزدیکم» توسط حرف آن تاکید را می‌رساند یعنی خداوند فرموده «به درستی که من نزدیکم» که خود این امر باز تاکید بر نفی واسطه‌های بین

انسان و خدا می‌کند چراکه در این آیه قرآن و خداوند و پیامبر اسلام حتی از طرح «قل» که دلالت بر واسطه‌گری پیامبر اسلام بین خداوند و انسان‌ها است، امتناع می‌کند و مستقیماً بدون «قل» می‌فرماید «فَإِنَّ قَرِيبٌ - به درستی که من به همه بندگانم نزدیکم.»

خامساً در این آیه قرآن نزدیکی خداوند به همه انسان‌ها را با صفت بیان می‌کند نه با فعل، یعنی می‌فرماید «نزدیکم»، نمی‌گوید من نزدیک می‌شوم تا قرآن و خداوند و پیامبر اسلام بدین وسیله پیوند بی‌واسطه بین انسان و خداوند به صورت پیوسته و همیشگی نشان بدهند؛ یعنی بعد از فوت پیامبر اسلام دیگر دین فروشان نتوانند بگویند که مصداق این آیه قرآن فقط زمان حیات پیامبر اسلام بوده است و بعد از پیامبر مثلاً می‌توان با قبر و فرد و روح و شخص و ضریح غیره شفیع و واسطه بین خداوند و انسان ایجاد کرد، همان مصیبتی که امروز بازار آن در میان مسلمانان داغ شده است و هر کدام می‌کوشند تا با طرح خود به عنوان واسطه بین خداوند و توده‌های محروم قاعده جامعه خود واسطه‌گری کنند و دکانی سیاسی و مذهبی برای خود بوجود آورند و به همین دلیل است که پیامبر اسلام پیوسته با بیان.

«الشرك اخفی فی امی... - شرک در امت من از حرکت مورچه بر سنگ‌های سیاه کوه صفا در شب تاریک مخفی‌تر می‌باشد» با این واسطه‌سازی‌های بین خداوند و توده‌ها مقابله می‌کرد؛ اما با همه این‌ها بزرگترین آسیبی که با وفات پیامبر جهان اسلام و تاریخ مسلمانان بعد از وفات پیامبر اسلام تا امروز گرفتار آن شده است همین بت‌سازی و بت‌تراشی و واسطه‌سازی بین توده‌ها و خداوند توسط اصحاب قدرت سه گانه «زر و زور و تزویر» بوده است، چراکه با وفات پیامبر اسلام واسطه‌سازان بین خدا و خلق دوباره سر از دخمه‌های خود برآوردند تا با تقسیم توده‌ها به روحانی و جسمانی دکانی برای خود دست و پا نمایند آنچنانکه امروز در جامعه خودمان این آتش بت‌سازی و بت‌تراشی و واسطه‌سازی هر روز شعله‌ورتر می‌شود.

سادساً در آیه فوق با بیان «فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي» اجابت دعای بندگان را از طرف خداوند به صورت بی‌واسطه و با فعل مضارع مطرح می‌کند نه با فعل ماضی تا باز بر استمرار رابطه بی‌واسطه بین خدا و خلق برای همیشه تاریخ تأکیدی مجدد نماید.

سابعاً در این آیه با بیان «إِذَا دَعَانِ» وعده اجابت دعای بی‌واسطه بندگان را مشروط به دعا و خواندن خداوند از طرف بندگان می‌داند که این امر دلالت می‌کند که در صورتی که دعا بدون واسطه بین خدا و خلق توسط خلق انجام بگیرد بدون هیچ شرطی و قیدی برای همیشه و برای همه انسان‌ها مستجاب می‌شود زیرا انسان‌ها در هر چه که با هم اختلاف داشته باشند در اینکه بنده خداوند و مخلوق خالق هستند مشترکند، همان امری که امام علی در نامه مالک اشتر بر آن تکیه کرد:

«وَأَشْعِرَ قَلْبِكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَاللُّطْفَ بِهِمْ وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَعْتِمِرُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَحْكَمُ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ... مالک با همگان دوستی و مهربانی کن نکند مانند یک حیوان درنده برای کسب قدرت و سرکوب توده‌ها به جان مردم محروم از قدرت بیافتی چراکه مردم دو دسته‌اند یا در خلقت با تو شریکند یا در ایمان و عقیده» (نهج‌البلاغه صبحی الصالح - نامه ۵۳ - ص ۴۲۷ - س ۱۵).

در همین رابطه است که قرآن در آیه ۶۰ سوره غافر با بیان «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ...» من را بخوانید تا دعای شما را اجابت کنم»

و باز در همین رابطه در آیه ۲۴ سوره انفال می‌فرماید:

«أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ...» جایگاه خداوند در هر کس بین او و قلبش قرار دارد» هر گونه خدای برونی که بسترساز واسطه‌سازی و بت‌سازی و بت‌تراشی و شفیع‌سازی برای صاحبان قدرت می‌شود، نفی می‌کند و باز در رابطه با تاکید نفی واسطه‌های بین خدا و خلق است که در آیه ۷۷ سوره فرقان می‌فرماید:

«قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ...» ای پیامبر به مردم بگو که اگر دعا مستقیماً از طرف شما نباشد پروردگار من به دعای واسطه‌ها اعتنائی نمی‌کند» و در همین رابطه در آیه ۱۴ سوره مؤمن می‌فرماید:

«فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ...» خلوص دین و ایمان خود را با دعای بی‌واسطه از خداوند به نمایش بگذارید.»

ماحصل آنچه که تا اینجا مطرح کردیم اینک:

۱ - وجه مشترک و گوهر بعثت همه انبیاء ابراهیمی از ابراهیم خلیل تا پیامبر اسلام مبارزه با بت‌پرستی و شرک در کانتکس جهان‌بینی توحیدی می‌باشد.

۲ - مبارزه پیامبران ابراهیمی با بت‌پرستی، مخالفت با سنگ و چوب و مجسمه مورد علاقه مردم نبوده و نیست بلکه بالعکس مبارزه با واسطه‌های بین خلق و خداوند بوده است که توسط آن در طول تاریخ بشر، بت‌سازان و بت‌تراشان و واسطه‌سازان صاحب قدرت سه گانه «زر و زور و تزویر» تلاش کرده‌اند و می‌کنند و خواهند کرد تا بدین وسیله به استثمار و استعمار و استعباد توده‌ها بپردازند.

۳ - تفاوت خدای پیامبران ابراهیمی با خدای تصوف هند شرقی و بودا و غیره در این است که خدای پیامبران ابراهیمی یک خدای پرسونال می‌باشد با اینکه «فیه لیس کَمِثْلِه شیء...» (آیه ۱۱ - سوره شوری) تکیه داشتند اما دلیل تکیه آن‌ها بر خداوند پرسونال این بوده تا توسط آن شرایط عبادت بی‌واسطه بین بندگان و خداوند فراهم کنند، زیرا تنها دلیلی که باعث گرایش توده‌ها به واسطه‌های بین خدا و خلق - که همان بت‌پرستی و شرک می‌باشد - در طول تاریخ بشر از گذشته تا پایان تاریخ بشر می‌شود اینک توده‌ها به علت باور غلط تلقینی از بالائی‌های قدرت تحمل و توان رویارویی با بی‌نهایت ندارند، لذا به علت این ضعف توده‌ها است که آن‌ها اقدام به واسطه‌تراشی بین توده‌ها و خداوند می‌کنند تا توسط آن واسطه‌ها بتوانند حاکمیت خود بر توده‌ها را توجیه دینی و مذهبی بکنند.

لذا از این مرحله بوده است که بت‌تراشی و بت‌سازی و واسطه‌سازی بین خدا و خلق هدف مبارزه ضد شرک و ضد کفر پیامبران ابراهیمی شده است و به همین دلیل است که پیامبران ابراهیمی و در رأس آن‌ها پیامبر اسلام با پرسونال کردن خداوند تلاش می‌کردند تا بتوانند آن بی‌نهایت را در برابر مردم به صورت محدود درآورند تا شرایط برای عبادت بی‌واسطه توده‌ها با خداوند فراهم سازند و بدین ترتیب بود که انبیاء ابراهیمی توسط خدای پرسونال به جنگ بت‌پرستی و نفی واسطه‌های بین خدا و خلق می‌رفتند و مستقیماً دست انسان‌ها را در دستان خداوند قرار دادند تا دست واسطه‌سازان را قطع کنند و به انسان‌ها بیاموزند که

تنها با پرستش بی‌واسطه خداوند است که می‌توانید به مبارزه با بت‌سازان و بت‌تراشان و واسطه‌سازان بین خدا و خلق بپردازید.

اما به علت غیر پرسونال بودن خدای تصوف هند شرقی و بودا از آنجائیکه این خدای غیر پرسونال با هیمنه بی‌نهایت در برابر انسان‌ها ظاهر می‌شود، به علت اینکه توده‌ها توان دیدن بدون عینک و مستقیم خورشید و بی‌نهایت ندارند، جهت دیدن خورشید مجبور می‌شوند تا بر چشمان خود عینک بگذارند یعنی با واسطه به تماشای خورشید بپردازند که این امر باعث گردیده تا در میان پیروان این نحله بت‌پرستی یا واسطه‌سازی بین خود و خدا تکوین پیدا کند و باز به همین دلیل است که اصلاً کلمه «بت» همان اسم بودا بوده است که وارد فرهنگ مسلمین شده است چراکه در نحله بودیسم پرستش بودا همیشه توسط مجسمه بودا به عنوان واسطه با بی‌نهایت انجام می‌شود و وجود مجسمه‌های بودا در افغانستان که بسیاری از آن‌ها توسط جزمیت طالبان نابود شدند دلالت بر همین امر می‌کند.

۴ - آنچنانکه در قرآن به صراحت مطرح شده است هرگز مشرکین ادعا نکردند که این بت‌های مورد پرستش آن‌ها خداوند است بلکه بالعکس آن‌ها را واسطه‌های بین خود و خداوند می‌دانستند که نزد خداوند از آن‌ها شفاعت می‌کند و گرنه تمامی بت‌پرستان طبق نص صریح قرآن به خداوند خالق آسمان و زمین اعتقاد داشتند.

۵ - بزرگ‌ترین هدف بعثت پیامبر اسلام که در سر لوحه اهداف بعثت او قرار دارد مبارزه با نفی واسطه‌سازی و واسطه‌گری بین خلق و خالق بوده است، چراکه از نگاه پیامبر اسلام شرک یا بت‌پرستی چیزی نیست جز همین واسطه‌سازی بین خلق و خالق. به همین دلیل پیامبر در کانتکس شعار «لا اله الا الله» که برای مدت سه سال تنها شعار تبلیغی و ترویجی و تهییجی او بود و این شعار نمایش دهنده توحید فلسفی، توحید اجتماعی، توحید انسانی، توحید اخلاقی و توحید تاریخی پیامبر اسلام است، در طول ۲۳ سال بعثت مکی و مدنی خود همیشه از شعار «لا» شروع می‌کرد که دلالت بر نفی داشت که این نفی مبارزه با همین واسطه‌های بین خداوند و خلق است.

بنابراین اگر مانند علامه محمد اقبال لاهوری بعثت پیامبر اسلام را به دو فاز «لا» ئی و

«الا»ئی یا «نفی»ائی و «اثباتی» تقسیم کنیم، بعثت «نفی»ائی پیامبر اسلام به لحاظ زمانی بر بعثت «اثباتی» او اولویت داشته است که ستون خیمه بعثت «نفی»ائی یا بعثت «لا»ئی پیامبر اسلام مانند اسلاف ابراهیمی خود در چارچوب مبارزه با بت‌سازی و بت‌تراشی و واسطه‌سازی یا مبارزه با شرک تعریف می‌شده است، یعنی مانیفست پیامبر اسلام در این فرایند مبارزه با واسطه‌سازی یا واسطه‌تراشی یا واسطه‌گری بین خالق و خلق بوده است البته پیامبر اسلام این فرایند مبارزه را در چارچوب همان مبارزه اثباتی توحید به انجام می‌رسانده است.

۶ - گرچه پیامبر اسلام در آغاز بعثتش آسیب و بیماری بت‌پرستی به صورت مجسمه‌پرستی یا واسطه‌تراشی مجسمه‌ها سنگی یا گلی یا خرمائی و یا اشکال دیگر بین خدا و خلق به صورت مصداق عینی بت‌پرستی در جغرافیای بادیه نشین عربستان تعریف می‌کرد و به همین دلیل در مبارزه با بت‌پرستی در این مرحله نوک پیکان حمله خود را بر نابودی این بت‌ها قرار داده بود و منهای شکستن بت‌های درون کعبه بعد از فتح مکه که توسط بلال و امام علی یا غیره انجام گرفت، در عرصه نابودی بت‌های قبائل عربستان خود سردمداران آن قبائل را مجبور و موظف می‌کرد تا با دستان خودشان آن بت‌ها را بشکنند اما به موازات پیروزی پیامبر اسلام بر این مرحله از بت‌پرستی قبائل عرب، مرحله دوم مبارزه با بت‌پرستی قرآن و اسلام تاریخی دیگر محدود به مشرکین ماقبل اسلام عربستان نشد بلکه بالعکس آنچنانکه در آیه ۲۱۳ سوره بقره مشاهده کردیم در این مرحله مبارزه با بت‌پرستی به عرصه درون اسلام و مسلمان برگشت که پیامبر اسلام بزرگترین خطر اسلام را بعد از وفاتش تا پایان تاریخ، همین بت‌سازی و بت‌تراشی نوع دوم اعلام می‌کرد و لذا شرک و بت‌پرستی در تعریف نهائی و آخرین پیامبر اسلام، در بین امت خود او مانند حرکت مورچه بر روی سنگ سیاه در شب تاریک ظلمانی مخفی خواهد ماند.

۷ - علت اینکه پیامبر اسلام هدف اصلی بعثت خودش را مبارزه با بت‌سازی و بت‌تراشی و واسطه‌سازی یا واسطه‌جوئی یا واسطه‌تراشی بین خدا و خلق در چارچوب توحید تعریف کرد این بود که ریشه تمامی فسادهای سیاسی و فرهنگی و اقتصادی از نظر پیامبر اسلام در همین واسطه‌سازی و واسطه‌تراشی و واسطه‌گری بین خدا و خلق می‌باشد.

۸ - بنابراین تا زمانی که این واسطه‌های بین خدا و خلق در اشکال مختلف آن در طول تاریخ بشر تا پایان تاریخ انسان از بین نرود، امکان تحقق عدالت و آزادی وجود نخواهد داشت.

۹ - از نظر قرآن و پیامبر اسلام، تنها واسطه و رابطه بین خدا و خلق دعا می‌باشد که خود این دعا کشف بزرگ پیامبران ابراهیمی و در رأس آن‌ها پیامبر اسلام می‌باشد و غیر از دعا هیچ مکانیزی می‌بین خدا و خلق وجود ندارد. البته آنچنانکه مولوی می‌گوید:

این دعا هم بخشش و تعلیم توست ورنه در گلخن گلستان از چه رست
هم دعا از تو اجابت هم ز تو ایمنی از تو مهابت هم ز تو

بنابراین نباید فراموش کنیم که دعا از نظر قرآن زمانی ارزش دارد و اجابت می‌شود که به صورت مستقیم و بی‌واسطه بین خدا و خلق توسط بندگان انجام گیرد.

۱۰ - هر گونه واسطه‌سازی بین خدا و خلق بت‌پرستی و شرک می‌باشد که باید با آن مبارزه کرد.

۱۱ - از تمایزهای عمده بین جهان‌بینی شرک و بت‌پرستی با جهان‌بینی توحیدی در این است که بت‌پرستی عامل و بسترساز تکوین جزمیت در خداپرستی می‌شود، در صورتی که توحید و خدای بی‌واسطه به علت اینکه بی‌نهایت به صورت مستقیم از طرف بندگان مورد پرستش قرار می‌گیرد این امر باعث می‌شود که در جهان‌بینی توحیدی خداپرستی با خود خداوند متفاوت باشد، زیرا خداپرستی یک نوع شناخت و فهم از خداوند توسط بشر می‌باشد که قطعاً یک امر بشری است و همین بشری بودن خداپرستی در جهان‌بینی توحید باعث می‌گردد که دائماً این خداشناسی توسط رشد فهم و شناخت بشری دچار تحول و تغییر و تکامل بشود.

بیزارم از آن کهنه خدائی که تو داری هر لحظه مرا تازه خدای دگر استی

برعکس خداپرستی در چارچوب بت‌پرستی از آنجائیکه این خداپرستی از کانال بت‌ها و واسطه‌ها می‌گذرد یک خداپرستی جزمی و ساکن و تغییرناپذیر و مقدس و غیر بشری می‌باشد، خداپرستی توحیدی یک امر بشری و سیال می‌باشد که به اندازه تعداد بشر از آغاز تا کنون انواع خداپرستی تکوین پیدا کرده است.

ج - هدف سوم بعثت پیامبر اسلام پیوند عملی بین جهان بینی توحیدی و عدالت اجتماعی و انسانی و تاریخی می‌باشد:

آنچنانکه در درس‌های گذشته بعثت‌شناسی پیامبر اسلام مطرح کردیم، پیامبر اسلام در طول دوران ۱۵ ساله فاز حرائی قبل از بعثت خود توانسته بود توسط تجربه باطنی یا اکسپریانس درونی خود به دو تجربه فریه دست پیدا کند:

۱ - تجربه اول او همان است که قرآن در آیه ۳۵ سوره نور به این ترتیب تبیین می‌کند:

«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِهِ كُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ - خدا نور آسمان و زمین است مثل نور خدا همچون محفظه‌ائی است که در آن چراغی باشد و آن چراغ در شیشه‌ائی قرار داشته باشد و آن شیشه چراغ مانند یک ستاره درخشانی باشد که با روغن زیتون صاف روشن شده باشد و آن روغن زیتون از درخت پر برکت زیتون گرفته شده باشد و آن درخت زیتون نه شرقی باشد و نه غربی در نتیجه آن روغن زیتون آنچنان صاف و قابل احتراق باشد که نزدیک است بدون اینکه آتشی به آن برخورد کند خود به خود روشن شود معلوم است که چنین چراغی با چنین روغنی نورش فوق نور خواهد بود خداوند هر که را که بخواد به نور خویش هدایت می‌کند خداوند این مثل‌ها را برای فهم مردم می‌زند خداوند به همه چیز داناست.»

۲ - تجربه دوم پیامبر اسلام که در مرحله ۱۵ ساله فاز حرائی قبل از بعثت به آن دست پیدا کرد همانی است که در آیات ۷ و ۸ و ۹ سوره الرحمن به آن اشاره می‌کند:

«وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ - أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ - وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ - آسمان‌ها را برافراشت و بر آن‌ها ترازو نهاد تا شما هم بر ترازو طغیان نکنید و برپا دارید ترازو را و...» این دو تجربه پیامبر اسلام در مرحله فاز ۱۵ سال قبل از بعثت حرائی پیامبر اسلام بود که پیامبر اسلام را پیامبر کرد، چراکه در تجربه اول پیامبر اسلام خداوند را به صورت «نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» فهم کرد و در تجربه دوم پیامبر بنای هستی و وجود را بر

پایه ترازو و عدالت دریافت.

به عبارت دیگر تجربه اول همان توحید او بود که جهان‌بینی پیامبر اسلام را تشکیل می‌داد و آن این بود که در همه وجود یک روشنائی واحد احساس کرد که خارج از آن روشنائی و نور نه وجود قابل تکوین می‌باشد و نه وجود برای انسان‌ها قابل شناخت است، از اینجا بود که پیامبر اسلام در کانتکس اصل توحید خداوند را به صورت یک نور واحد که در تمام وجود تجلی می‌کند فهم کرد و در تمام آیات قرآن و حیات نبوی ۲۳ ساله بعد از بعثتش تمامی تلاشش این بود تا به تبیین و تفسیر و تشریح و ترویج و تبلیغ این نور واحدی که در فاز حرائی تجربه کرده بود، بپردازد که بیش از هر جا و هر چیز پیامبر این منظور و مقصود خود را در پروژه حج معماری کرده است. در خصوص پروژه حج تا کنون بسیار گفته‌اند و بسیار نوشته‌اند اما نکاتی که در اینجا ما باید به آن گفته‌ها و نوشته‌ها اضافه کنیم اینک:

الف - گرچه پرسوناژ اصلی پروژه حج ابراهیم خلیل می‌باشد اما نباید فراموش کنیم که معمار این پروژه در فرایند بازسازی و بازتعریف نهائی آن خود پیامبر اسلام می‌باشد؛ بنابراین برای فهم پروژه حج قبل از هر چیز باید به اهداف معمار حج به عنوان متدولوژی شناخت حج ابراهیمی توجه کنیم و از زاویه اهداف پیامبر اسلام این پروژه را فهم کنیم نه از زاویه پرسوناژ اصلی این پروژه. دلیل این امر هم آن است که هر چند ابراهیم خلیل از نگاه قرآن و تاریخ «اب الانبیاء» می‌باشد و بنیانگذار توحید است و تمامی انبیاء تاریخ ساز خود را از پیروان آن بنیانگذار می‌دانستند و حلقه‌ائی از نهضت تسلسلی او به حساب می‌آوردند و خود پیامبر اسلام بارها و بارها بر پیروی راه ابراهیم تکیه داشت، اما نکته‌ائی که نباید از نظر دور بداریم اینکه آنچنانکه شاهد تصویر شخصیت ابراهیم در قرآن که کامل‌ترین متن در این باب در میان کتب دینی می‌باشد هستیم، ابراهیم خلیل با همه عظمتش عملکرد و فونکسیون تنها در عرصه فردی و انسانی و نظری داشته است.

به عبارت دیگر ابراهیم خلیل توانست تنها توحید را در عرصه نظری و انسانی تثبیت کند اما به علت شرایط تاریخی ابراهیم که برمی‌گردد به شرایط تاریخی که بشریت در چهار هزار سال قبل، یعنی ۱۵ قرن قبل از سقراط، ارسطو، افلاطون، کنفوسیوس، لائوتسه و غیره داشته است، ابراهیم خلیل توانائی اجتماعی کردن و تاریخی کردن توحید نداشته است. البته

بعد از ابراهیم تنها پیامبری که قبل از پیامبر اسلام تلاش در جهت اجتماعی کردن توحید کرد فقط موسای کلیم بود اما به علت اینکه تلاش جامعه‌سازانه موسی و داود و سلیمان همگی در چارچوب قوم خاص بنی‌اسرائیل خلاصه می‌شد، این پروژه اجتماعی کردن توحید توسط موسی و داود و سلیمان ناتمام ماند و حداکثر محدود به یک قوم خاصی به نام بنی‌اسرائیل شد نه همه بشریت، لذا در این رابطه بود که بزرگترین کاری که پیامبر اسلام در استمرار و ادامه تسلسل نهضت ابراهیمی به انجام رسانید این بود که توحید نظری و فردی و انسانی ابراهیم خلیل را وارد فرایند و فاز اجتماعی و تاریخی کرد آن هم نه اجتماعی قوم خاصی مانند بنی‌اسرائیل، بلکه اجتماعی همه بشریت در چارچوب فقط انسان بودند خارج از مذهب و نژاد و جغرافیا و غیره.

به همین دلیل مخاطب دعوت پیامبر اسلام در قرآن انسان به ما هو الانسان است که محصور و محدود به مذهب خاص یا نژاد خاص یا جغرافیا و کشور خاص یا جنسیت خاص و قس علی هذا نمی‌شود. به همین دلیل است که پیامبر وقتی در قرآن می‌خواهد مخاطب خود را مشخص کند با شعار «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ» و یا «يَا عِبَادِي» و یا «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» و غیره تبیین می‌کند که همه دلالت بر شکل عام بشر دارد و در ادامه آن بود که پیامبر اسلام کوشید تا توحید را از فاز اجتماعی انسان به فاز تاریخی ارتقاء دهد؛ لذا در این رابطه بود که پیامبر کوشید در چارچوب بازتعریف و بازسازی پروژه حج این اهداف خود به صورت تاریخی تبیین عملی نماید، بنابراین هر چند پروژه حج به صورت ناتمام قبل از پیامبر اسلام حتی توسط مشرکین مکه با نگهداری بیش از ۳۰۰ بت در خانه کعبه ادامه داشت، کار بزرگی که پیامبر اسلام پس از جامعه‌سازی و تکوین اسلام تاریخی توسط دینامیزم تکوین قرآن در پروسه ۲۳ ساله نزول وحی نبوی انجام داد، بازسازی و بازتعریف پروژه حج بود.

ب - هدف اولیه و شاید هدف اصلی پیامبر اسلام در بازسازی و بازتعریف پروژه حج این بود تا توسط این پروژه بتواند آن تجربه توحیدی که به صورت «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» در دوران ۱۵ سال فاز حرائی قبل از بعثت خود حاصل کرده بود را به صورت تاریخی و به صورت عملی تبیین و تعریف حرکتی و عملی و نمایشی بکند؛ لذا در این رابطه بود که در عرصه بازتعریف و بازسازی پروژه حج چه در میقات، چه در طواف، چه در سعی، چه

در وقوف عرفات و مشعر و منا، چه در عملیات رمی و قربانی همه جا ما با یک جهت‌گیری و گوهر و مضمون روبرو هستیم و آن پیوند و اتصال و فهم آن «نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» است که آنچنانکه قبلاً مطرح کردیم این فهم و تجربه الله به عنوان «نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» پیامبر اسلام همان جهان‌بینی توحیدی پیامبر اسلام می‌باشد که این توحید به عنوان جهان‌بینی در بازسازی و بازتعریف پروژه حج توسط پیامبر اسلام مادیت حرکتی و عملی پیدا کرد.

د - مؤلفه‌های پنجگانه جهان‌بینی توحیدی پیامبر اسلام در آئینه پروژه بازسازی شده حج ابراهیمی:

بنابراین یکی از عرصه‌هایی که پیامبر اسلام در کنار آیات قرآن به تبیین جهان‌بینی توحیدی خود پرداخت پروژه حج است که پیامبر اسلام با به نمایش درآوردن عملی جهان‌بینی توحیدی تجربه کرده خود به صورت «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» در فرایند ۱۵ ساله فاز حرائی آن را در پنج مؤلفه احرامی، طوافی، سعی‌ای، وقوفی و رمی‌ای در پروژه حج به نمایش گذاشت که در اینجا به تبیین آن می‌پردازیم:

۱ - در احرام توسط محصوریت و محدودیت برای «خود» های کاذب انسانی بستر جهت تولد «من» حقیقی انسان که به مثابه کل انسان‌ها می‌باشد، فراهم می‌گردد که این «من» حقیقی متولد شده در محصوریت «خود» های عرصه احرام حج، همان «من» توحیدی یا توحید انسانی می‌باشد که قرآن و پیامبر در سوره شمس با بیان:

«وَتَنْمِيسُ وَمَا سَوَّاهَا - فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا - قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَزَّاهَا - وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا - سوگند به من حقیقی انسان و آنچه که این من حقیقی انسان که به مثابه تمام بشریت است و در هر فردی وجود دارد کمال بخشید - این من حقیقی انسان توسط انواع خودهای فجور و تقوی در هر فردی مشروب و تغذیه می‌شود - پس رستگار شد آن کشاورزی که بتواند بذر من حقیقی خود را توسط بستر تقوی رشد بدهد - و زیانکار گردید آن کشاورزی که بذر من حقیقی‌اش را در خاک فجور پرورش دهد» (سوره شمس - آیات ۷ الی ۱۰).

۲ - در طواف توسط هفت بار گردش بر دور خانه کعبه، از آنجائیکه که هفت نمایش عددی

بی‌نهایت است و آن خانه خالی سمبل بی‌نهایت است، لذا پیوند و اتصال با بی‌نهایت توسط توحید وجودی و عشق به نمایش گذاشته می‌شود چراکه آنچنانکه قبلاً هم به اشاره در همین سلسله مقالات بعثت‌شناسی پیامبر اسلام مطرح کردیم بزرگ‌ترین دغدغه انسان‌ها از آغاز تاریخ تا کنون قرار گرفتن و پیوند و اتصال با خداوند و بی‌نهایت بوده است و همین قرار گرفتن در برابر بی‌نهایت بوده که پیوسته باعث شده تا آنچنانکه قرآن می‌فرماید باعث خشوع در انسان بشود و علت اینکه قرآن را کتاب خشیت نامیده‌اند و خود قرآن در آیه ۲۱ سوره حشر می‌فرماید:

«لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ - اگر این قرآن بر کوه نازل کرده بودیم مسلماً او را می‌دیدید که خاشع و از ترس خدا متلاشی می‌شد این مثل‌ها برای همه مردم می‌زنیم تا شاید به تفکر بپردازند» همین فونکسیون خشیت در برابر مطلق و بی‌نهایت است؛ یعنی این خشیت در انسان حاصل نمی‌شود مگر زمانی که انسان در برابر بی‌نهایت قرار بگیرد و نسبت به بی‌نهایت احساسی در خودش بکند؛ به عبارت دیگر تا زمانی که انسان در برابر بی‌نهایت قرار نگیرد و احساس در برابر بی‌نهایت در خود نکند امکان تکوین خشیت در انسان وجود ندارد.

با همه این احوال گرچه فهم بی‌نهایت می‌تواند ایجاد آثار مثبت در انسان بکند تاثیرهای حاشیه‌ای دیگری هم دارد که مهم‌ترین آن‌ها آنچنانکه در سر آغاز این قسمت از بعثت‌شناسی مطرح کردیم واسطه‌گرایی یا واسطه‌تراشی که بسترساز بت‌سازی و بت‌تراشی اصحاب قدرت می‌باشد. در این آفت از آنجائیکه توده‌ها به غلط در خود توان رویارویی یا احساس بی‌نهایت نمی‌بینند، لذا جهت قرار گرفتن در برابر بی‌نهایت تلاش می‌کنند تا توسط واسطه‌ها به تماشای بی‌نهایت بنشینند که این واسطه‌ها هم می‌تواند انسانی باشد و هم می‌تواند غیر انسانی، به هر حال در هر شکل آن که انجام گیرد این عمل بت‌پرستی می‌باشد. در مرحله طواف، پروژه حج توده‌ها تمرین رویارویی به صورت مستقیم و بدون وجود واسطه‌ها با بی‌نهایت و خداوند می‌کنند که این عمل چیزی نیست جز توحید در عبادت، بنابراین در مرحله طواف حج توحید عبادت توسط تجربه با بی‌نهایت حاصل می‌شود.

۳ - در سعی که توسط هفت بار سعی بین کوه صفا و مروه انجام می‌گیرد، از آنجائیکه حاجی توسط بازی در نقش هاجر دنبال آب و معیشت می‌باشد، توحید بین دنیا و آخرت توسط حاجی به نمایش گذاشته می‌شود چرا که بزرگترین چالش انسان در مرحله هبوط در این زمین توحید بین کار دنیائی و کار آخرتی بوده است، زیرا از آنجائیکه دنیا و آخرت از نظر قرآن و پیامبران ابراهیمی دو مکان جدا از هم نمی‌باشد بلکه دو صفت می‌باشد، به هر حال پیوسته برای انسان امکان وحدت بین دو کار دنیائی و آخرتی وجود نداشته است، یعنی زمانی که کار دنیائی انتخاب می‌کرده خود را مجبور می‌دیده تا از کار آخرتی فاصله بگیرد و بالعکس آن زمانی که کار آخرتی انتخاب می‌کرده، می‌کوشیده تا خود را نسبت به کار دنیائی بیگانه نشان بدهد و لذا در همین رابطه برای او امکان وحدت بین کار دنیائی و کار آخرتی غیر ممکن بوده است.

اما در عرصه سعی، حاجی یاد می‌گیرد تا با برخورد جهندار کردن با کار دنیائی آن را کار آخرتی هم بکند، به عبارت دیگر در سعی توده‌ها می‌آموزند که اگر کار دنیائی در راستای بی‌نهایت و خداوند تحقق پیدا کند همان کار دنیائی کار آخرتی هم می‌شود یعنی در سعی حج، ما می‌آموزیم که کار آخرتی یک کار مجرد از کار دنیا نیست بلکه بالعکس کار آخرتی همان کار دنیائی با جهت‌گیری بی‌نهایت است و به این ترتیب است که در مرحله سعی پروژه حج توحید بین عمل دنیائی و عمل آخرتی به نمایش گذاشته می‌شود؛ بنابراین در احرام توحید بین «من» حقیقی و «خود» های نفسانی تمرین می‌کنیم در طواف توحید بین رویارویی دو بی‌نهایت کوچک و بزرگ تمرین می‌کنیم و در سعی توحید بین دنیا و آخرت تمرین می‌کنیم.

۴ - در وقوف عرفات و مشعر و منی توحید چهارم یعنی توحید بین طبیعت و ماوراء الطبیعت و توحید دل و دماغ یا توحید عقل و عشق که پیوسته در تاریخ بشر به صورت دو اقلیم جدا از هم بوده است و هر کدام بیگانه با دیگری تعریف شده است.

بحث عقل و حس اثر دان یا سبب

بحث جانی بوالعجب یا بوالعجب

عقل جزئی همچو برق است و درخش	در درخششی کی توان شد سوی رخس
برق عقل ما برای گریه است	تا بگرید نیستی در شوق هست
عقل رنجور آردش سوی طبیب	لیک نبود در دوا عقلش مصیب
راند دیوان را حق از مرصاد خویش	عقل جزئی را ز استبداد خویش

مثنوی - دفتر چهارم - ص ۲۶۹ - س ۲۲

با دو عالم عشق را بیگانگی است	و اندر آن هفتاد و دو دیوانگی است
سخت پنهان است و پیدا حیرتش	جان سلطانان جان در حسرتش
پس چه باشد عشق؟ دریای عدم	در شکسته عقل را آن جا قدم
بندگی و سلطنت معلوم شد	زین دو پرده عاشقی مکتوم شد

مثنوی - دفتر دوم - ص ۱۱۴ - س ۲۶

لذا به این ترتیب است که ما در وقوف عرفات و مشعر و منی تمرین توحید بین طبیعت و ماوراء الطبیعت و عقل و عشق که پیوسته در دیسکورس بشری به صورت دو اقلیم جدا از هم بوده است، می‌کنیم چراکه بشریت تا عصر پیامبر در مکتب فلاسفه یونانی افلاطون و ارسطو و تصوف هند شرقی آموخته بود که طبیعت و ماوراء الطبیعت دو اقلیم جدا از هم می‌باشد و لذا آنچنانکه افلاطون می‌گفت اصالت‌ها از آن ماوراء الطبیعت است و این طبیعت پست و بی‌ارزش و بی‌اعتبار می‌باشد که تنها اعتبار سایه‌انی نسبت به عالم مُثُل دارد، اما در مرحله وقوف عرفات و مشعر و منی حاجی می‌آموزد که طبیعت و ماوراء الطبیعت دو نگاه و منظر و دو مرحله از شناخت است نه دو اقلیم بیگانه از هم.

به عبارت دیگر همین طبیعت آنچنانکه از یک نگاه مادی و محسوس است در نگاه دیگر خود همین طبیعت می‌شود ماوراء الطبیعت، پس آن زمان همین طبیعت می‌شود ماوراء الطبیعت که خلق همراه با خالق مطالعه کنیم.

چرخ با این اختران نیک خوش زیباستی
صورت زیرین اگر با نردبان معرفت
صورت عقلی که جاویدان برپایان بود
این سخن در رمز دانایان پیشین گفته‌اند
در نیابد هیچ فهم ظاهری

صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی
بر رود بالا همه با اصل خود یکتاستی
با همه و بی‌همه مجموعه یکتاستی
پی برد به رازها هر کس که او داناستی
گر ابونصرستی گر بوعلی سیناستی

میرفندر سکی

حق آنکه دایگی کردی نخست
حق انشه که تو را صاف آفرید
آن چنان معمور و باقی داشتت
شکر دانستیم آغاز تو را
آدمی داند که خانه حادث است

تا نهال ما ز آب و خاک رست
کرد چندان مشعله در تو پدید
تا که دهری از ازل پنداشتت
انبیاء گفتند آن راز تو را
عنکبوتی نه که در وی عابث است

مولوی - مثنوی - دفتر دوم - ص ۱۱۴ - س ۲۶

سنگ بر آهن زنی آتش جهد
آهن و سنگ ستم بر هم مزین
سنگ و آهن خود سبب آمد و لیک
کائن سبب را آن سبب آورد پیش
این سبب را آن سبب عامل کند
و آن سببها کانبیاء را رهبر است
این سبب را محرم آمد عقل ما
این سبب چه بود به تازی گو رسن
گردش چرخ این رسن را علت است

هم به امر حق قدم بیرون نهد
کائن دو می‌زایند همچون مرد و زن
تو به بالاتر نگر ای مرد نیک
بی‌سبب کی شد سبب هر گز به خویش
باز گاهی بی‌پر و عاطل کند
آن سببها زین سببها برتر است
آن سببها راست محرم انبیاء
اندر این چه این رسن آمد به فن
چرخ گردان را ندیدند زلت است

این رسن‌های سبب‌ها در جهان

هان و هان زین چرخ سرگردان مدان

مولوی - مثنوی - دفتر اول - ص ۱۹ - س ۳۶

۵ - در مرحله رمی و قربانی حاجی توسط رمی جمره سه ستون و بعد از آن قربانی وحدت فرد و اجتماع را به نمایش می‌گذارد، چراکه در طول تاریخ بشری از زمانی که بشریت توانسته صاحب اندیشه و فکر کردن بشود تا امروز سرگردان بین دو اقلیم فرد و جامعه بوده است بطوریکه آنچنانکه در پنج قرن قبل از میلاد لائوتسه از فرد دفاع می‌کرد در مخالفت با او، کنفوسیوس از جامعه دفاع می‌کرد و در جهان جدید نیز باز روسو با تکذیب جامعه از فرد دفاع می‌کند آنچنانکه دورکیم با تکذیب فرد به تبیین و تقریر و تفسیر جامعه می‌پردازد و به این ترتیب است که داستان جنجالی فرد و جامعه از قرن نوزدهم به صورت جنگ بین لیبرالیسم و سوسیالیسم درآمده است.

در این رابطه است که برای همیشه بشریت در انتخاب فرد و جامعه سرگردان بوده و همیشه در تلاش برای دستیابی به جایگاهی بوده تا توسط آن بتواند این هر دو مقوله را در آغوش هم تجربه کند یعنی فرد در بستر جامعه بتواند خود را تعریف کند که این امر یعنی توحید فرد و جامعه در منا در مرحله رمی جمره که سه ستون آن در راستای تضادهای اجتماعی و تاریخی تعریف می‌شوند، فرد می‌تواند در عرصه پراتیک اجتماعی خود را پیدا کند و لذا به این دلیل است که قربانی در این مرحله نه مانند تصوف هند شرقی نشان دهنده قربانی شدن فرد است و نه مانند اندیشه لیبرالیسم و روسو دلالت بر اصالت فرد در برابر جامعه می‌کند، یعنی جامعه را در پای فرد ذبح می‌نماید.

بنابراین در منا در عرصه پراتیک رمی جمره جهت مقابله کردن با دشمنان جامعه، فرد اثبات می‌شود و بدین ترتیب است که در پروژه بازسازی شده حج توسط پیامبر اسلام این پروژه با توحید بین «من» حقیقی و «خود» های سرکش انسانی در مرحله احرام و میقات آغاز می‌شود. در مرحله طواف این توحید بین «من» و «خود» به مرحله توحید رویارویی بین دو بی‌نهایت کوچک و بزرگ اعتلا پیدا می‌کند و در سعی دوباره این پروسس وحدت طلبی حج وارد فرایند توحید بین دنیا و آخرت می‌شود و در ادامه آن، این پروسه در وقوف عرفات

و مشعر و منا به توحید بین طبیعت و ماوراء الطبیعت و بین دل و دماغ یا عقل و عشق و مراحل سه گانه شناخت انسان می‌رسد و در مرحله رمی و قربانی منا که پایان پروژه حج است این توحید به توحید فرد و جامعه می‌رسد و فرد و جامعه نه تنها قربانی هم نمی‌شوند بلکه بالعکس فرد می‌تواند در بستر جامعه خود را تعریف کند و به همین دلیل است که پروژه حج در مرحله بازتعریف و بازسازی شده آن توسط پیامبر اسلام بدل به نمایش همان جهان‌بینی توحیدی می‌شود که پیامبر در دوران ۱۵ ساله فاز حرائی به صورت «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» آن را تجربه کرده بود و لذا به این ترتیب بود که آن «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» یا جهان‌بینی توحیدی پیامبر اسلام دارای پنج مؤلفه:

الف - توحید «من» و «خود».

ب - توحید بی‌نهایت بزرگ و بی‌نهایت کوچک.

ج - توحید بین دنیا و آخرت.

د - توحید بین طبیعت و ماوراء الطبیعت و دل و دماغ.

ه - توحید بین فرد و اجتماع می‌باشد.

مدینہ النبی پیامبر اسلام،

جامعہ الکوئی

یا جامعہ دینی

یا جامعہ ائی فقہی

یا جامعہ اخلاقی

یا جامعہ ائی انسانی؟

۱ - سه معجزه پیامبر اسلام:

گرچه عبدالرحمن ابن خلدون تونس‌ی جامعه‌شناس، فیلسوف، متکلم، مورخ و متفکر بزرگ قرن هشتم هجری جهان اسلام در کتاب گرانسنگ «مقدمه تاریخ» خود برای اولین بار جدای از اینکه برای وحی پیامبر اسلام پروسس تکاملی قائل شد و مانند اقبال لاهوری وحی نبوی را به صورت تجربه باطنی و تجربه دینی تبیین کرد و همچنین مانند ابوحامد امام محمد غزالی متکلم بزرگ قرن پنجم جهان اسلام به نقد جامعه فقهی و اسلام فقهاتی پرداخت و برای اولین بار در تاریخ اسلام حکومت غیر دینی و سکولار و علوم غیر دینی و سکولار تبیین کرد، یعنی به جدائی دین از حکومت (نه جدائی دین از جامعه و جدائی دین از سیاست) و فرادینی بودن علوم غیر دینی معتقد گردید و برای اولین بار در تاریخ جهان اسلام موضوع انحطاط مسلمین را در قرن هشتم هجری تبیین جامعه‌شناسانه کرد و در چارچوب تبیین انحطاط مسلمین به تبیین علمی جامعه‌شناسی و فلسفه تاریخ پرداخت و بر علیه اسلام صوفیانه و اسلام فقهاتی و اسلام روایتی که به صورت یک اپیدمی، مدت چهار قرن بود که جامعه مسلمانان را زمین‌گیر کرده بود صف‌آرایی علمی جامعه‌شناسانه و متکلمانه کرد.

او در این کتاب برای پیامبر اسلام منهای قرآن، اعلام معجزه دومی کرد که از نظر او این

معجزه دوم پیامبر اسلام همان الفت و وحدت بین قبائل متخاصم بادیه نشین عربستان می‌باشد که گاهی برای چرای اشتباهی، دام یکی از قبائل در مراتع قبیله دیگری، بیش از چهل سال با هم می‌جنگیدند و خون یکدیگر را می‌ریختند. البته ابن خلدون از زاویه جامعه‌شناسی انگشت تائید بر این معجزه دوم پیامبر اسلام می‌گذارد، لذا اگر به جای منظرگاه و عینک او به دستاوردهای بعثت پیامبر اسلام از زاویه قرآن نظر بیندازیم، دیدگاهمان نسبت به تعیین و آرایش معجزه‌های پیامبر اسلام تغییر خواهد کرد، چراکه از نظر قرآن هدف بعثت پیامبر اسلام عبارت است از:

«وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ...» - هدف بعثت پیامبر اسلام این بود تا سختی‌ها و درد و رنج و زنجیرهای انسانیت را بردارد» (سوره اعراف - آیه ۱۵۷) که در رابطه با این دو هدف بعثت پیامبر اسلام یعنی؛

۱ - کاهش درد و رنج اجتماعی مردم یا «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ».

۲ - نفی زنجیرهای تاریخی یا «وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ».

معجزه‌های پیامبر، اسلام آرایشی غیر از آرایش پیدا می‌کند که ابن خلدون مشخص کرده است، چراکه پیامبر اسلام برای نفی درد و رنج مردم و الغای زنجیرهای تاریخی بر جامعه انسانیت راهی جز این نداشته مگر اینکه «أَغْلَالَ» و «إِصْرَ» جامعه انسانیت را با عینک تاریخی تبیین و تفسیر بکند تا بتواند به الغاء و تغییر آن‌ها بپردازد. نه مانند ابن خلدون انحصاراً با عینک جامعه‌شناسانه به تبیین آن‌ها بپردازد و در راستای این نگاه تاریخی به «أَغْلَالَ» و درد و رنج مردم است که معجزه‌های پیامبر اسلام به سه قسمت تقسیم می‌شود:

۱ - قرآن.

۲ - مدینه‌النبی.

۳ - حج.

چراکه بستر و پروسس و مکانیزمی که پیامبر اسلام جهت استحاله تاریخی کردن اسلام و درد و رنج و فشارها و زنجیرهای حاکم بر انسانیت جهت نیل به این دو هدف:

۱ - «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ».

۲ - «وَالْأَعْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ»، به آن تکیه کرده است همین سه مؤلفه: قرآن، مدینه‌النبی و حج می‌باشد و با این سه عامل بود که پیامبر اسلام نه تنها توانست توسط حیات نبوی ۲۳ ساله خود تحولی نو - آنچنانکه جواهر لعل نهرو هندی می‌گوید در جهان قرن هفتم میلادی بشریت بوجود بیاورد - مهم‌تر از آن اینکه پیامبر اسلام توسط این سه عامل توانست اسلام و «إِصْرَ» جامعه انسانی و «أَعْلَالَ» تاریخ بشریت را به صورت تاریخی تبیین نماید.

البته مقصود ما در اینجا از «إِصْرَ» تاریخی و «أَعْلَالَ» تاریخی و اسلام تاریخی این است که:

اولاً پیامبر اسلام این مفاهیم را در گستره تاریخ بشریت معنی کرد، نه منحصرأ در تاریخ و جغرافیای محدود عربستان.

ثانیاً توسط تاریخی کردن اسلام، امکان این فراهم گردید تا اسلام بعد از وفات پیامبر اسلام بتواند دارای حیات و حرکت و دینامیزم بشود و با مرگ پیامبر اسلام مانند انبیاء الهی سلف پیامبر اسلام چون موسی و عیسی و غیره اسلام گرفتار فرایند ارتدوکسی نشود. آنچنانکه در دایره اسلام متکلمان اشعری، اسلام صوفیانه هندشرفی، اسلام فقه‌های فقه شیعه و سنی، اسلام فیلسوفانه یونانی‌زده ارسطوئی، اسلام روایتی اهل حدیث و اخباری‌گری از قرن دوم هجری، این اسلام تاریخی پیامبر گرفتار این اپیدمی ارتدوکسی و دکماتیسم شد ولی با همه این احوال همین اسلام تاریخی پیامبر، منهای آن انحرافات ارتدوکسی توانست در چارچوب اسلام علی یا اسلام نهج‌البلاغه و اسلام حسین یا اسلام عاشورا خود را از ورطه ارتدوکسی نجات دهد و در بستر تاریخ به صورت دینامیک سیلان تاریخی پیدا کند و در کانتکس دینامیزم درونی خود دارای حیاتی بارورتر از حیات و پروسس حتی زمان خود پیامبر اسلام بشود.

لذا در این رابطه بود که سه عامل قرآن و مدینه‌النبی و حج توسط پیامبر اسلام در پیوند با یکدیگر تکوین پیدا کردند و به این ترتیب بود که هر چند که قرآن در طول ۲۳ سال دوران حیات نبوی پیامبر اسلام - که ۱۳ سال آن در مکه بود و ده سال آن در مدینه تکوین پیدا

کرد - ولی مدینه‌النبی و حج تاریخی یا حج ابراهیمی پروسه تکوین و استحاله آن، در دوران ده ساله مدنی انجام گرفت. با همه این احوال هرگز نباید فراموش کنیم که پروسس تکوین قرآن یا به عبارت دیگر دینامیزم تکوین قرآن از همان آغاز شروع وحی نبوی پیامبر اسلام در بستر تکوین مدینه‌النبی و استحاله حج آفتزده ابراهیمی به حج تاریخی به انجام رسید.

البته طرح این موضوع در این جا خالی از عریضه نمی‌باشد که در نظر داشته باشیم که وقتی که می‌گوئیم مدینه‌النبی، مقصود ما طرح نام دوم شهر یثرب نیست بلکه آنچنانکه شاه ولی الله دهلوی و معلم کبیرمان شریعتی می‌گویند مقصود آن جامعه الگویی و نمونه‌ای است که پیامبر اسلام به صورت یک پروسس ۲۳ ساله جهت تاریخی کردن اسلام برای آیندگان در کنار قرآن و حج ابراهیمی برای بشریت آینده به ارث گذاشته است تا آیندگان بعد از وفات پیامبر اسلام در راستای پروسس جامعه‌سازانه خود بیاموزند تا چگونه در راستای تحقق دو هدف همیشگی و جاودان بعثت پیامبر اسلام که عبارت است از: «وَيَصْعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ»، «وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ»، از دایره «إِصْرَ اجتماعی» و «أَغْلَالَ تاریخی» زمان خودشان به دایره عدالت اجتماعی و عدالت تاریخی زمان خودشان دست پیدا کنند، چراکه از نظر قرآن و پیامبر اسلام آنچنانکه «إِصْرَ» و «أَغْلَالَ» در پروسس تاریخی بشر دو موضوع اجتماعی و تاریخی می‌باشند نه فرا تاریخی، عدالت که تعیین کننده هدف همه پیامبران الهی و در رأس آن‌ها پیامبر اسلام بوده است، یک مقوله اجتماعی و تاریخی و فرادینی می‌باشد نه یک مفهوم کلامی مجرد دینی فراتاریخی، یعنی در هر زمانی آنچنانکه «إِصْرَ» و «أَغْلَالَ» دارای معنا و مفهوم کنکریت خود می‌باشند عدالت نیز دارای معنای خاص و کنکریت و مشخص خود در آن عصر نیز می‌باشد و به علت همین خودبیزگی تاریخی بودن «إِصْرَ» و «أَغْلَالَ» و عدالت از نگاه پیامبر اسلام بود که تکوین پروسس مدینه‌النبی یا جامعه الگویی پیامبر اسلام و حج ابراهیمی پیامبر اسلام، تکمیل کننده قرآن گردید چراکه هدف پیامبر اسلام از تکوین مدینه‌النبی در چارچوب اسلام تاریخی این بود تا روش انتقال از «إِصْرَ اجتماعی» و «أَغْلَالَ تاریخی» زمانه خود در هر زمانی به عدل اجتماعی و عدل تاریخی همان زمان به مسلمانان بعد خود بیاموزد تا مسلمانان در هر شرایط تاریخی پس از فهم و شناخت «إِصْرَ اجتماعی» و «أَغْلَالَ تاریخی» جامعه و زمان خود و همچنین فهم و شناخت

عدالت اجتماعی و عدالت تاریخی زمان خود، چگونگی انتقال از «إِصْرَ اجتماعی» و «أَغْلَالَ تاریخی» زمانه خود به عدالت اجتماعی و قسط تاریخی زمانه خود از پیامبر بیاموزند.

آنچنانکه شاه ولی الله دهلوی می‌گوید هدف پیامبر اسلام از تکوین مدینه‌النبی هرگز نوشتن یک نسخه واحد برای همه تاریخ آینده بشر نبوده و نیست تا آیندگان آنچنانکه امروز اسلام فقهانی و اسلام روایتی مدعی هستند طابق النعل بالنعل مجبور باشند تا جامعه خود بر سان جامعه پیامبر اسلام بسازند، چراکه کاری که پیامبر اسلام کرد حرکتی از «إِصْرَ اجتماعی» و «أَغْلَالَ تاریخی» زمانه خودش به طرف عدالت زمان خودش بود نه عدالت فراتاریخی، یا «إِصْرَ» و «أَغْلَالَ» فراتاریخی. به همین دلیل آنچنانکه عدالت اجتماعی و عدالت تاریخی در هر فرایند تاریخی معنی خاص خودش را دارد «إِصْرَ اجتماعی» و «أَغْلَالَ تاریخی» در هر زمانی معنای خاص خود را پیدا می‌کند که تا زمانیکه ما به شناخت عدالت زمانه خود و «إِصْرَ اجتماعی» و «أَغْلَالَ تاریخی» زمان خود دست پیدا نکنیم امکان تاسی از الگوی مدینه‌النبی برای ما وجود نخواهد داشت؛ به عبارت دیگر در زمانی ممکن است «إِصْرَ اجتماعی» و «أَغْلَالَ تاریخی» معلول نظام برده‌داری باشد، قطعاً عدالت اجتماعی و عدالت تاریخی در آن زمان نفی برده‌داری خواهد بود و یا در زمان دیگر ممکن است «إِصْرَ اجتماعی» و «أَغْلَالَ» زمانه معلول استثمار و سرمایه‌داری باشد که در آن صورت قطعاً عدالت اجتماعی زمان و عدالت تاریخی زمان، نفی سرمایه‌داری و استثمار توسط سوسیالیسم و مبارزه سوسیالیستی خواهد بود و در زمانی دیگر ممکن است «إِصْرَ اجتماعی» و «أَغْلَالَ تاریخی» معلول استعمار و استبداد باشد که در آن صورت قطعاً عدالت زمانه، مبارزه دموکراتیک و رهائی‌بخش خواهد بود.

بنابراین آنچه ما از مدینه‌النبی در بستر اسلام تاریخی از بعد از وفات پیامبر اسلام باید بیاموزیم شیوه انتقال از «إِصْرَ اجتماعی» و «أَغْلَالَ تاریخی» زمانه خودمان به عدالت اجتماعی و عدالت تاریخی زمانه خودمان است که لازمه انجام این مهم آن است که قبل از هر چیز «إِصْرَ اجتماعی» و «أَغْلَالَ تاریخی» و عدالت اجتماعی و عدالت تاریخی زمان خودمان را فهم کرده باشیم؛ به عبارت دیگر تا زمانیکه ما در شرایط تاریخی و اجتماعی که فعلاً در آن قرار داریم استثمار و استبداد و استعمار زمان - که همان نظام سرمایه‌داری در

رنگ‌های مختلف آن می‌باشد - را فهم نکنیم و همچنین سوسیالیسم که همان عدالت اجتماعی و عدالت تاریخی است که در این زمان بر پایه توزیع عادلانه ثروت و قدرت و معرفت تکوین پیدا می‌کند درک نکنیم، نمی‌توانیم با مدینه‌النبی پیامبر اسلام در این زمان برخورد الگوئی و غیر ارتدوکسی داشته باشیم.

در همین رابطه است که می‌توانیم سه معجزه پیامبر اسلام یعنی قرآن و مدینه‌النبی و حج را در یک رابطه طولی و نه عرضی، تکمیل کننده پروژه تاریخی کردن اسلام توسط پیامبر اسلام بدانیم که بی‌هر یک باعث می‌شود تا این پروژه تاریخی پیامبر اسلام ناقص و ناتمام بماند چراکه در کانتکس این پروژه است که قرآن تبیین کننده تئوری عدالت می‌باشد، آنچنانکه مدینه‌النبی تبیین کننده عدالت تاریخی و حج تبیین کننده توحید تاریخی می‌باشد.

۲ - آیا مدینه‌النبی یا جامعه الگوئی پیامبر اسلام یک جامعه انسانی بود یا دینی و یا فقهی و یا اخلاقی و یا سکولار؟

قبل از اینکه وارد این بحث بشویم بهتر آن است که منظور خودمان از ترم‌های جامعه انسانی، جامعه فقهی، جامعه دینی، جامعه اخلاقی و جامعه سکولار را مشخص کنیم.

منظور ما از جامعه انسانی همان جامعه‌ائی است که امام علی بر سان جامعه الگوئی پیامبر اسلام منظومه نظری و عملی آن را در نهج‌البلاغه ترسیم کرده است و آنچنانکه در سر آغاز اعلام برنامه حکومتی خود اعلام کرد، هدفش از قبول خلافت بعد از قتل عثمان در سال ۳۶ هجری ۲۵ سال بعد از وفات پیامبر اسلام، جامعه سازی بر الگوی مدینه‌النبی پیامبر اسلام بوده است.

«أَلَا وَ إِنِّ بَلَّيْتُكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهُ ص وَ أَلَدِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَتُبْلَىٰ لَتُبْلَىٰ وَ لَتَعْرَبَلْنَ عَزْبَلَهُ وَ لَتَسَاطُنَّ سَوْطَ الْقَدْرِ حَتَّىٰ يَعُودَ أَسْفَلَكُمْ أَغْلَاكُمْ وَ أَغْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ وَ لَيَسْقِنَّ سَابِقُونَ كَانُوا قَصْرًا وَ لَيَقْصِرَنَّ سَابِقُونَ كَانُوا سَبْقُوا... - آگاه باشید که کار من با شما برگشت پیدا کرده است به آغاز کار پیامبر اسلام در تکوین مدینه‌النبی آنچنانکه او در این رابطه به حق مبعوث شد دوباره مانند او جامعه فعلی شما را در هم می‌ریزم و برای استقرار عدالت

دوباره شما را غربال می‌کنم و دوباره در دیگ مبارزه عدالت‌خواهانه اجتماعی شما را زیر و زیر می‌کنم تا پائینی‌های جامعه امروز شما مانند زمان پیامبر بالا بیایند و بالا آمده‌های شما پائین بروند و آنانی که در طول ۲۵ سال گذشته بعد از پیامبر پیش افتاده‌اند به عقب برگردند تا آنانی که عقب افتاده‌اند بتوانند سبقت بگیرند» (نهج‌البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۱۶ - ص ۵۷ - س ۵).

به عبارت دیگر نهج‌البلاغه امام علی منظومه نظری و عملی مدینه‌النبی بازتولید یا بازسازی شده پیامبر اسلام در سال ۳۶ هجری می‌باشد که ما با شناخت آن می‌توانیم متدولوژی الگوسازی مدینه‌النبی را بعد از وفات پیامبر اسلام در بستر اسلام تاریخی فهم کنیم؛ لذا هر چند هدف سیدرضی در قرن چهارم هجری یعنی بیش از ۳۵۰ سال بعد از شهادت امام علی از تدوین نهج‌البلاغه معرفی قدرت بلاغت کلامی و قلمی امام علی بوده است و در این رابطه بوده که به آرایش سه بخشی خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار امام علی پرداخته است، اما برای ما در بستر اسلام تاریخی پس از وفات پیامبر اسلام، نهج‌البلاغه یک منظومه تئوریک می‌باشد تا - آنچنانکه شاه ولی الله دهلوی و حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری می‌خواهند - بتوانیم در زمان خود برخورد الگوئی با مدینه‌النبی پیامبر اسلام داشته باشیم نه برخورد تقلیدی و شاید بهتر این باشد که بگوئیم که بدون فهم و شناخت نهج‌البلاغه امام علی (هر چند محتوای آن کمتر از یک چهارم گفته‌ها و نوشته‌های امام علی در طول ۵ سال پروسس مدینه سازی او بر الگوی مدینه‌النبی پیامبر اسلام می‌باشد) امکان الگوبرداری در چارچوب اسلام تاریخی از مدینه‌النبی پیامبر اسلام نیست، چراکه منهای اینکه امام علی در طول ۵ سال خلافت خودش کوشید با رد رویه عملی شیخین و نفی جامعه طبقاتی عثمانی اقدام به بازتولید و بازسازی ساختاری جامعه بکند.

«وَاَعْلَمُوا أَنِّي إِنْ أَجَبْتُمْ رَبِّي بِكُمْ مَا أَعْلَمُ وَ لَمْ أُصِغْ إِلَى قَوْلِ الْقَائِلِ وَ عَنِّي الْعَاتِبِ... آگاه باشید که اگر من خلافت را پذیرفتم آنچه خودم می‌دانم عمل می‌کنم و در این راستا گوشم بدهکار سرزنش کنندگان نخواهد بود» (نهج‌البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۹۲ - ص ۱۳۶ - س ۱۰).

خود امام علی در کنار پیامبر اسلام و تحت هژمونی پیامبر اسلام در طول ۲۳ پروسس نبوی

پیامبر اسلام در نصب سنگ و سنگ بنای مدینه‌النبی در کنار پیامبر بوده است و بی‌جهت نبود که پیامبر اسلام در جنگ خندق یا جنگ احزاب تنها ارزش یک ضربه علی را به اندازه کل عبادت جن و انس دانست، «ضربه علی یوم الخندق افضل من العباده الثقلین»، بنابراین برای شناخت و انجام برخورد تطبیقی با مدینه‌النبی پیامبر اسلام تنها یک راه امروز برای ما وجود دارد و آن اینکه پروسس جامعه‌سازانه پنج ساله امام علی در نهج‌البلاغه را فهم بکنیم.

در این رابطه است که اگر می‌بینیم که امام علی کلیه افراد جامعه حتی مخالفین سیاسی خودش مانند خوارج تا زمانیکه بر علیه او قیام مسلحانه نکرده بودند سهم مساوی از بیت‌المال می‌دهد و هیچ کس حتی عقیل برادر بزرگ امام علی حق برتری در استفاده از بیت‌المال نسبت به افراد دیگر جامعه نخواهد داشت و همه افراد جامعه از خود علی تا افراد قاعده مخروط جامعه به صورت یکسان و مساوی از بیت‌المال مسلمین بهره می‌برند و هیچکس در هر پست و مقام حکومتی که باشد برتری نسبت به دیگری ندارد، نه مهاجرین بر انصار و نه انصار بر مهاجرین و آنچنانکه در چارچوب عدالت انسانی و عدالت اجتماعی در نامه به مالک اشتر اعلام می‌کند، می‌گوید «ای مالک برای همه جامعه منهای هر گونه تبعیض نژادی و تبعیض دینی و تبعیض جنسی و تبعیض فکری و عقیدتی حقوق شهروندی قائل باش»، یعنی ای مالک در چارچوب عدالت انسانی و عدالت اجتماعی برای همه افراد جامعه حقوق مساوی قائل بشو.

«و لَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَعْتَبِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَحُّ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ... - ای مالک مبادا مانند حیوان درنده‌ائی به جان مردم مصر بیفتی و خوردنشان را غنیمت شماری - بدان که مردم جهان یا مردم مصر یا مانند تو بشر هستند یا برادر دینی تو می‌باشند» (نهج‌البلاغه صبحی صالح - نامه ۵۳ - ص ۴۲۷ - س ۱۶).

به هر حال همه انسان‌ها و همه مردم مصر از هر نژاد و رنگ و جنس و مذهب که باشند از حقوق شهروندی مساوی برخوردار خواهند شد و در رابطه با عدالت حکومتی، همین امام علی علاوه بر اینکه برای مردم حق انتخاب قائل است.

«وَاللَّهِ مَا كَانَتْ لِي فِي الْخِلَافَةِ رَغْبَةٌ وَ لَا فِي الْوِلَايَةِ إِزْبَةٌ وَ لَكِنَّكُمْ دَعَوْتُمْونِي إِلَيْهَا وَ حَمَلْتُمْونِي عَلَيْهَا...»

- به خدا سوگند که من به خلافت رغبتی نداشتیم و به حکومت کردن نیازی در خود نمی‌دیدم ولی این شما بودید که من را انتخاب کردید و وظیفه حکومت را بر گردن من گذاشتید» (نهج‌البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۲۰۵ - ص ۳۲۲ - س ۳).

در عرصه حکومت و سیاست خود را خطا پذیر می‌داند نه معصوم.

«فَإِنَّ لَسْتُ فِي نَفْسِي بِه فَوْقَ أَنْ أُخْطِئَ...» - من مصون از خطا نیستم و خودم را ایمن از خطا نمی‌دانم» (خطبه ۲۱۶ - نهج‌البلاغه صبحی الصالح - ص ۳۳۵ - س ۱۳) و به همین دلیل مشارکت مردم در تصمیم‌گیری‌های حکومتی حق مردم و حق الناس می‌داند نه به خاطر اینکه مردم دلخور نشوند.

«...فَلَا تَكْفُوا عَنْ مَقَالَةٍ بِه حَقٌّ أَوْ مَشُورَةٍ بِه عَدْلٌ...» - مبدا انتقاد خودتان و مشورت خودتان در اجرای عدالت از من دریغ نکنید» (نهج‌البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۲۱۶ - ص ۳۳۵ - س ۱۲)، این همه برای آن بود که امام علی در مکتب عملی پیامبر اسلام به نیکی فهمیده بود که زیرساخت و فوندانسیون‌ها و چارت جامعه انسانی باید بر پایه عدالت تاریخی نه عدالت فراتاریخی و مولفه‌های گوناگون آن بنا شود.

مقصود از جامعه انسانی تاریخی نه جامعه انسانی فراتاریخی، آن جامعه‌ای است که بر پایه عدالت اقتصادی تاریخی، عدالت اجتماعی تاریخی، عدالت سیاسی تاریخی، عدالت حقوقی تاریخی و عدالت شهروندی تاریخی استوار باشد و در این جامعه این عدالت تاریخی است که به عنوان علت احکام، نه معلول احکام می‌باشد و همین عدالت تاریخی به صورت یک امر فرادینی و موضوعی تاریخی و فراقه‌ی و حتی فرآخدائی نیز می‌باشد یعنی خود خداوند هم هر کاری که عادلانه باشد انجام می‌دهد نه آنچنانکه اشاعره می‌گفتند هر کاری که خداوند بکند خود به خود عادلانه خواهد بود، حتی اگر ظالمانه باشد.

«رُسُلًا مَبْسُورِينَ وَمُنذِرِينَ لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا - ما خداوند پیامبران مبشر و منذر برای مردم فرستادیم تا مردم با ما محاجه نکنند و به این ترتیب است که خداوند عزیز و حکیم است» (سوره نساء - آیه ۱۶۵) و در همین رابطه است

«كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا» (آیه ۱۶ - سوره فرقان) و

«وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا - خداوند در برابر بندگان خودش خود را مسئول می‌داند یعنی به بندگان خودش اجازه می‌دهد تا او را به سؤال بکشند» (آیه ۱۵ - سوره احزاب).

پس در جامعه انسانی عدالت به عنوان یک اصل زیرساختی تنها چارچوب فرادینی و فراخدائی اما تاریخی (نه فراتاریخی) می‌باشد که اخلاق و فقه و دین و غیره همه در آن چارچوب معنی پیدا می‌کند و قطعاً تعریف اخلاق بدون انجام آن در کانتکس عدالت تاریخی یک تعریف ارسطویی از اخلاق می‌باشد که باید بر سان ارسطو در کانتکس قوای شهویه و غضبیه و عقلی تبیین فلسفی بکنیم. همان تعریف فلسفی از اخلاق که بیش از هزار سال است در کتاب‌های اخلاقی حوزه از آن می‌شود و بر پایه آن خروارها کتاب اخلاقی در حوزه‌های فقهی در طول بیش از هزار سال گذشته نوشته شده است اما این خروار کتاب‌های اخلاقی حتی یک نفر نتوانسته است مانند ابوذر پیامبر اسلام در این حوزه‌های هزار ساله بسازد. چرا؟ علت آن همان زیربنای فلسفی ارسطویی و صوفیانه هندشرفی تعریف اخلاق می‌باشد که وجه مشترک تمامی این کتاب‌های اخلاقی و این همه وعظ و منابر اخلاقی می‌باشد در صورتی که:

اولاً اخلاق ره‌آوردی بوده که تنها پیامبران الهی مانند موضوع آخرت و موضوع دعا برای بشریت به ارمغان آوردند نه فیلسوفان و نه صوفیان؛ به عبارت دیگر اخلاق مانند دعا و آخرت تنها مهر و نشان پیامبران الهی دارد و اگر این ره آورد سه گانه توسط پیامبران الهی برای بشریت به ارمغان نمی‌آمد بشریت به هیچ وجه توان آن را پیدا نمی‌کرد تا با عقل خود به این سه کالای نفیس دست پیدا کند.

ثانیاً در رویکرد اخلاقی پیامبران، خدا و آخرت و دعا به عنوان تنها پشتوانه عملی و نظری اخلاق بوده است؛ به عبارت دیگر کار بزرگی که پیامبران الهی کردند این بود که وجود خداوند را پشتوانه اجرای عدالت فرادینی و فراخدائی کردند.

ثالثاً بزرگترین کاری که پیامبر اسلام در عرصه تعریف اخلاق کرد اینکه برعکس اندیشه فلسفی ارسطویی و رویکرد صوفیانه هندشرفی - که اخلاق را در چارچوب احساسات فردی تعریف می‌کردند - پیامبر اسلام اخلاق را در کانتکس عدالت تاریخی تعریف کرد و به همین

دلیل بود که او فرمود:

«بَعثت لَاتَمَرُ الْمَكَارِمَ الْإِخْلَاقَ - هدف بعثت من اتمام اخلاق مکرمتی است.»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَتَانُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ... - ای کسانی که ایمان آوردید بر پا کنندگان به عدالت برای خداوند باشید و مبدا کینه‌های اجتماعی و گروهی و شخصی شما را از عدالت ورزیدن باز دارد پس عدالت بورزید چرا که عدالت اخلاق یا تقوی ساز است» (سوره مائده - آیه ۸).

یعنی از دیدگاه پیامبر اسلام جامعه انسانی جامع‌هائی است که:

اولاً عنصر زیرساخت آن اعم از اقتصادی و اجتماعی و شهروندی و سیاسی انسان به ما هو انسان می‌باشد (آن هم انسان تاریخی نه فراتاریخی و فلسفی و مجرد) نه مذهب، نه دین و نه نژاد و نه ملیت و نه زمین و نه زبان و نه فرهنگ، به عبارت دیگر در جامعه انسانی، انسان از آنجائی که انسان می‌باشد مستحق حقوق است نه از آن جهت که مسلمان است، یا عرب است، یا عجم، یا ترک، یا فارس است، یا مرد است، یا زن است و غیره.

ثانیاً در این جامعه عدالت تاریخی - نه فراتاریخی - به عنوان زیرساخت اقتصاد، حقوق، قانون، اخلاق، فقه و احکام می‌باشد نه برعکس یعنی همه فقه، حقوق، قضا، قانون، دین، مذهب، شریعت، اقتصاد، سیاست، حکومت و غیره برای آن است که عدالت تاریخی در جامعه تاریخی مادیت پیدا کند و طبعاً همه این‌ها فقط در ترازوی عدالت تاریخی وزن می‌شوند نه بالعکس؛ یعنی معیار ارزیابی یک حکومت این نیست که دینی است، یا شیعه است یا سنی است، یا روحانی یا ولایت فقهی است و غیره، معیار این است که این حکومت تا چه اندازه توانسته عدالت اقتصادی، عدالت اجتماعی، عدالت انسانی، عدالت سیاسی، عدالت قضائی و غیره را به صورت تاریخی نه مجرد و انتزاعی پیاده کند. به همین دلیل است که پیامبر اسلام می‌فرمود:

«الدنيا بيقى مع الكفر و لا يبقى مع الظلم - حکومت اگر کافر باشد اما بر صراط عدالت براند باقی می‌ماند اما برعکس حکومت اگر روحانی و دینی و ولایتی باشد ولی بر جاده عدالت حرکت نکند و بر مرکب ظلم بر گرده توده‌ها براند، نابود خواهد شد.»

«وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجَّهُهُ لَا يَأْتِ بِهِ خَيْرٌ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ - خداوند برای تبیین اصل عدالت برای شما مثال دو مرد می‌زند که یکی از آن‌ها لال است و توان هیچ کاری را ندارد و سربراری است بر دوش جامعه و مولای خود که او را به هر سوئی می‌برند و دیگری آن کس که برعکس شخص اول بر صراط عدالت مرکب می‌راند، آیا این دو فرد در جامعه مساوی هستند.» (سوره نحل - آیه ۷۶) و لذا به همین دلیل است که امام علی در اولین خطبه خود پس از قبول خلافت به جای اینکه اعلام کند برنامه حکومتش اجرای احکام فقهی یا برپائی حکومت دینی است و یا به مردم بگوید به خاطر غدیر حکومت حق من بوده است و غیره از همان آغاز برنامه حکومتش و شعار حکومتش را اجرای عدالت اعلام کرد.

«فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَ مَنْ صَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَأَلْجُورُ عَلَيْهِ أَضْيُقُ - در عدالت آنچنان گشایشی است که اگر کسی از اجرای آن بر خود تنگی احساس نماید دایره ظلم بر او تنگتر خواهد شد» (نهج‌البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۱۵ - ص ۵۷ - س ۲).

الف - جامعه فقهی و مشخصات آن:

برعکس جامعه انسانی که در آن هدف تعریف عملی و نظری از انسان تاریخی در بستار عدالت تاریخی می‌باشد، در جامعه فقهی هدف حاکمین فقط اجرای احکام فقهی غیر تاریخی و فرانسائی به صورت یک طرفه در جامعه تاریخی می‌باشد. البته این فقه غیر تاریخی و فرانسائی اسلام فقاهتی هم اخذ شده از قرآن و آیات فقهی قرآن که کمتر از ۵٪ کل آیات قرآن می‌باشد حاصل نشده است و به همین دلیل علامه طباطبائی صاحب تفسیر المیزان در همین تفسیر المیزان شکوه می‌کند و اعتراف می‌نماید که یک طلبه حوزه فقاهتی می‌تواند از مرحله جامع المقدمات تا مرجعیت تقلید بدون نیاز به باز کردن جلد قرآن طی کند، چراکه همین فقه غیر تاریخی هم به صورت فیکسیزم در حوزه‌های فقاهتی از کتاب‌های روایت اخذ می‌شود نه از آیات قرآن.

لذا در این رابطه است که در جامعه فقاهتی، هدف حاکمین اجرای فقه و احکام فقهی غیر

تاریخی و فرانسوی می‌باشد حال خواه این فقه استنتاجی روایتی و فیکسیزم و جنمی و ارتدوکسی و دگماتیسم آن‌ها با اصل عدالت مطابقت داشته باشد یا نداشته باشد، از آنجائیکه در دستگاه آن‌ها عدالت معلول احکام فقهی می‌باشد نه علت احکام فقهی، این‌ها معتقدند که عدالت را باید با ترازوی فقه وزن کرد نه فقه را با ترازوی عدالت. در همین رابطه بود که در سال ۶۰ به علت اینکه شیخ مرتضی مطهری در کتاب «اقتصاد اسلامی» به تاسی از اسلام‌شناسی ارشاد معلم کبیرمان شریعتی اصل عدالت را به عنوان علت احکام فقهی اعلام کرده بود، خمینی دستور جمع آوری آن کتاب و خمیر کردن آن‌ها را داد چراکه از نظر خمینی برعکس شیخ مرتضی مطهری عدالت معلول احکام فقهی است نه علت احکام فقهی یعنی خمینی معتقد بود که عدالت را آن هم در حد عدالت فردی و اخلاقی پیش نماز جماعت و قاضی، نه عدالت اجتماعی و تاریخی و اقتصادی و سیاسی و حکومتی فقط باید با ترازوی فقه وزن شود نه فقه با ترازوی عدالت. از نظر خمینی علت احکام فقه و احکام فقهی حوزه است نه عدالت تاریخی و اجتماعی و به همین دلیل اجتهاد هم از نگاه خمینی همان اجتهاد در فروع فقهی حوزه می‌باشد نه مانند اقبال و شریعتی اجتهاد در اصول و کلام اسلامی.

باز در همین رابطه بود که در سال ۵۸ و ۵۹ خمینی در عرصه اصلاحات ارضی و «بند ج» طرح رضا اصفهانی جهت تقسیم اراضی دایر و آب دار بین دهقانان در چارچوب بدهی خمس و سهم امام زمینداران تعریف می‌کرد نه در چارچوب اصل عدالت اقتصادی و عدالت اجتماعی. همچنین در همین رابطه بود که در سال ۵۹ خمینی جبهه ملی را به دلیل نقد قانون قصاص، مرتد اعلام کرد چراکه خمینی هدف حکومت و برنامه حکومتش را اجرای فقه سنتی حوزه می‌دانست نه چیزی بیشتر، لذا وقتی که در سال ۵۹ جبهه ملی بر پایه اصل عدالت حقوقی و قضائی قانون قصاص خمینی را به نقد کشیدند، خمینی شمشیر تکفیر مصدق و ارتداد جبهه ملی را در چارچوب همین فقه از غلاف بیرون کشید و در همین رابطه خمینی در کتاب «ولایت فقیه» به صراحت اعلام می‌کند که «فقه سنتی حوزه برای حکومت‌داری به جز چند تا آئین‌نامه داخلی و وزارتخانه‌ها همه چیز دارد و ما در زمان کسب قدرت سیاسی در ایران جهت حکومت‌داری نیازمند به چیز دیگری نیستیم.»

ماحصل اینکه در این رویکرد ما با اخلاق فقهی و عدالت فقهی و اقتصاد فقهی و حقوق فقهی

روبرو هستیم نه با فقه عدالتی و فقه انسانی و فقه اخلاقی و غیره که حاصل این رویکرد آن می‌شود که در جامعه فقهی اتوریته یا ولایت جایگزین عقل مردم بشود و تقلید جانشین تحقیق گردد و فتوا جانشین برنامه و تکلیف به جای اراده و انتخاب و اختیار مردم بنشیند، مردم به جای اینکه از عقل‌شان و آگاهی‌شان پیروی کنند به اتوریته یا نمایندگان خود خوانده خدا و امام زمان روی می‌آورند و لذا اسلام تقلیدی و تکلیفی جایگزین اسلام تحقیقی و اسلام تعقلی می‌شود و اسلام زیارتی جانشین اسلام مسئولیت و اسلام اجتهاد در اصول و فروع جای خود را به جای اسلام فتوا و تعبد می‌دهد و اسلام مداحی‌گری و تجلیل جانشین اسلام امر به معروف و نهی از منکر می‌گردد و اسلام تجزم، جایگزین اسلام تفکر می‌شود و اسلام حقی جای خود را به اسلام تکلیفی می‌دهد.

ب - جامعه اخلاقی و مشخصات آن:

جامعه اخلاقی برحسب اینکه ما اخلاق را به صورت اخلاق سلطانی یا اخلاق عربیانی در نظر بگیریم، به دو دسته تقسیم می‌شود (تقسیم اخلاق به دو دسته اخلاق عربیانی و اخلاق سلطانی با تاسی از این بیت کلیات اقبال لاهوری - فصل جاوید نامه - ص ۳۵۰ - ۶ که می‌گوید:

بگذر از فقری که عربیانی دهد ای خنک فقری که سلطانی دهد،

لذا:

۱ - اخلاق سلطانی اشاره به آن رویکردی است که به اخلاق به صورت یک مقوله مستقل از عدالت نگاه نمی‌کند بلکه بالعکس عدالت را در چارچوب عدالت تاریخی تعریف می‌کند و به همین دلیل اخلاق سلطانی معلول عدالت تاریخی در مولفه‌های گوناگون آن اعم از عدالت انسانی، عدالت اجتماعی، عدالت اقتصادی، عدالت حقوقی، عدالت سیاسی، عدالت حکومتی، عدالت اخلاقی و عدالت نفسانی می‌باشد؛ اما در اخلاق عربیانی از آنجائیکه برعکس اخلاق سلطانی که بستر و آبخور آن عدالت می‌باشد، اخلاق فلسفی ارسطو جایگزین آبخور عدالت می‌گردد. با عنایت به اینکه اخلاق فلسفی ارسطو اولاً یک اخلاق صد در صد فردی

است، در ثانی او این اخلاق را بر پایه آرایش قوای نفسانی انسان بر پایه قوای غضبیه و قوای شهویه و قوای عقلیه تعریف می‌کند، همین امر باعث می‌شود تا در اخلاق عربیانی اولاً اخلاق فلسفی ارسطویی جایگزین اخلاق انسانی قرآنی بشود، در ثانی اخلاق فردی جایگزین اخلاق اجتماعی گردد، در ثالث آرایش قوای نفسانی فردی جایگزین اصل عدالت بشود.

۲ - در اخلاق سلطانی خدای اشعری که یک خدای مستبد و توتالی‌تر بیگانه با انسان که مانند یک حیوان درنده در مقابل انسان قرار دارد، بر جهان حکومت نمی‌کند (مولوی با نگاه اشعری‌گری که در کلام دارد خداوند را شیر نر خون‌خواری می‌داند که انسان در چنگال این شیر خون‌خوار جز تسلیم و رضا کاری نمی‌تواند بکند)

در کف شیر نر خون‌خواره ایم جز که تسلیم و رضا کو چاره‌ائی

البته قبل از مولوی، غزالی با تاسی از احادیث و روایات اسرائیلیات می‌گوید، خداوند به داود گفت که هیبت من در برابر بندگانم اگر آگاه شوند، مانند هیبت یک حیوان درنده است. بلکه در اخلاق سلطانی خدائی بر جهان حکومت می‌کند که علاوه بر اینکه از رگ‌های گردن انسان به انسان نزدیکتر می‌باشد خود را در برابر انسان مسئول می‌داند و مردم را عیال خود می‌خواند و عدالت را محیط بر کار خود می‌داند نه محاط بر کار خود و در عرصه دعای انسان با انسان شریک می‌شود، نگاهی کیهانی و انسانی دارد نه فرقه‌ائی و گروهی و مذهبی، همه وجود را مخلوق خود می‌داند و خود خالق همه، دائماً در حال خلقت نو در وجود است نه بیرون از وجود، آخرت و قیامت برای تکامل انسان می‌خواهد نه شکنجه گاه انسان، از هر چیز به ما نزدیکتر است، هم ظاهر وجود است و هم باطن وجود، هم اول وجود است و هم آخر وجود، آفرینش و وجود مانند یک شیشه بر روی چراغ وجود او می‌باشد که فقط از او نور می‌گیرند و با نور او روشن می‌شوند.

۳ - در اخلاق سلطانی دنیا بیگانه با آخرت نیست، دنیا و آخرت در عرض هم قرار ندارند، دنیا و آخرت هوی هم نمی‌باشند بلکه بالعکس دنیا مقدمه آخرت می‌باشد و همچنین دنیا مزرعه تکوین آخرت است، آخرت در طول دنیا می‌باشد نه در عرض آن، نه دنیای مجرد از آخرت وجود دارد و نه آخرت مجرد از دنیا، کسی که در این دنیا کور باشد در آخرت هم

کور خواهد بود، آخرت معلول ساختار عملی است که ما در دنیا انجام داده‌ایم.

۴ - در اخلاق سلطانی آنچنانکه فرد دارای هویت می‌باشد جامعه نیز دارای هویت است و فرد جدای از اجتماع و بیگانه با اجتماع و در عرصه گریز از اجتماع نمی‌تواند به حقیقتی نائل شود بلکه تنها در عرصه تکامل و شدن جامعه است که او می‌تواند به تکامل دست پیدا کند.

۵ - در اخلاق سلطانی نه تنها اراده و انتخاب و اختیار انسان نفی نمی‌شود بلکه بالعکس این اراده و انتخاب و اختیار در پیوند با بی‌نهایت رشدی اگر اندیسمان شده پیدا می‌کند چراکه در اخلاق سلطانی بی‌نهایت و انسان متناقض هم نمی‌باشند تا به نفی یکدیگر بیردازند، در اخلاق سلطانی بندگی خداوند معلول و مولود تسلیم شدن در برابر بی‌نهایت است البته برای حرکت به طرف بی‌نهایت می‌باشد و برای نجات از بندگی دیگران است، هرگز بندگی خدا برای تجربه کردن برای بندگی دیگران نیست.

گوهری داشت ولی نذر قباد و جم کرد

آدم از بی‌بصری بندگی آدم کرد

من ندیدم که سگی پیش سگی سر خم کرد

یعنی از خوی غلامی زسگان خوارتر است

کلیات مولانا علامه محمد اقبال لاهوری - بخش افکار - ص ۲۳۹ - س ۴

نساید پیش غیر اله جبین را

مسلمانی که داند رمز دین را

به کام خود بگرداند زمین را

اگر گردون به کام او نگردهد

کلیات اقبال - بخش ارمغان حجاز - ص ۴۸۴ - س ۱۰

۶ - در اخلاق سلطانی عقل ابزاری و عقل سلطانی عقل چاره ساز نیست بلکه این عقل اخلاقی انسان است که در چارچوب آزادی فردی و آزادی اجتماعی می‌تواند برای انسان چاره گر باشد.

عقل تا بال گشود دست گرفتارتر است

از من ای باد صبا گوی به دانای فرنگ

عجب آن است که بیمار تو بیمارتر است

عجب آن نیست که اعجاز مسیحا داری

کلیات اقبال لاهوری - بخش پیام مشرق - ص ۲۵۸ - س ۱

۷ - در اخلاق سلطانی رابطه فرد و جهان و خداوند رابطه اثباتی و طولی است نه نفی کننده و عرضی.

عالم این شمشیر را سنگ فسن	آدمی شمشیر و حق شمشیر زن
غرب در عالم خزید از حق رمید	شرق حق را دید و عالم را ندید
خویش را بی‌پرده دیدن زندگی است	چشم بر حق باز کردن بندگی است

کلیات اقبال لاهوری - بخش جاوید نامه - ص ۲۹۰ - س ۴

۸ - اخلاق سلطانی اخلاق سروری است نه اخلاق بندگی، اخلاق سلطانی اخلاق مسئولیت است نه اخلاق تسلیم و رضا، اخلاق سلطانی اخلاق تحقیق و تعلیم و تزکیه است نه اخلاق تقلید و تجلیل و تعبد.

خدا آن ملتی را سروری داد	که تقدیرش بدست خویش بنوشت
به آن ملت سرو کاری ندارد	که دهقانش برای دیگری کشت

کلیات اقبال - بخش ارمغان حجاز - ص ۴۵۵ - س ۱۱

۹ - اخلاق سلطانی اخلاق ستیز است نه اخلاق پرهیز، اخلاق سلطانی اخلاق شجاعت در عمل است نه گریز از خطر، اخلاق سلطانی اخلاق هجرت و رفتن و پیوسته رفتن است نه سکون و انزوا و در خود خزیدن.

نهنگی بجه خود را چه خوش گفت	به دین ما حرام آمد کرانه
به موج آویز و از ساحل به پرهیز	همه دریاست ما را آشیانه

کلیات اقبال - بخش ارمغان حجاز - ص ۴۷۰ - س ۱

ساحل افتاده گفت گرچه بسی زیستم	هیچ نه معلوم شد آه که من چیستم
موج زخود رفته‌ائی تیز خرامید و گفت	هستم اگر می‌روم گر نرم نیستم

کلیات اقبال لاهوری - بخش افکار - ص ۲۳۵ - س ۱۱

۱۰ - اخلاق سلطانی اخلاق مرگ اندیش است، اخلاق سلطانی آخرت اندیش است، اخلاق سلطانی «ما» اندیش است نه «من» اندیش، اخلاق سلطانی اخلاق خود اندیش است، اخلاق سلطانی اخلاق خدا اندیش است.

سحرها در گریبان شب اوست	دو گیتی را فروغ از کوکب اوست
نشان مرد حق دیگر چه گویم	چو مرگ آید تبسم بر لب اوست

کلیات اقبال - بخش ارمغان حجاز - ص ۴۷۴ - س ۱۵

تفاوت اخلاق سلطانی با اخلاق عریانی در این است که:

- ۱ - اخلاق سلطانی اخلاق دنیاگرا است، در صورتی که اخلاق عریانی اخلاق دنیاستیز است.
- ۲ - اخلاق سلطانی اخلاق اختیار و انتخاب و اراده محور است، در صورتی که اخلاق عریانی اخلاق اختیارستیز و انتخاب‌ستیز و اراده‌گش می‌باشد.
- ۳ - اخلاق سلطانی اخلاق جمع‌گرا و جامعه‌محور می‌باشد، در صورتی که اخلاق عریانی اخلاق فردگرا و فردمحور و جامعه‌گریز می‌باشد.
- ۴ - اخلاق سلطانی اخلاق مسئولیت‌پذیر و برون‌گرا می‌باشد، در صورتی که اخلاق عریانی اخلاقی درون‌گرا و مسئولیت‌گریز است.

ای شهان کشتیم ما خصم برون	ماند خصمی زان به تر در اندرون
کشتن این کار عقل و هوش نیست	شیر باطن سخره خرگوش نیست
سهل شیری دان که صفاها بشکند	شیر آن را دان که خود را بشکند

مولوی - مثنوی - دفتر اول - ص ۷۱ - س ۷

- ۵ - اخلاق سلطانی اخلاقی تکامل‌پذیر و نسبی و سیال می‌باشد، در صورتی که اخلاق عریانی اخلاق غیر سیال و غیر نسبی و مطلق و تکامل‌ناپذیر می‌باشد.

۶ - اخلاق عریانی اخلاقی انزو اگر و جامعه‌گریز و اخلاق تسلیم و رضا می‌باشد.

چو قسمت ازلی بی‌حضور ما کردند گر اندکی نه به وفق رضا است خرده مگیر

حافظ

در صورتی که اخلاق سلطانی اخلاق جامعه‌گرا و اخلاق تغییر و تحول و اعتراض و نقد می‌باشد.

حدیث بی‌خبران است با زمانه بساز زمانه با تو نسازد تو با زمانه ستیز

اقبال

۷ - اخلاق عریانی اخلاق جبر است و بی‌اختیاری.

نقش باشد پیش نقاش قلم	عاجز و بسته چو کودک در شکم
پیش قدرت خلق جمله بارگه	عاجزان چون پیش سوزن کارگه
ما چو چنگیم تو زخمه می‌زنی	زاری از مانی تو زاری می‌کنی
ما چو شطرنجیم اندر برد و مات	برد و مات ما ز تو است ای خوش صفات
ما همه شیران ولی شیر علم	حمله‌مان از باد باشد دم به دم

مثنوی - دفتر اول - ص ۱۴ - س ۲۳

بارها گفته‌ام و بار دگر می‌گویم	که من دلشده این ره نه به خود می‌پویم
در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند	آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم
من اگر خارم و گر گل چمن آرائی هست	که از آن دست که او می‌کشدم می‌رویم

دیوان حافظ - دکتر یحیی قریب - ص ۳۱۸

اما اخلاق سلطانی اخلاق اختیار و اراده و انتخاب است.

الحذر از جبر و هم از خوی صبر	جابر و مجبور را زهر است جبر
هر دو را ذوق ستم گردد فزون	ورد من یا لیت قومی یعلمون
بگذر از فقری که عریانی دهد	ای خنک فقری که سلطانی دهد

کلیات اقبال لاهوری - جاوید نامه - ص ۳۵۰ - س ۶

۸ - اخلاق عریانی اخلاق تقلید و تحریک و تعبد است.

هر که او بی‌سر بجنبد دم بود	جنبشش چون جنبش کژ دم بود
کژرو و شبکور و زشت و زهرناک	پیشه او خستن اجسام پاک
سر بکوب آن را که سرش این بود	خلق و خوی مستمرش این بود
آن رهی که بارها تو رفته‌ائی	بی قلاوز اندر آن آشفته‌ائی
پس رهی را که نرفتستی تو هیچ	هین مر و تنها ز رهبر سر مپیچ

مثنوی - دفتر چهارم - ص ۶۹۳ - س ۲

بی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید که سالک بی‌خبر نبود ز راه و رسم منزل‌ها

حافظ - دیوان دکتر یحیی قریب - ص ۱ - س ۳

اما اخلاق سلطانی اخلاق اجتهادی و دلیری و شجاعت و بصیرت و تعقل و تحقیق است

آدم از بی‌بصری بندگی آدم کرد	گوهری داشت ولی نذر قباد و جم کرد
یعنی از خوی غلامی زسگان خوارتر است	من ندیدم که سگی پیش سگی سر خم کرد

کلیات اقبال لاهوری - افکار - ص ۲۳۹ - س ۴

۹ - اخلاق عربیانی اخلاقی است که اخلاق را به صورت فراتاریخی و فردی و نفسانی می‌داند، در صورتی که اخلاق سلطانی اخلاق را فرادینی و فراخدائی و اجتماعی می‌داند و آن را مولود عدالت تاریخی می‌داند. در اخلاق عربیانی از آنجائی که اخلاق را به صورت مجرد از عدالت تاریخی تعریف می‌کنند و خود اخلاق را مانند عدالت تاریخی به صورت تاریخی نمی‌بیند لذا باعث می‌گردد تا اخلاق دستوری و فردی به صورت مرتاضانه در این رویکرد جایگزین عدالت اخلاقی و عدالت اجتماعی بشود. در این دیسکورس اخلاق فردی صوفیانه محور قرار می‌گیرد و جامعه اصلاً موضوع اخلاق نمی‌باشد و اصلاً در دیسکورس آن‌ها - آنچنانکه امروز در اندیشه عبدالکریم سروش که اخلاق عربیانی را در جامعه ما تبلیغ می‌کند - چیزی به نام اخلاق اجتماعی وجود ندارد، هر چه هست همان اخلاق مرتاضانه و صوفیانه و زاهدانه فردی است و در جامعه برای اصلاح جامعه، هر کس باید باغچه خود را بیل بزند و اصلاً باغچه‌ائی به نام باغچه اجتماع و جامعه در این دیسکورس وجود خارجی ندارد.

در دیسکورس اخلاق عربیانی یا اخلاق صوفیانه و راهبانه عبدالکریم سروش همه چیز از فرد شروع می‌شود و به فرد هم تمام می‌گردد. مسئولیت اجتماعی معنی ندارد و اخلاق اجتماعی هم چیزی جز همان اخلاق افراد نمی‌باشد، برای اصلاح جامعه باید اخلاق فردی را اصلاح کنیم و حاصل اینکه در رویکرد عبدالکریم سروش به اخلاق، خدا و آخرت هم مانند اخلاق فقط در افراد تعریف می‌شود نه در جمع، لذا در این رویکرد اخلاق مکانیکی به صورت غیر تاریخی و غیر سیال معنی پیدا می‌کنند و باز در همین رابطه است که این اخلاق فردی و صوفیانه به علت غیر تاریخی بودن آن‌ها - مانند فقه غیر تاریخی - جنبه تکلیفی پیدا می‌کند و به علت آبخشور صوفیانه آن در نهایت فونکسیون دنیاگریز و اختیارستیز دارد. بنا براین در عرصه رویکرد اخلاقی ما موظفیم ابتدا اخلاق سلطانی و اخلاق عربیانی را از هم جدا کنیم چراکه اخلاق عربیانی اخلاقی است که مستقل از جامعه و عدالت به صورت غیر تاریخی تکوین پیدا می‌کند و لذا اخلاق عربیانی یک اخلاق فردی و جامعه گریز و رهبانی و دنیاستیز و آخرت‌گرای مکانیکی و جزمی و اختیارستیز و آسمانی می‌باشد. در صورتی که اخلاق سلطانی سیال و تاریخی و اجتماع محور و مسئولیت پذیر و رهبانی گریز و دنیاگرا و

زمینی و فرادینی و فراخدانی می‌باشد. تفاوت اخلاق از منظر پیامبر و امام علی با اخلاق از منظر امام محمد غزالی و مولوی در این است که اخلاق از نگاه پیامبر اسلام و امام علی؛

۱ - اخلاق اجتماعی است و فرد در بستر اجتماع صاحب اخلاق می‌شود، در صورتی که در اخلاق غزالی و مولوی فرد با دوری گزیدن از جامعه می‌تواند به آن دست پیدا کند چراکه اصلاً در رویکرد غزالی و مولوی با مقوله‌ائی به عنوان اخلاق اجتماعی روبرو نیستیم هر چه هست همان اخلاق فردی است.

۲ - در اخلاق پیامبر و امام علی دنیا مزرعه و بستر تکوین آخرت می‌باشد، در صورتی که در اخلاق غزالی و مولوی دنیا هوی آخرت می‌باشد و کسی که دنیا داشته باشد آخرت ندارد و کسی که آخرت می‌خواهد باید تارک دنیا باشد، یا باید دنیائی باشیم یا آخرتی، ترکیب این دو باهم ممکن نیست.

۳ - در اخلاق پیامبر و امام علی اخلاق هم مولود اراده و اختیار می‌باشد و هم عامل اختیار و اراده انسان، در صورتی که در اخلاق غزالی و مولوی اخلاق اختیارستیز و دنیاگریز و به همین دلیل در دیسکورس غزالی و مولوی اخلاق جایگزین فقه فراتاریخی می‌شود و فقه از دیدگاه غزالی بدل می‌شود به فقه دنیائی و فقه آخرتی، چرا که غزالی به فقه آخرتی و اخلاق به صورت یک سلسله دستورات فردی و تکلیفی نگاه می‌کنند و لذا آنچنانکه در جامعه فقهی، هدف حاکمیت اجرای احکام فقهی می‌باشد در جامعه اخلاقی هدف طرفداران اخلاق اجرای دستوری و تکلیفی و تقلیدی دستورات اخلاقی می‌باشد. البته این رویکرد در تاریخ مسلمانان در واکنش عکس‌العملی نسبت به رویکرد فقه‌های از قرن چهارم توسط امام محمد غزالی بوجود آمد و در ادامه آن در قرن هشتم به حافظ رسید، به همین دلیل است که:

اولاً مبانی این اخلاق صورت فردی دارد.

ثانیاً مبانی اخلاق صوفیانه هندشرفی پایه‌های این اخلاق را تشکیل می‌دهند.

ثالثاً این اخلاق به علت اینکه در واکنش اخلاق فقیهانه تکوین پیدا کرده است صورت عکس‌العملی اخلاق فقیهانه دارد. برای نمونه برای فهم مبانی اخلاق عریانی به دیدگاه‌های حافظ در این رابطه می‌پردازیم:

الف - نفی ریا و تزویر:

می خور که شیخ و واعظ و قاضی و محتسب چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند

یا

می صوفی افکن کجا می‌فروشند که در تاهم از دست زهد ریائی

یا

من هم صحبتی اهل ریا دورم باد از گرانان جهان رطل گران ما را بس
می خور که صد گناه زاغیاری در حجاب بهتر زطاعتی که به روی ریا کنند

ب - تکیه محوری بر عشق:

هر آنکسی که در این حلقه نیست زنده به برو نمرده به فتوای من نماز کنید
عشق

یا

عاشق شو آر نه روزی کار جهان سر آید ناخوانده درس مقصود از کارگاه هستی

یا

عشقت رسد به فریادگر خود بسان حافظ قرآن زیر بخوانی با چهارده روایت

یا

فرشته عشق نداند که چیست قصه مخوان بخواه جام و گلابی به خاک آدم ریز
دانی که چنگ و عود چه تقریر می‌کنند پنهان خورید باده که تعزیر می‌کنند
ناموس عشق و پرده عشاق می‌درند عیب جوان سرزنش پیر می‌کنند
گویند رمز عشق نگوئید و نشنوید مشکل حکایتیست که تقریر می‌کنند

ج - نفی زهدگرائی:

مگر زمستی زهد و ریا به هوش آید زخانقاه به میخانه می‌رود حافظ

یا

برو ای زاهد خودبین که زچشم من و تو راز این پرده نهران است و نهران خواهد ماند

د - نفی عجب خانقاهی

ساقی به یار آبی از چشمه خرابات تا خرقتها بشوئیم از عجب خانقاهی

ه - مبارزه با اخلاق فقاهتی:

اگر فقیه نصیحت کند که می‌نخورید پیاله‌ای به دهش گو دماغ را تر کن

حافظا می‌خور و رندی کن و خوش باش ولی دام تزویر مکن چون دگران قرآن را

ج - اخلاق سلطانی در مدینه‌النبی پیامبر اسلام:

تا اینجا دریافتیم که جایگاه مدینه‌النبی به عنوان معجزه دوم پیامبر اسلام در راستای تکوین جامعه الگوئی جهت تاریخی کردن اسلام توسط پیامبر اسلام بوده است تا توسط آن آیندگان تاریخ مکانیزم انتقال از «اصر» و «اغلال» زمانه به عدل زمان خود را فهم کنند. در این رابطه سؤال محوری که در خصوص مدینه‌النبی پیامبر اسلام مطرح می‌شود اینکه این جامعه الگوئی پیامبر چگونه جامعه‌ائی بوده است؟ آیا آنچنانکه طرفداران اسلام فقاهتی گفته‌اند و می‌گویند این جامعه الگوئی پیامبر یک جامعه فقاهتی بوده که پیامبر اسلام توسط آن تلاش می‌کرده تا آن احکام فقهی قرآن به صورت یک طرفه بر جامعه مسلمانان تحمیل کند؟ یا اینکه جامعه‌ائی بوده که پیامبر تلاش می‌کرده تا مردم جامعه مسلمان باشند، اما نظام سیاسی و نظام حکومتی آن جامعه غیر دینی و سکولار باشد؟

برای پاسخ به این سؤال سترگ و بزرگ تاریخی باید توجه داشته باشیم که:

الف - اولاً خود پیامبر هدف بعثت خودش را اینچنین تعریف می‌کرد که «بعثت لاتمر مکارم الا خلاق - هدف بعثت من اتمام اخلاق مکرمتی می‌باشد» یا «بعثت علی شریعت سمه سهله - مبعوث شدم برای شریعت آسان و ساده»

ب - آیات فقهی قرآن که کمتر از ۵٪ کل آیات قرآن می‌باشد به دو قسم احکام عبادی و احکام غیر عبادی تقسیم می‌شوند. احکام عبادی قرآن بیشتر و اغلب احکام تأسیسی - که مؤسس آن خود پیامبر اسلام می‌باشد - هستند، اما احکام غیر عبادی تأسیسی نیستند بلکه همه امضائی هستند یعنی برعکس احکام عبادی این احکام قبل از پیامبر اسلام در جامعه عربستان وجود داشته و پیامبر اسلام مؤسس آن‌ها نبوده فقط به صورت موقتی پای آن‌ها امضاء کرده است تا با فراهم شدن شرایط زمانی و شرایط تاریخی در چارچوب اسلام تاریخی بتواند آلترناتیو مناسبی برای آن‌ها تعیین کند، به عبارت دیگر فقه قرآن در رابطه با احکام غیر عبادی قرآن تنها یک حاشیه‌ائی بوده بر فقه عرف زمان همان جامعه عربستان و مکه و مدینه.

ج - بنابراین احکام غیر عبادی فقه قرآن در پروسه تکوین مدینه‌النبی به عنوان مبانی موقت حقوقی جامعه مسلمانان تنظیم شده است نه به عنوان تکوین نظام سیاسی یا ساختار اجتماعی و اقتصادی.

د - تصمیمات مهم سیاسی و نظامی و اجتماعی پیامبر اسلام در طول ده سال جامعه‌سازانه خود در چارچوب شوری و مشورت جمعی بوده است نه نظر شخصی و تکلیف دینی، هر چند که گاهی مثل تصمیم‌گیری جنگ احد بر خلاف نظر خود پیامبر هم بوده است.

ه - رابطه پیامبر اسلام در طول ده سال حرکت جامعه‌سازانه خود در مدینه هرگز بر سه مبنای جامعه فقهاتی که عبارت است از ۱- تحریک، ۲ - تکلیف، ۳ - تقلید، نبوده است بلکه برعکس بر سه پایه ۱- آگاهی، ۲ - شورا، ۳ - مسئولیت، بوده است.

و - هر چند به لحاظ ساختاری نظام سیاسی مدینه‌النبی یک نظام کاریزماتیک بود اما علت کاریزماتیک بودن این نظام آن بود که خود پیامبر اسلام به لحاظ تکوینی نقش محوری در تکوین این جامعه از آغاز تا انجام داشته است، چه در دوران مکی و چه در دوران مدنی.

ز - تمامی برخوردهای اجتماعی و فردی پیامبر اسلام در راستای تضعیف نظام کاریزماتیک خود بود آنچنانکه امام علی در این رابطه می‌فرماید:

«...يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ وَيَجْلِسُ جِلْسَةَ الْعَبْدِ وَيَخِصِفُ يَدَيْهِ نَعْلَهُ وَيَرْفَعُ يَدَيْهِ نُوبَهُ وَيَزَكُّبُ الْحِمَارَ الْأَعْرَابِيَّ وَيُرْدِفُ خَلْفَهُ...» - روی زمین غذا می‌خورد و مانند بنده‌ها می‌نشست و به دست خود کفش‌های خود را وصله می‌زد و بر خر بی‌پالان سوار می‌شد و دیگری را هم بر ترک خود سوار می‌کرد» (نهج‌البلاغه صبحی صالح - خطبه ۱۶۰ - ص ۲۲۸ - س ۶).

در برخورد با افرادی که در برابر عظمت شخصیتش به زانو در می‌آمدند به آن‌ها می‌گفت من نه مستبدم و نه دیکتاتور من پسر آن زنی هستم که گوشت خشک شده توسط آفتاب می‌خورد. همچنین در همین رابطه دستور کوتاه کردن جامه‌ها و کوتاه کردن ریش‌ها داد و آنچنانکه امام علی در نامه به مالک اشتر می‌نویسد:

«فَإِنَّ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ لَنْ تَقْدَسَ أُمَّةٌ لَا يُؤَخِّدُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقَّهُ مِنْ أَلْفَوَيْ غَيْرِ مُتَّعِجٍ...» - نه یک بار بلکه بارها من از زبان پیامبر شنیدم که فرمود هیچ جامعه‌ائی به مقصد نمی‌رسد مگر زمانی که ضعیف بدون لکنت زبان بتواند حق خود را از صاحبان قدرت بگیرد و بدون ترس حاکمیت سیاسی را نقد کند» (نهج‌البلاغه صبحی صالح - نامه ۵۳ - ص ۴۳۹ - س ۱۴).

ح - بزرگترین شاگرد مکتب وحی و دست‌پروده نزدیک به چهل ساله پیامبر اسلام، امام علی می‌باشد که در دوران خلافت ۵ ساله‌اش خطاب به مردم می‌فرمود، مرا نقد کنید چراکه من از خطاها مصون نیستم.

«فَإِنَّ لَنْتُ فِي نَفْسِي بِهِ فَوْقَ أَنْ أُخْطِئَ...» - من خودم را خطاناپذیر نمی‌دانم - ... فَلَا تُكَلِّمُونِي بِهِ مَا تُكَلِّمُ بِهِ الْجَبَابِرَةَ...» - مانند دیکتاتورها و مستبدین با من سخن نگوئید - ... فَلَا تُكْفُوا عَنْ مَقَالَةٍ بِهِ حَقٌّ أَوْ مَسْوَرَةٍ بِهِ عَدْلٌ...» - مبادا مشورت و نقد خود را از من پنهان کنید» (نهج‌البلاغه صبحی صالح - خطبه ۲۱۶ - ص ۳۳۵ - س ۱۳).

ط - برنامه عام و کلی و درازمدت و کوتاه مدت پیامبر اسلام عدالت بود، او می‌کوشید این عدالت را توسط پروژه مدینه‌النبی در عرصه‌های فردی، اجتماعی، حقوقی، اقتصادی و

سیاسی تبیین عملی نماید یعنی آنچه‌انکه همین عدالت پیامبر در قرآن تبیین نظری کرده است، در مدینه‌النبی تبیین عملی می‌کند چراکه بزرگترین تجربه وجودی پیامبر اسلام در کانتکس معراج وجودی فرایند ۱۵ ساله حرائی‌اش قبل از بعثت (۲۵ سالگی تا ۴۰ سالگی) حرائی پس از تجربه الله به عنوان «نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» که در آیه ۳۵ سوره نور به تبیین آن پرداخته است و در این تجربه پیامبر اسلام، هستی مانند یک حبابی می‌باشد که بر روی فتنیله چراغ خداوندی قرار گرفته و تمامی روشنی خود را این حباب از آن فتنیله می‌گیرد (تجربه توحید پیامبر).

دومین تجربه بزرگ معراجی پیامبر در فرایند ۱۵ ساله حرائی‌اش فهم اصل عدالت در ساختار فلسفی وجود بود، همان اصلی که پیامبر در فرایند حرائی‌اش پس از تجربه الله «نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (سوره نور - آیه ۳۵) در کلان هستی مشاهده کرد «بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» و همین تجربه اصل عدالت پیامبر اسلام بود که پیامبر اسلام پس از بعثت در کلام و آیات قرآن در چارچوب برنامه نظری و عملی خود با سمبل میزان یا ترازو به نمایش گذاشت؛ لذا در این رابطه است که قرآن و پیامبر اسلام تبیین فلسفی، اجتماعی، تاریخی و انسانی اصل عدالت را در لباس کلمه میزان یا ترازو در آیات ۶ و ۷ و ۸ الرحمن و آیه ۲۵ سوره حدید مطرح می‌کند.

«وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ - أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ - وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ» - هدف از اینکه آسمان‌ها یا کلاً وجود بر عدالت و ترازو بر پا شده است این است که این عدالت و ترازو را در حیات فردی و اجتماعی و تاریخی خویش بر پا کنیم» (سوره الرحمن - آیات ۶۷ - ۹).

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...» - به تحقیق ما (خداوند) انبیاء و رسولان خود را با بینات و کتاب و کتاب و ترازو به سوی شما فرستادیم تا جوامع بشری جهت برپائی عدالت اقتصادی و اجتماعی بر شورانند» (سوره حدید - آیه ۲۵).

بنابراین دو تجربه‌ای که پیامبر اسلام در طول ۱۵ سال فرایند معراج حرائی خود به آن دست پیدا کرد و توسط این دو تجربه توانست به فرایند وحی نبوی ۲۳ ساله حیات خود دست

پیدا کند، عبارت بود از:

۱ - تجربه الله به عنوان «نُورِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (تجربه توحید).

۲ - تجربه عدالت به عنوان ترازو یا «مِيزَانَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (تجربه عدالت).

در همین رابطه بود که تمامی آنچه که پیامبر اسلام در طول ۲۳ سال حیات نبوی خود در فرایند مکی و مدنی به انجام آن پرداخت در چارچوب تبیین همین دو اصل توحید به عنوان «نُورِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و عدالت به عنوان «مِيزَانَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» بوده است و اصل نبوت آنچنانکه در آیه ۲۵ سوره حدید مشاهده کردیم تنها در جهت تبیین عملی و نظری این دو اصل توحید و عدالت بوده است و اصل قیامت آنچنانکه تقریباً در تمامی سوره‌های مکی قرآن مشاهده می‌شود در راستای تبیین همین اصل عدالت در جهان و وجود و انسان می‌باشد نه بیش از این.

در همین رابطه بود که پیامبر اسلام در طول ۲۳ حیات نبوی خود کوشید تا در سایه اصل توحید به عنوان «نُورِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و اصل عدالت به عنوان «مِيزَانَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» در تمامی عرصه‌های انسانی و اجتماعی و تاریخی و اقتصادی تبیین عملی و نظری بکند و با تبیین تاریخی این دو اصل توحید و عدالت بود که پیامبر اسلام توانست اسلام نبوی خود را بدل به اسلام تاریخی بکند تا این اسلام مانند دین یهود و دین مسیح پس از مرگ پیامبر اسلام گرفتار رویکرد ارتدوکسی نشود؛ به عبارت دیگر توسط توحید تاریخی و عدالت تاریخی بود که پیامبر اسلام توانست اسلام را تاریخی بکند و در همین راستا بود که پیامبر اسلام در چارچوب تکوین دو پروژه مدینه‌النبی و حج ابراهیمی توانست دو اصل توحید و عدالت خود را به صورت تاریخی در آورد.

بدین ترتیب که با پروژه مدینه‌النبی پیامبر اصل عدالت را تاریخی کرد و با پروژه حج ابراهیمی اصل توحید را تاریخی کرد چراکه در طول ۲۳ سال حیات نبوی پیامبر اسلام هم تجربه توحید و هم تجربه عدالت پیامبر اسلام دو مشخصه اساسی پیدا کردند.

۱ - فرادینی.

۲ - تاریخی و به دلیل دو خصیصه و مشخصه محوری تجربه توحید و تجربه عدالت در نگاه و منظر پیامبر اسلام است که بدون فهم و شناخت آن‌ها برای ما هرگز امکان شناخت مضمون و ماهیت دو پروژه تأسیسی مدینه‌النبی و حج ابراهیمی وجود نخواهد داشت چراکه در چارچوب این دو اصل فرادینی و تاریخی بودن تجربه توحیدی و تجربه عدالت بود که پیامبر اسلام اقدام به تکوین دو پروژه تأسیسی، نه امضائی عظیم مدینه‌النبی و حج ابراهیمی کرد و بی‌شک اگر پیامبر اسلام تجربه توحید و تجربه عدالت را به صورت یک اصل درون دینی و فراتاریخی می‌دید دیگر نیازمند به دو پروژه عظیم مدینه‌النبی و حج ابراهیمی نبود چراکه عدالت و توحید درون دینی و فراتاریخی دیگر نیازمند به الگو و زبان سمبلیک و دینامیزم تکوین قرآن و دینامیزم قرآن در چارچوب اجتهاد در اصول و فروع و تاریخی شدن اسلام نداشت و در چارچوب دو اصل فرادینی و تاریخی کردن تجربه توحیدی و تجربه عدالت توسط پیامبر اسلام است که می‌توانیم در باب مضمون فقاهتی یا دینی یا سکولار یا اخلاقی یا انسانی بودن ساختار وجودی و تکوین مدینه‌النبی یا حج ابراهیمی بپردازیم چراکه اگر هدف پیامبر اسلام در تکوین دو پروژه مدینه‌النبی و حج ابراهیمی تاریخی کردن و فرادینی کردن اصل عدالت و اصل توحید بدانیم، دیگر جایی برای این سؤال باقی نمی‌ماند که بگوئیم هدف تکوین مدینه‌النبی پیامبر اسلام اجرای احکام فقهی قرآن بوده یا اینکه هدف پیامبر اسلام تکوین حکومت دینی بوده است.

ماحصل آنچه که تا اینجا گفتیم؛

الف - دو تجربه الله به عنوان «نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و عدالت به عنوان «مِيزَانُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» محصول تمامی معراج وجودی پیامبر اسلام در فرایند ۱۵ ساله حرائی قبل از بعثتش می‌باشد که این دو تجربه آبشخور تمامی تجربه‌های بعدی نبوی پیامبر اسلام در طول حیات ۲۳ ساله نبوی پیامبر اسلام چه در دوران ۱۳ ساله مکی و چه در دوران ده ساله مدنی بوده است.

ب - سه پروژه بزرگ قرآن و مدینه‌النبی و حج ابراهیمی در راستای تبیین عملی و نظری

دو اصل توحید به عنوان «نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و عدالت به عنوان «مِيزَانُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» می‌باشد.

ج - گوهر و زیرساخت سه معجزه بزرگ پیامبر اسلام یعنی قرآن و مدینه‌النبی و حج ابراهیمی دو اصل توحید به عنوان «نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و عدالت به عنوان «مِيزَانُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» می‌باشد، بطوریکه اگر این دو اصل زیرساختی نظری و عملی از حرکت نظری و عملی پیامبر جدا کنیم تمامی خیمه نظری و عملی پیامبر اسلام فرو خواهد ریخت.

د - در خصوص تقدم و تأخر دو تجربه پیش از بعثت حرائی پیامبر اسلام اینکه، آیا تجربه «الله نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» پیامبر اسلام بستر ساز تجربه عدالت به عنوان «مِيزَانُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» بوده یا بالعکس هیچ استناد تاریخی و نظری در دست نمی‌باشد، آنچه مسلم است بزرگترین شاگرد مکتب وحی و دست‌پرورده چهل ساله خلوت و جلوت پیامبر اسلام یعنی امام علی در بزرگترین تفسیر عملی و نظری خود از قرآن و مدینه‌النبی و حج ابراهیمی که همان نهج‌البلاغه می‌باشد که در ۵ سال دوران خلافت امام علی تبیین یافته است. در خصوص بسترهای بعثت پیامبر اسلام در خطبه‌های ۱۶ - ص ۵۷ - س ۵، خطبه ۲۶ - ص ۶۸ - س ۳، خطبه ۸۹ - ص ۱۲۱ - س ۱۲، خطبه ۱۰۴ - ص ۱۵۰ - س ۹، خطبه ۱۰۸ - ص ۱۵۶ - س ۲، خطبه ۱۴۷ - ص ۲۰۴ - س ۳، خطبه ۱۵۸ - ص ۲۲۳ - س ۴، خطبه ۱۶۰ - ص ۲۲۷ - س ۱۲ نهج‌البلاغه صبحی صالح می‌فرماید، عامل بستر ساز بعثت پیامبر اسلام عبارت بودند از:

- ۱ - جهل معرفتی جامعه بشری.
- ۲ - ظلم طبقاتی طبقه حاکم.
- ۳ - شرک فلسفی و عبادی بشریت که خود این سه عامل نشان دهنده آن می‌باشد که دو تجربه توحید به عنوان «نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و عدالت به عنوان «مِيزَانُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» پیامبر اسلام در دوران معراج ۱۵ ساله حرائی قبل از بعثت نبوی آن حضرت تفکیک‌ناپذیر بوده است چراکه سه عامل بستر ساز بعثت آن حضرت یعنی.

۱ - جهل معرفتی جوامع بشری و

۲ - ظلم طبقاتی طبقات حاکم و

۳ - شرک فلسفی و عبادی جوامع بشریت صورتی تفکیک ناپذیر داشته و در نتیجه درمان این سه درد جامعه بشریت که وجود پیامبر اسلام دردمند کرده بود تنها در چارچوب دو درمان پیوسته و تفکیک‌ناپذیر توحید به عنوان «نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و عدالت به عنوان «مِيزَانُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» ممکن می‌باشد.

ه - در خصوص اصول دیگر مثل اصل نبوت و اصل قیامت که در عرصه حیات ۲۳ ساله نبوی پیامبر اسلام تجربه و تبیین نظری و عملی گردیده این اصول تمامی در راستای طولی دو اصل عرضی توحید به عنوان «نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و عدالت به عنوان «مِيزَانُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» می‌باشد، بنابراین دو اصل توحید و عدالت در کانتکس تجارب معراجی و وجودی و باطنی پیامبر اسلام:

اولاً به لحاظ زمانی مربوط به قبل از بعثت یعنی دوران ۲۵ ساله حرائی پیامبر اسلام می‌باشد.

ثانیاً این دو اصل به لحاظ پیوندی رابطه عرضی دارند، برعکس اصول دیگر مثل اصل نبوت و اصل قیامت و غیره که علاوه بر اینکه زیر مجموعه دو اصل عرضی فوق می‌باشند و از بعد از بعثت پیامبر اسلام تبیین نظری و عملی گشته‌اند، نسبت به دو اصل فوق دارای رابطه طولی می‌باشند.

و - سه معجزه یا سه پروژه عملی و نظری پیامبر اسلام در راستای تبیین عملی و نظری دو تجربه معراجی عرضی توحید و عدالت پیامبر اسلام بوده است.

ز - بدون فهم آرایش تجربه‌های پیامبر اسلام امکان تعریف و تفکیک مضمون مدینه‌النبی و حج ابراهیمی و تفسیر و تأویل و هرمنوتیک آیات قرآن وجود ندارد چراکه مضمون سه معجزه پیامبر اسلام در چارچوب و کانتکس این تجارب محیطی پیامبر اسلام تکوین پیدا کرده است نه بالعکس و در همین رابطه است که مطرح کردیم که بدون بعثت‌شناسی امکان قرآن‌شناسی و حج‌شناسی و شناخت مدینه‌النبی پیامبر اسلام وجود ندارد زیرا در عرصه بعثت‌شناسی ما به آرایش و تبیین و شناخت تجارب باطنی و معراجی و حرائی و نبوی پیامبر

اسلام می‌پردازیم که خود بستر ساز شناخت مضمون قرآن و حج و مدینه‌النبی پیامبر اسلام می‌باشد.

ح - بدین ترتیب مدینه‌النبی نام تغییر یافته شهر یثرب نیست بلکه مبین یک پروسه جامعه‌سازانه ۲۳ ساله استخوان سوز مکی و مدنی پیامبر اسلام می‌باشد که تلاش می‌کرد تا در راستای الگوسازی دو تجربه توحید به عنوان «نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و عدالت به عنوان «مِيزَانَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» در عرصه اسلام تاریخی عمل نماید.

ط - بزرگ‌ترین حرکتی که پیامبر اسلام در طول ۲۳ سال حیات نبوی مکی و مدنی خود در راستای تبلیغ و ترویج عملی اصل توحید و عدالت به عنوان «نور و میزان السموات والارض» انجام داد، عبارت بود از؛

۱ - فرادینی کردن توحید و عدالت.

۲ - تاریخی کردن توحید و عدالت، در چارچوب این دو اصل بود که اسلام تاریخی و عدالت تاریخی و مدینه‌النبی تاریخی و حج تاریخی متولد گردید چراکه برای تبلیغ و ترویج توحید کلامی و عدالت کلامی دیگر نیازی به حج و مدینه‌النبی و پروسه ۲۳ ساله نزول قرآن نبود تنها با وحی دفعی و پکیجی الواح موسی بدون دینامیزم وحی و اسلام این امر ممکن بود تمام تلاش ۲۳ ساله پیامبر اسلام در راستای تاریخی کردن اسلام، قرآن، عدالت، حج، مدینه‌النبی و توحید جهت حیات آن‌ها پس از وفات پیامبر در بستر تاریخ بود نه چیزی بیشتر.

ی - مقصود از تاریخی شدن اسلام اشاره به این حقیقت است که اسلام حقیقت و مضمون خودش را در بستر تاریخ از ابراهیم خلیل تا نهایت تاریخ بشر به نمایش می‌گذرد لذا هرگز نباید تمامی حقیقت این اسلام تنها در دوران ۲۳ ساله مکی و مدنی پیامبر اسلام دنبال بکنیم بلکه بالعکس همه ظرفیت اسلام تاریخی تنها در همه تاریخ ممکن می‌باشد. در راستای این ظرفیت اسلام تاریخی بود که تمامی هم و غم پیامبر اسلام در طول ۲۳ سال حیات نبوی مکی و مدنی خود در این رابطه بود تا اسلام ابراهیمی بدل به اسلام تاریخی بکند چراکه پیامبر اسلام به نیکی می‌دانست که - از آنجائیکه او خاتم پیامبران و ختم‌کننده نبوت ابراهیمی در تاریخ می‌باشد - اگر او نتواند اسلام ابراهیمی را بدل به اسلام تاریخی بکند، حرکت نبوت

ابراهیمی با مرگ او خواهد مرد و اسلام ابراهیمی او بدل به اسلام فقهاتی حوزه - آنچنانکه امروز در شیعه و سنی شاهد آن هستیم یا اسلامی کلامی اشاعره آنچنانکه بیش از ۱۳ قرن بر اندیشه شیعه و سنی حاکم می‌باشد و یا اسلام روایتی اخباریون آنچنانکه بیش از هزار سال است که بر اندیشه حوزه‌های فقهاتی شیعه و سنی حاکم می‌باشد یا اسلام صوفیانه هندشرفی که بیش از هزار سال است که ویروس بی‌اختیاری انسان و بی‌مقداری دنیا وام گرفته از تصوف هندشرفی به اسلام تاریخی پیامبر اسلام تزریق می‌کنند - خواهد شد.

پیامبر اسلام به درستی می‌داند که اگر او اسلام ابراهیمی را بدل به اسلام تاریخی نکند با مرگ او آنچنانکه در تاریخ یهود و تورات - پس از مرگ موسی مشاهده کردیم - اسلام او و قرآن او بدل به یک سلسله احکام فقهی ارتدوکسی بسترساز حکومت اسلام ولایتی خواهد شد. پیامبر اسلام به حقیقت می‌داند که اگر او اسلام ابراهیمی را بدل به اسلام تاریخی نکند جامعه مسلمین بعد از او به جای اجتهاد، اختیار، مسئولیت، آگاهی و انتخاب، گرفتار تکلیف و تقلید و تحریک خواهند شد. آنچنانکه ۳۶ سال است جامعه در این گرداب وحشتناک گرفتار شده است و در بستر مرگ و فنا دست و پا می‌زند.

پیامبر اسلام خوب آگاه است که اگر اسلام ابراهیمی در طول ۲۳ حیات نبوی او بدل به اسلام تاریخی نشود با مرگ او اسلام او تنها در خدمت تبیین تکلیف فردی و آخرت در خواهد آمد، آنچنانکه در اندیشه بازرگان پیر دیروز و عبدالکریم سروش امروز مشاهده می‌کنیم. پیامبر اسلام به این امر واقف است که اگر او نتواند اسلام ابراهیمی را بدل به اسلام تاریخی بکند، اصل اجتهاد در اصول و فروع او در گورستان اجتهاد فقهاتی خواهد مرد، آنچنانکه امروز شاهد آن می‌باشیم. پیامبر اسلام دقیقاً آگاه به این حقیقت است که اگر او نتواند اسلام ابراهیمی را بدل به اسلام تاریخی بکند، اسلام ابراهیمی بدل به اسلام ولایتی و اسلام حکومتی خواهد شد که ۳۶ سال است که در جامعه ما همه فرهنگ، تاریخ، اقتصاد، سیاست، دین و مذهب بسترساز حاکمیت مطلقه فقیهان حوزه شده است. پیامبر اسلام نیک آگاه است که اگر او نتواند اسلام ابراهیمی را بدل به اسلام تاریخی بکند، تمامی دستاوردهای نهضت ابراهیم خلیل و موسای کلیم و عیسیای مسیح با مرگ او در گورستان اسلام ارتدوکس فقهاتی حوزه و کلامی اشاعره و صوفیانه هندشرفی و روایتی اخباریون و

فلسفی یونانی‌زده مدفون خواهد شد.

در این رابطه بود که از همان آغاز سؤال بزرگ پیامبر این بود که چگونه می‌تواند اسلام ابراهیمی را بدل به اسلام تاریخی بکند؟ پاسخی که او با ۲۳ سال پراکسیس استخوان سوز خود به این سؤال داد اینکه تنها در چارچوب:

۱ - دینامیزم تکوین وحی نبوی یا قرآن.

۲ - دینامیزم درونی اسلام توسط اجتهاد در اصول و فروع.

۳ - ایجاد یک جامعه الگوئی مدینه‌النبی.

۴ - تبدیل حج ابراهیمی گرفتار شرک جاهلیت عربستان شده به حج تاریخی، می‌تواند این اسلام را تاریخی کند.

ک - بدین ترتیب بود که پیامبر اسلام، مدینه‌النبی بر پا کرد تا توسط آن بتواند تجربه عدالت به صورت «مِيزَانِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» خود را از صورت نظری و تجربی و فردی به صورت عدالت تاریخی در آورد و بی‌شک خود پیامبر به عظمت این راه به نیکی آگاه است، لذا او خوب می‌داند که مدینه‌النبی در خدمت تاریخی کردن اصل عدالت است نه بالعکس. به این ترتیب بود که پیامبر به نیکی می‌دانست که مدینه‌النبی او تنها بستر استحاله و عبور از ظلم و جهل زمانه عربستان به عدل کنکریت و مشخص و زمانه عربستان می‌باشد، نه از ظلم و جهل عام کلی و غیر تاریخی به عدل عام و کلی و غیر تاریخی که بسترساز غیر تاریخی شدن مدینه‌النبی می‌گردید، لذا به این ترتیب بود که مدینه‌النبی پیامبر اسلام سر پل انتقال از عدالت نظری و تجربی و فردی پیامبر اسلام جهت تکوین به عدالت تاریخی بود.

در همین رابطه پاسخ سؤال اصلی - که سوء تثیر این بخش از بعثت‌شناسی می‌باشد - مشخص می‌شود و آن اینکه مضمون اجتماعی مدینه‌النبی نه فقهاتی بوده، چراکه پیامبر اسلام توسط مدینه‌النبی می‌خواست عدالت را تاریخی بکند، نه فقاقت دگماتیسم حوزه‌های فقهاتی همچنین مضمون اجتماعی مدینه‌النبی تکوین یک حکومت دینی نبود چراکه عدالتی که پیامبر اسلام می‌خواست در بستر مدینه‌النبی خود آن را تاریخی بکند یک اصل فرادینی بود نه درون

دینی، لذا طبیعی است که هرگز نمی‌توان با یک بستر دینی یک امر فرادینی را تاریخی کرد. حاصل اینکه عدالتی که توسط پیامبر تعیین کننده چارت نظری و عملی مدینه‌النبی شد هم مضمون عدالت سیاسی (نه حکومتی) داشت و هم مضمون عدالت اقتصادی و هم مضمون عدالت اجتماعی و هم مضمون عدالت نژادی و هم مضمون عدالت اخلاقی و هم مضمون عدالت حقوقی و فقهی داشت، لذا در این رابطه است که محدود کردن مضمون عدالت پیامبر به یکی از شاخه این عدالت به معنای غیر تاریخی کردن مدینه‌النبی می‌شود.

به عبارت دیگر فقهی کردن یا اخلاقی کردن یا دینی کردن جامعه مدینه‌النبی باعث غیر تاریخی کردن مدینه‌النبی پیامبر اسلام بشود و غیر تاریخی کردن مدینه‌النبی پیامبر بستر ساز و عامل غیر تاریخی کردن اسلام ابراهیمی می‌شود و در چارچوب تاریخی کردن مدینه‌النبی پیامبر اسلام این مدینه‌النبی به عنوان سرپل انتقال عدالت تجربی و نظری به عدالت تاریخی می‌شود، لذا مدینه‌النبی می‌تواند به عنوان جامعه الگوئی در عرصه اسلام تاریخی و اسلام جامعه‌سازانه باشد تا توسط آن ما بتوانیم با تاسی از این جامعه الگوئی در زمان خودمان با تحلیل و فهم عدل زمانه خودمان که در این زمان سوسیالیسم دموکراسی می‌باشد و فهم ظلم زمانه که در این زمانه سرمایه‌داری وابسته با حاکمیت توتالی‌تر می‌باشد، استراتژی در جهت حرکت از ظلم زمانه و جهل زمانه و شرک زمانه به طرف عدل زمانه که همان سوسیالیسم دموکراسی یا توزیع عادلانه ثروت و معرفت و قدرت می‌باشد تدوین کنیم.

ل - در خصوص پروژه حج ابراهیمی و تبدیل آن به حج تاریخی توسط پیامبر اسلام از آنجائیکه مبانی حج تاریخی که پیامبر اسلام اقدام به بازتعریف و بازتولید و بازسازی آن کرد عبارتند از:

۱ - فلسفه احرام.

۲ - فلسفه طواف.

۳ - فلسفه سعی.

۴ - فلسفه قربانی.

۵ - فلسفه اجتماع مسلمین.

پیامبر اسلام توسط این پروژه می‌خواست توحید تجربی خود را که عبارت بود از الله به عنوان «نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» را به صورت توحید تاریخی درآورد؛ به عبارت دیگر آنچنانکه فوقاً هم به اشاره مطرح کریم، پیامبر اسلام در طول ۱۵ سال فاز معراج حرائی قبل از بعثت خود صاحب دو تجربه عمده باطنی شد که برای او بسترساز و آبشخور بعثت نبوی گردید و سرچشمه‌ائی شد تا پیامبر اسلام توسط آن به وحی نبوی دست پیدا کند. این دو تجربه معراجی پیامبر اسلام یکی تجربه توحید یا الله به عنوان «نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» بود که آنچنانکه خود پیامبر در آیه ۳۵ سوره نور می‌گوید؛ «جهان و وجود مانند یک حباب شیشه‌ائی بر روی فئیله روشن خداوند قرار دارد و هستی و وجود تنها به نور او روشن می‌باشد» و آنچنانکه در شش آیه اول سوره حدید تبیین شده است، «این خداوند روشن کننده وجود دارای وجود بی‌صورتی می‌باشد که هم اول است و هم آخر، همچنین هم ظاهر است و هم باطن» و آنچنانکه در سوره توحید تبیین کرده است، «این وجود بی‌صورت به خاطر بی‌صورت بودنش احد است چراکه نه تعددپذیر است و نه تکثرپذیر و نه تضاد و فساد می‌پذیرد نه زاینده و تز است و نه زائیده و آنتی تز و نه مولود و سنتز».

تجربه دیگری که پیامبر اسلام هم عرض با این تجربه در طول ۱۵ سال حرائی خود کرد تجربه عدالت به صورت «مِيزَانُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» بود و آنچنانکه قبلاً مطرح کردیم پیامبر اسلام در طول ۲۳ حیات مکی و مدنی نبوی خود تمام تلاشش وقف این امر شد تا این دو تجربه فردی و نظری خود را تاریخی بکند تا بدین وسیله جهت تاریخی کردن اسلام ابراهیمی بسترسازی بکند. در همین رابطه مکانیزمی که پیامبر اسلام جهت تاریخی کردن تجربه عدالت یا «مِيزَانُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» به کار برد تکوین مدینه‌النبی به عنوان یک جامعه الگوئی جهت سرپل انتقال از ظلم و جهل و شرک زمانه خود پیامبر بود تا آیندگان در چارچوب اسلام تاریخی بتوانند با شناخت ظلم و جهل و شرک زمانه خود به طرف عدل زمانه خود حرکت کنند. مکانیزم عملی پیامبر اسلام جهت تاریخی کردن تجربه توحیدی خود به کار گرفت، پروژه حج می‌باشد که از آنجائیکه برعکس پروژه مدینه‌النبی پیامبر اسلام که از آغاز تا انجام آن توسط خود پیامبر اسلام تکوین یافت، پروژه

حج تاریخی پیامبر اسلام دارای عقبه و سابقه گذشته تاریخی داشت که ریشه تاریخ آن تا ابراهیم خلیل ادامه می‌یافت اما به علت اینکه آن حج ابراهیمی در زمان بعثت پیامبر اسلام گرفتار شرک جاهلیت عربستان شده بود و کاملاً تغییر مضمون داده بود، بطوریکه در خود کعبه بیش از ۳۶۰ بت قرار داشت و در دو کوه صفا و مروه بت‌ها قرار داده بودند تا افراد بین این بت‌های صفا و مروه حرکت کنند، بر دیوار بیرونی کعبه سرتاسر نقش‌های مختلفی از مسیح بن مریم تا ملائکه‌های دختر نشان عریان ترسیم کرده بودند که بهتر این باشد که بگوئیم کلاً حج ابراهیمی گرفتار ورطه شرک شده بود و اصلاً در ورطه شرک ناپود شده بود و هیچ چیز از حج ابراهیمی جز همین خانه کعبه که بت خانه شرک بود باقی نمانده بود، لذا در این رابطه بود که در عرصه بازتولید پروژه حج، کار پیامبر سخت‌تر از تکوین پروژه مدینه‌النبی بود چراکه در پروژه حج، پیامبر اسلام هم مجبور بود غبار هزاران ساله شرک را از چهره حج ابراهیمی پاک کند و هم اقدام به بازسازی، نه احیاء - آن بکند چراکه پروژه بازسازی حج با پروژه احیاء حج ابراهیمی تفاوت می‌کند.

در پروژه احیاء حج ابراهیمی، پیامبر مجبور بود تا با یک نظر سلفیه، عین همان پروژه اولیه ابراهیم خلیل را زنده کند که صد البته هدف و منظور پیامبر اسلام هرگز این نبوده است، اما در پروژه بازسازی حج ابراهیمی پیامبر اسلام در بازتولید این پروژه خود را مجبور به احیاء طابق النعل بالنعل آن پروژه ابراهیمی نمی‌دید و در همین رابطه است که از آنجائیکه پیامبر اسلام پروژه حج را بازسازی کرد نه احیاء، پیامبر اسلام را باید معمار حج تاریخی دانست نه ابراهیم خلیل، هر چند بنیانگذار حج تاریخی خود ابراهیم خلیل می‌باشد نه پیامبر اسلام، اما بین بنیانگذار و بین معمار تفاوت می‌باشد و اما سوالی که در اینجا مطرح می‌شود اینکه چرا پیامبر اسلام جهت تاریخی کردن تجربه توحید حرائی خود بر پروژه حج ابراهیمی تکیه کرد؟ آیا مکانیزم دیگری برای پیامبر اسلام جهت تاریخی کردن تجربه توحیدی‌اش وجود نداشت؟

در پاسخ به این سؤال باید به جایگاه ابراهیم خلیل در دیسکورس و اندیشه و ایمان پیامبر اسلام توجه بکنیم چراکه در ایمان و اندیشه و دیسکورس پیامبر اسلام، ابراهیم خلیل علاوه بر اینکه سر سلسله جناب نهضت توحیدی در تاریخ بشریت می‌باشد، آب الانبیاء الهی و شیخ

الطائفه می‌باشد که قرآن داستان توحید در تمامی شاخه‌های فلسفی، انسانی، اجتماعی، طبیعی و تاریخی به حرکت او منتسب می‌کند هر چند قرآن به پیامبران الهی قبل از ابراهیم اذعان و اعتراف دارد اما در همه جا قرآن نهضت توحید و تکوین پیروان اسلام، ابراهیم خلیل را به عنوان بنیانگذار می‌شناسد. در همین رابطه پیامبر اسلام از همان آغاز دوران حرائی‌اش که از سن ۲۵ سالگی آغاز شد خود را جزو گروه حنفاء مکه که پیروان ابراهیم خلیل بودند به حساب می‌آورد و گرچه برای موسای کلیم و عیسی مسیح ارزش شخصیتی فوق العاده قائل بود اما هرگز شنیده نشده که حتی برای یکبار پیامبر اسلام قبل از بعثت و شروع حیات ۲۳ ساله نبوی‌اش خود را پیرو موسی یا عیسی اعلام کند اما تا آخر حیاتش بر پیروی از راه ابراهیم خلیل افتخار می‌کرد. در همین رابطه بود که برای پیامبر اسلام جهت تاریخی کردن تجربه توحیدی خود راهی جز این نداشت جز اینکه پای در مسیری بگذارد که جاده صاف آن ابراهیم خلیل بود و این مسیر و این جاده چیزی جز پروژه حج نبود لذا در این رابطه بود که برای پیامبر اسلام تکیه بر پروژه حج ابراهیمی در راستای تاریخی کردن تجربه توحیدی خود هم هدف بود و هم وسیله، همچنین هم راه بود و هم منزل و همچنین هم فال بود و هم تماشا، به این ترتیب بود که بازسازی - نه احیاء - پروژه حج در دستور کار پیامبر اسلام قرار گرفت تا توسط آن بتواند تجربه فردی توحید خود را اجتماعی و تاریخی بکند.

بنابراین حج تاریخی فعلی علاوه بر اینکه معمار آن پیامبر اسلام می‌باشد و بنیانگذار آن ابراهیم خلیل، پیامبر اسلام احیاگر آن نمی‌باشد بلکه بازسازی کننده آن می‌باشد و هدف پیامبر از بازسازی حج ابراهیم، تاریخی کردن حج ابراهیم بود تا توسط آن بتواند توحید تجربی و فردی و باطنی و نظری خود را به توحید اجتماعی و توحید انسانی و توحید طبیعی و توحید تاریخی تبدیل کند تا توسط این استحال پیامبر اسلام بتواند با تکیه بر حج تاریخی جهت استحال اسلام ابراهیمی به اسلام تاریخی گام بردارد.

حال پس از اینکه دریافتیم که تکیه استراتژیک پیامبر اسلام بر پروژه حج ابراهیمی جهت اجتماعی و تاریخی کردن توحید تجربی خود بوده است، در این رابطه و در این جا می‌توانیم به بررسی این موضوع و این سؤال پردازیم که پروژه حج تاریخی پیامبر اسلام چگونه توانسته است در طول بیش از چهارده قرن گذشته در بستر اسلام تاریخی توحید تجربی و

فردی و باطنی و نظری پیامبر اسلام را بدل به توحید اجتماعی و تاریخی بکند؟

برای پاسخ به این سؤال فرجه باید توجه داشته باشیم که اجزاء حج تاریخی پیامبر اسلام شامل شش قسمت: ۱ - احرام، ۲ - طواف، ۳ - سعی، ۴ - هجرت و حرکت، ۵ - وقوف، ۶ - قربانی، می‌باشد.

در مرحله اول فلسفه احرام بر توحید نفسانی و توحید انسانی استوار می‌باشد که در چارچوب خویشتن‌داری از قدرت و شهوت و هویت و سلطه توسط نفی صید و نفی کشتن ذی حیات حتی در شکل مودی آن و نفی آرایش و پیرایش و حتی به آینه نگاه کردن و نفی امر کردن و دستور دادن و نفی نزدیکی حتی با همسر خود و نفی هر گونه علائم تشخیص هویت لباس و غیره. این توحید نفسانی و فردی و انسانی به صورت سمبلیک به نمایش درمی‌آید.

در مرحله دوم توسط ۷ بار طواف بر حول کعبه خانه مردم، فلسفه عشق و پرستش و توحید عبادی انسان در راستای تعریف و تبیین بی‌نهایت برای تسلیم شدن به بی‌نهایت، آنچنانکه دکارت می‌فهمید و می‌گفت «من بی‌نهایت را تعریف می‌کنم تا خودم را تسلیم به بی‌نهایت کنم» چراکه عدد ۷ در طواف سمبل بی‌نهایت و گردش و طواف بر خانه خالی کعبه نمایش طواف بر گرد بی‌صورتی برای فرار از صورت‌های مادی و طبیعی می‌باشد؛ بنابراین فلسفه ۷ بار طواف بر گرد کعبه و بیعت کردن هر بار با حجرالاسود که همان سمبل دست خدا می‌باشد تبیین عملی و عینی بی‌نهایت برای بیعت و تسلیم شدن به آن بی‌نهایت بی‌صورت می‌باشد که خود این چیزی جز همان توحید عبادی که در ادامه توحید فردی حاصل می‌شود، نیست و از بعد از این دو فرایند توحید فردی و نفسانی و انسانی احرام و در ادامه آن فرایند دوم یا توحید عبادی می‌باشد که توحید اجتماعی در فرایند سوم که همان فرایند سعی می‌باشد تحقق پیدا می‌کند.

«إِنَّ الصَّغَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ سَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ - همانا دو کوه صفا و مروه دو علامت و نشانه خدا می‌باشد پس هر کس که حج و یا عمره به جا می‌آورد ضرری ندارد که میان این دو کوه سعی کند و کسی که عمل خیری به طوع و رغبت خود انجام دهد خداوند نسبت به آن شاکر و داناست»

(سوره بقره - آیه ۱۵۸).

در فرایند سعی امکان تحقق توحید اجتماعی تنها در بستر و چارچوب تلاش زندگی و تلاش معیشت و تلاش اقتصادی ممکن می‌باشد که در پروژه حج تاریخی به صورت سمبلیک این تلاش معیشتی و اقتصادی در نقش هاجر و تکاپوی او برای کسب آب به نمایش درمی‌آید که حاجی موظف است به تاسی از هاجر هروله‌کنان در جهت کسب آب تلاش کند.

در فرایند چهارم هجرت و حرکت می‌باشد که این مؤلفه در تمامی اعمال حج تاریخی جاری و ساری می‌باشد چراکه حاجی از بعد از محرم شدن دائماً باید در حال هجرت و حرکت باشد. هجرت از آنچه که هست برای کسب شدن و کمال به طرف آنچه که باید باشد که در پروژه حج این هجرت به صورت سمبلیک حرکت از محل احرام به طرف کعبه و از کعبه به طرف سعی و از سعی به طرف وقوف در عرفات و مشعر و منا تا قربانگاه و رمی ترسیم می‌شود و همین هجرت و حرکت است که بستر ساز سمبلیک استحاله توحید نفسانی احرام به توحید عبادی طواف و از توحید عبادی طواف به طرف توحید اجتماعی سعی و از توحید اجتماعی سعی به طرف توحید تاریخی رمی جمره پس از وقوف عرفات و مشعر و منا می‌باشد.

فرایند پنجم فرایند وقوف در عرفات و مشعر و منا می‌باشد که دلالت بر توحید وجودی توسط زندگی کردن در خویشتن می‌کند که خود پیامبر اسلام مدت ۱۵ سال این توحید وجودی در فرایند حرانی با وقوف در غار حرا طی کرد و در بستر این وقوف حرانی بود که توانست توسط زندگی در خویشتن به معراج تجربه دوگانه توحید و عدالت دست پیدا کند و قطعاً خود پیامبر به این حقیقت ایمان داشت که برای او بدون این وقوف حرانی امکان تجربه معراجی توحید و عدالت نبود.

فرایند ششم فرایند قربانی و رمی می‌باشد که دلالت بر توحید تاریخی توسط رمی سه قدرت زر و زور و تزویر می‌کند، بنابراین حج تاریخی پیامبر اسلام مجمع الجزایری از ابعاد مختلف توحید که شامل توحید انسانی احرام، توحید عبادی طواف، توحید اجتماعی سعی، توحید وجودی وقوف، توحید تاریخی هجرت و رمی و قربانی می‌باشد. البته جهت تاریخی شدن این پروژه پیامبر تمامی اعمال حج را به صورت سمبلیک تعریف کرده است یعنی

آنچنانکه زبان پیامبر اسلام در عرصه وحی نبوی و قرآن صورت سمبلیک دارد نه حقیقی یا عرفی، زبان پیامبر اسلام در ترسیم و تعریف و تنظیم اعمال حج صورت سمبلیک دارد نه حقیقی و عرفی و قطعاً بدون تأویل و هرمنوتیک ما توان فهم حج تاریخی نخواهیم داشت. البته برعکس آنچه که مطرح می‌شود پروسه تکوین پروژه حج تاریخی پیامبر اسلام از سال هشتم یعنی سال بعد از فتح مکه آغاز نشد بلکه از سال دوم هجری که پیامبر بر تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه اصرار می‌ورزید و با اینکه در آن زمان کعبه، خانه بت‌ها بود و بیش از ۳۶۰ بت در آن وجود داشت بالاخره توانست کعبه را به عنوان قبله مسلمین انتخاب بکند، پروسه بازسازی پروژه حج تاریخی کلید خورد.

«قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الْأُدْيَانَ أَلْفًا مِّنْ دُونِهَا لَمَكْتُومُونَ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (سوره بقره - آیه ۱۴۴).

ما تو را دیدیم که رو به آسمان می‌چرخاندی پس به زودی تو را به سوی قبله‌ای برمی‌گردانیم که تو می‌خواهی اینک همین امروز ای پیامبر روی خود را از بیت المقدس به طرف مسجد الحرام برگردان و شما هر جا هستید رو به سوی مسجد الحرام کنید و البته کسانی که اهل تورات و انجیل هستند، می‌دانند که این تغییر قبله شما حق است و حکمی است از ناحیه خداوند و خدا از آنچه انجام می‌دهند غافل نیست» (سوره بقره - آیه ۱۴۴).

چراکه لازمه بازسازی این پروژه محوریت کعبه بود و طبیعی بود که قبله شدن کعبه در راستای تکوین این پروژه نقش تعیین کننده داشت، لذا در این رابطه است که در آیه فوق قرآن به صراحت اعلام می‌کند که مدت‌ها تغییر قبله از بیت المقدس به طرف کعبه خواسته پیامبر اسلام بود و اصلاً این پیشنهاد تغییر قبله از بیت المقدس به طرف کعبه ابتدا از طرف پیامبر اسلام مطرح شد که همه این‌ها نشان دهنده این حقیقت است که حداقل از زمان هجرت پیامبر اسلام از مکه به مدینه و شروع پروژه مدینه‌النبی، موضوع بازسازی پروژه حج پا به پای تکوین پروژه مدینه‌النبی در دستور کار پیامبر اسلام قرار داشته است و اصلاً این دو پروژه لازم و ملزوم همدیگر بوده‌اند و از بعد از پیروزی در جنگ بدر که تقریباً مسلمانان به صورت رسمی در برابر کفار و مشرکین مکه به هويت جمعی دست یافتند پیامبر اسلام پروسه بازسازی و تکوین این دو پروژه را از سر گرفت.

بعثت پیامبر اسلام در
راستای زمینی کردن دین
اسطورهائی بشر

الف - دین صوفیانه یا دین پیامبرانه / دین باطنی یا دین واقعی / دین رمزی یا دین زندگی / دین فردی یا دین اجتماعی / دین هوا یا دین قبا / دین حقیقت یا دین واقعیت / دین آسمانی یا دین زمینی / دین اسطوره‌ائی یا دین تاریخی:

علامه محمد اقبال لاهوری در کتاب گرانسنگ «بازسازی فکر دینی در اسلام» که اسلام‌شناسی اقبال می‌باشد، فصل روح فرهنگ و تمدن اسلامی که از مهم‌ترین فصل‌های این کتاب می‌باشد - با تبیین تفاوت دین صوفیانه و دین پیامبرانه شروع می‌کند که تأمل در آن می‌تواند در این رابطه برای ما بسی راه‌گشا باشد. او در این رابطه می‌گوید: «حضرت محمد به معراج رفت و بازگشت. یکی از شیوخ بزرگ طریقت، عبدالقدوس گنگھی را کلامی است بدین مضمون: سوگند به خدا که اگر من به آن نقطه رسیده بودم هرگز به زمین باز نمی‌گشتم شاید در سراسر ادبیات صوفیانه نتوان چند کلمه معدود را پیدا کرد که در یک جمله اختلاف روانشناختی میان دو نوع خودآگاهی پیامبرانه و صوفیانه را به این خوبی آشکار سازد. مرد باطنی یا مرد صوفی و عارف نمی‌خواهد که پس از آرامش و اطمینانی که با تجربه اخادی پیدا می‌کند به زندگی این جهان باز گردد و در آن هنگام اگر بنا بر ضرورت باز گردد بازگشت او برای تمام بشریت

سود چندانی ندارد ولی برعکس مرد صوفی و عارف بازگشت پیامبر جنبه خلاقیت و ثمربخشی دارد؛ زیرا او باز می‌گردد تا در جریان زمان وارد شود به این قصد که جریان تاریخ را تحت ضبط پیام خود درآورد و از این راه جهان تازه‌ائی از کمال مطلوب‌ها خلق کند. برای مرد باطنی یا صوفی و عارف آرامش حاصل از تجربه اخلاقی مرحله‌ائی نهائی است اما برای پیامبر بیدار شدن نیروهای روانشناختی درون او است که عاملی می‌باشد تا جهان را تکان دهد و این نیروها چنان حساب شده است که کاملاً جهان بشری را تغییر می‌دهد لذا به این دلیل است که در پیامبر آرزوی این‌که ببیند تجربه دینی به صورت یک نیروی جهانی زنده درآمده است به حد اعلی وجود دارد اما در مرد صوفی و عارف و باطنی نه؛ و به این ترتیب است که بازگشت پیامبر به جامعه بشری نوعی از آزمون عملی ارزش تجربه دینی او به شمار می‌رود. پیامبر در فعل خلاق خود هم در باره خود داوری می‌کند و هم در باره جهان واقعیت‌های عینی اجتماعی و تاریخی بیرون از خود که می‌کوشد تا تجربه دینی خود در آن واقعیت‌های اجتماعی و تاریخی جنبه عینیت بدهد. او با نفوذ کردن در آنچه نفوذناپذیر است پیامبری خود را برای خود باز می‌یابد و در برابر تاریخ نقاب از چهره خویش برمی‌دارد. بنا بر این راه دیگر برای داوری کردن در باب ارزش تجربه دینی یک پیغمبر آزمودن انواع انسانی است که آن پیامبر ایجاد کرده است و نیز توجه به آن جهان و فرهنگ و تمدنی است که از رسالت آن پیامبر زائیده می‌شود» (بازسازی فکر دینی در اسلام - ص ۱۴۳ - س ۱).

توجه به این تبیین علامه محمد اقبال لاهوری از تفاوت بین تجربه صوفیانه و عارفانه و باطنی با تجربه نبوی پیامبرانه می‌توان نتیجه گرفت که:

۱ - از نظر اقبال دین صوفیانه با دین پیامبرانه یا تجربه صوفیانه و عارفانه با تجربه نبوی پیامبرانه تفاوت ماهوی از فرش تا عرش دارد و هرگز نباید دین صوفیانه یا دین باطنی یا تجربه صوفیانه و عارفانه را جایگزین دین و تجربه پیامبرانه کرد چراکه گرچه:

دانه فلفل سیاه خال مه رویان هر دو یکسانند اما این کجا آن کجا

زیرا هدف تجربه صوفیانه و عارفانه نجات خود فردی است اما هدف تجربه نبوی پیامبرانه نجات اجتماع و تاریخ بشری می‌باشد.

کار خود کن کار بیگانه مکن	در زمین مردمان خانه مکن
کز برای اوست غمناکی تو	کیست بیگانه تن خاکی تو
جوهر خود را نبینی فربهی	تا تو تن را چرب و شیرین می‌دهی
روز مردن گند او پیدا شود	گر میان مشک تن را جا شود
مشک چه بود نام پاک ذوالجلال	مشک را بر تن مزین بر دل مال

مثنوی - دفتر دوم - چاپ نیکلسون - ص ۲۱۵ - س ۳ بیت ۲۶۴ به بعد

ماند خصمی زان به تر در اندرون	ای شهان کشتیم ما خصم برون
شیر باطن سخره خرگوش نیست	کشتن این کار عقل و هوش نیست
شیران را دان که خود را بشکنند	سهل شیری دان که صفاها بشکنند

مثنوی - دفتر اول - ص ۷۱ - س ۷ - ابیات ۱۴۰۹ به بعد

کین حکایت‌هاست کز پیشین بدست	ذکر موسی بند خاطرها شدست
نور موسی نقد تست ای مرد نیک	ذکر موسی بهر روپوش است لیک
باید این دو خصم را در خویش جست	موسی و فرعون در هستی تست

مثنوی - دفتر سوم - ص ۴۴۲ - ابیات ۱۲۶۱ به بعد

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ - خداوند پیامبری برای شما فرستاده است که رنج و سختی کشیدن شما بر او دشوار است و آمده است تا راه‌های دشوار را بر شما آسان کند چراکه به راهبری و مهرورزی نسبت به شما حریص و مشتاق است و با مومنان رءوف و رحیم می‌باشد» (سوره توبه - آیه ۱۲۸).

۲ - اقبال معتقد است که تفاوت بین دین صوفیانه یا دین عارفانه یا دین باطنی با دین پیامبرانه و تجربه نبوی در این است که در دین صوفیانه و دین عارفانه و دین باطنی هدف

صوفی و عارف معراج باطنی خودش می‌باشد، در صورتی که در دین پیامبرانه پیامبران ابراهیمی هدف از معراج وجودی پیامبران بازگشت به زمین و جامعه جهت فرهنگ‌سازی و تمدن‌سازی و جامعه‌سازی و تاریخ‌سازی و انسان‌سازی می‌باشد.

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ - به تحقیق ما فرستادیم پیامبران را با بینه و کتاب و میزان تا مردم را جهت برپائی قسط و عدالت برآشوبانند و در راستای این رسالت پیامبران بود که آهن که سختی در آن نهفته است فرستادیم چراکه در آن منافع مردم وجود دارد تا خداوند در غیبت پیامبران بدانند که چگونه حرکت این پیامبران یاری می‌شود به درستی که خداوند توانا و عزتمند است» (سوره حدید - آیه ۲۵).

مرده بدم زنده شدم گریه بدم خنده شدم	دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم
دیده سیرست مرا جان دلیرست مرا	زهره شیرست مرا زهره تابنده شدم
گفت که دیوانه نهائی لایق این خانه نهائی	رفتم دیوانه شدم سلسله بندنده شدم
گفت که سرمست نهائی رو که از این دست نهائی	رفتم سرمست شدم و زطرب آکنده شدم
گفت که تو کشته نهائی در طرب آغشته نهائی	پیش رخ زنده کنش کشته و افکنده شدم
گفت که تو زیرکی مست خیالی و شکی	گول شدم هول شدم و زهمه بر کنده شدم
گفت که تو شمع شدی قبله این جمع شدی	جمع نیم و شمع نیم دود پراکنده شدم
گفت که شیخی و سری پیش رو و راهبری	شیخ نیم پیش نیم امر تو را بنده شدم
گفت که با بال پری من پر بالندهم	در هوس بال و پرش بی‌پر و پر کنده شدم
تابش جان یافت دلم واشد و بشکافت دلم	اطلس نو بافت دلم دشمن این ژنده شدم
زهره بدم ماه شدم چرخ دو صد تاه شدم	یوسف بودم زکنون یوسف زاینده شدم

مولوی - کلیات شمس تبریزی - غزل ۱۳۹۳ - ص ۵۳۹ - س ۲۸ به بعد

۳ - از منظر اقبال لاهوری بازگشت مرد صوفی یا مرد عارف یا مرد باطنی به جامعه بشری برای بشریت سود چندانی ندارد چراکه او رسالت انسان‌سازانه و جامعه‌سازانه و تاریخ‌سازانه

و فرهنگسازانه و تمدن‌سازانه برای خود از قبل از ورود به جامعه بشریت پس از معراج باطنی تعریف نکرده است و مرد باطنی یا مرد صوفی و عارف فقط به خاطر معراج به معراج می‌رود نه مانند پیامبران ابراهیمی به خاطر نجات بشریت از ظلمات تاریخ

ملولان همه رفتند در خانه ببندید	بر آن عقل ملولانه همه جمع بخندید
به معراج بر آید چو از آل رسولید	رخ ماه ببوسید چو بر بام بلندید
چو او ماه شکافید شما ابر چرایید	چو او چست و ظرفست شما چون هلپندید
ملولان بچه رفتید که مردانه درین راه	چو فرهاد و چو شداد دمی کوه نکندید
چو مه روی نباشید ز مه روی متابید	چو رنجور نباشید سر خویش مبندید
چنان گشت و چنین گشت چنان راست نیاید	مدانید که چونید مدانید که چندید
چو آن چشمه بدیدیت چرا آب نگشتید	چو آن خویش بدیدیت چرا خویش پسندید
چو پروانه جانباز بسائید برین شمع	چه موقوف رفیقید چه وابسته پندید
ازین شمع بسوزید دل و جان بفروزید	تن تازه ببوشید چو این کهنه فکندید
زرواه چه ترسید شما شیر نژادید	خر لنگ چرائید چو از پشت سمندید
همان یار بیاید در دولت بگشاید	که آن یار کلیدست شما جمله کلندید

مولوی - کلیات شمس تبریزی - غزل ۶۳۸ - ص ۲۷۰ - س ۲۵ به بعد

اما پیامبر به معراج می‌رود برای اینکه وارد زمان و تاریخ و جامعه بشود و همه چیز را از نو بازسازی کند به عبارت دیگر از نظر اقبال معراج پیامبران یک معراج متعددی است یعنی معراجی است که برای مردم و جامعه می‌باشد اما معراج صوفی و مرد باطنی و عارف یک معراجی است که فقط و فقط برای نفس خودش می‌باشد لذا در این رابطه است که مرد باطنی و عارف یا صوفی هرگز دوست ندارد که هیچ امری معراج او را تعطیل کند.

پر کاهم در مصاف تندباد	خود ندانم در کجا خواهم فتاد
پیش چوگان‌های حکم کن فکان	می‌دوم اندر مکان و لامکان

گر هلالم گر بلالم می‌دوم

مقتدی بر آفتابت می‌شوم

مولوی

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ - منزّه خداوندی که (در عرصه معراج) شبانه بنده خود را از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی‌ای برد که برای انسان‌ها برکت نهادیم تا به او نشان دهیم آیات خودمان همانا خداوند بینا و شنوا است» (سوره اسری - آیه ۱).

۴ - از منظر اقبال پیامبران ابراهیمی از آغاز شروع بعثت‌شان با این هدف می‌آیند که جریان تاریخ را تحت ضبط خود درآورند و با این کار، جهانی تازه و انسانی نو و جامعه‌ای پویا بر پایه کمال مطلوب‌های خود بسازند اما مرد باطنی یا مرد صوفی یا مرد عارف اصلاً در هیچ مرحله‌ای از حیات باطنی و صوفیانه خود برای خود رسالت اجتماعی قائل نیست و لذا تعهد و مسئولیتی برای جامعه در خود نمی‌بینند حداکثر می‌توانند بگویند «کاری باید کرد و آن اینکه هر کس باید باغچه خود را بیل بزند و به باغچه دیگران کاری نداشته باشد، برعکس پیامبران که اول باغچه دیگران را بیل می‌زدند و در آخر به بیل زدن باغچه خود می‌پرداختند.»

«...وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ... - هدف بعثت پیامبران این بوده است تا بارهای تاریخی و اجتماعی که بر دوش انسان‌ها بوده است و این‌ها را زنجیرهای تاریخی و اجتماعی و انسانی که بر پای انسان‌ها قرار داشت، پاره کنند» (سوره اعراف - آیه ۱۵۷).

پیش من جز سخن شمع و شکر هیچ مگو

من غلام قمرم غیر قمر هیچ مگو

ور ازین بی‌خبری رخ مبر هیچ مگو

سخن رخ مگو جز سخن گنج مگو

آمدم نعره مزین جامه مدر هیچ مگو

دوش دیوانه شدم عشق مرا دید بگفت

گفت آن چیز دگر نیست دگر هیچ مگو

گفتم ای عشق من از چیز دگر می‌ترسم

سر بجنابان که بلی جز که به سر هیچ مگو

من به گوش تو سخن‌های نهان خواهم گفت

گفت این غیر فرشته است و بشتر هیچ مگو

گفتم این روی فرشته ست عجب یا بشتر است

گفتم این چیست بگو زیر و زبر خواهم شد گفت می باش چنین زیر و زبر هیچ مگو
 ای نشسته تو درین خانه پر نقش و خیال خیز از این خانه برو رخت ببر هیچ مگو
 گفتم ای دل پدري کن نه که این وصف خداست گفت این هست ولی جان پدر هیچ مگو

مولوی - کلیات شمس تبریزی - غزل ۲۲۱۹ - ص ۸۳۲ - س ۷ به بعد

۵ - اقبال معتقد است که برای مرد باطنی یا مرد صوفی یا مرد عارف آرامش باطنی محصول معراج نفسانی او، خود مرحله نهائی مقصود و مطلوب می‌باشد.

گل‌گذاری زگلستان جهان ما را بس زین چمن سایه آن سرو روان ما را بس
 من و هم صحبتی اهل ریا دورم باد از گرانان جهان رطل گران ما را بس
 قصر فردوس پپاداش عمل می‌بخشند ما که رندیم و گدا دیر مغان ما را بس
 بنشین بر لب جوی گذر عمر ببین کین اشارت زجهان گذاران ما را بس
 نقد بازار جهان بنگر و آزار جهان گر شما را نه بس این سود و زیان ما را بس
 یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم دولت صحبت آن مونس جان ما را بس
 از در خویش خدا را به بهشتم مفرست که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس
 حافظ از مشرب قسمت گله بی‌انصافیست طبع چون آب غزل‌های روان ما را بس

دیوان حافظ - دکتر یحیی قریب - ص ۲۳۷ - س ۷

اما برای پیامبر معراج و کسب وحی نبوی یا خودآگاهی پیامبرانه به خاطر آن است که جامعه و جهان و تاریخ را دچار تحول بکند.

در دل مسلم مقام مصطفی است ابروی ما زنام مصطفی است
 طور موجی از غبار خانه‌اش کعبه را بیت الحرام کاشانه‌اش
 کمتر از آنی زواقاتش ابد کاسب افزایش از ذاتش ابد
 بو ریا منون خواب راحتش تاج کسری زیر پای امتش

در شبستان حرا خلوت گزید	قوم و آئین و حکومت آفرید
ماند شب‌ها چشم او محروم نوم	تا به تخت خسروی خوابید قوم
وقت هیجا تیغ او آهن گداز	دیده او اشکبار اندر نماز
در دعای نصرت امین تیغ او	قاطع نسل سلاطین تیغ او
در جهان آئین نو آغاز کرد	مسند اقوام پیشین در نورد
از کلید دین در دنیا گشاد	همچو او بطن ام گیتی نژاد
در نگاه او یکی بالا و پست	با غلام خویش بر یک خوان نشست
در مصافی پیش آن گردون سریر	دختر سردار طی آمد اسپر
پای در زنجیر و هم بی‌برده بود	گردن از شرم و حیا خم کرده بود
دخترک را چون نبی بی‌برده دید	چادر خود پیش روی او کشید
ما از آن خاتون طی عریان‌تریم	پیش اقوام جهان بی‌چادریم

کلیات اقبال لاهوری - اسرار خودی - ص ۱۵ - س ۱۳

۶ - اقبال معتقد است که در پیامبر آرزوی اینکه ببیند تجربه دینی یا وحی نبوی او به صورت یک نیروی جهانی و اجتماعی و تاریخی زنده در آمده است به حد اعلی وجود دارد اما برای یک مرد صوفی یا عارف یا یک مرد باطنی اوج تکامل آن است که جامعه و جهان بیرون را ترک گوید و تنها به حیات در زندگی درون خود بپردازد، هر چه مرد صوفی بتواند نبرد بیرون را رها کند و نسبت به آن بی‌تفاوت باشد و به نبرد مکانیکی درون مشغول گردد موفق‌تر است.

روی نفس مطمئنه از جسد	زخم ناخن‌های فکرت می‌کشد
فکرت بد ناخن پر زخم دان	می‌خراشد در تعمق روی جان
تا گشاید عقده اشکال را	در حدث کرده است زرین بال را
عقده را بگشاده گیر ای منتهی	عقده‌ائی سخت بر کیسه تهی

عقده چند دگر بگشاده گیر	در گشاده عقده‌ها گشتی تو پیر
که ندانی که خسی یا نیکبخت	عقده‌ائی کان بر گلوی ماست سخت
آن بود بهتر زهر فکر عتید	گر بدانی که شقیعی یا سعید
خرج این دم کن اگر صاحب دمی	حل این اشکال کن گر آدمی
حد خود را دان کزان نبود گریز	حد اعیان و عرض دانسته گیر
تا به بی‌حد در رسی‌ای خاک بیز	چون بدانی حد خود زین حد گریز
بی‌بصیرت عمر در مسموع رفت	عمر در محمول و در موضوع رفت
باطل آمد در نتیجه خود نگر	هر دلیلی بی‌نتیجه و بی‌اثر
بر قیاس اقترانی قانعی	جز به مصنوعی ندیدی صانعی
از دلایل باز بر عکسش صفی	می‌فزاید در وسائط فلسفی

مثنوی - دفتر پنجم - ص ۲۸۸ - س ۶

ب - دین آسمانی یا دین زمینی / دین اسطوره‌ائی یا دین تاریخی:

یکی از بزرگترین هدف‌هایی که پیامبر اسلام از همان آغاز بعثت خود دنبال می‌کرد موضوع زمینی کردن دین در نگاه مردمی بود که در قرن هفتم میلادی زندگی می‌کردند. قرنی که بشریت در دوره اسطوره‌ائی به سر می‌برد و جهان را آنچنانکه ماکس وبر می‌گوید «رازآلود و رمزآلود می‌دید» و لذا از آنجائیکه پیامبر اسلام رسالت خودش را در ایجاد تحول اجتماعی و تحول انسانی و تحول تاریخی می‌دید در این رابطه مجبور بود تا دین اسطوره‌ائی را زمینی و تاریخی بکند، چراکه برای پیامبر اسلام پر واضح بود که با دین آسمانی و فراتاریخی و رمزی و اسطوره‌ائی نمی‌تواند جهت تغییر ساختاری جامعه و تاریخ و انسان توسط نیروی دینی وارد چالش زمان بشود.

به عبارت دیگر برای پیامبر اسلام این حقیقت مسلم بود که اگر تصمیم به ایجاد تغییر ساختاری در جامعه و تاریخ و انسان قرن هفتم میلادی دارد باید با یک دین تاریخی و زمینی

به تکوین نیروی دینی در جامعه و جهان بپردازد یعنی یک دین فرا تاریخی و اسطوره‌ای هرگز نمی‌تواند در واقعیت زمان و جامعه و تاریخ فونکسیون‌ی تغییرساز جامعه‌سازانه و تاریخ‌سازانه و فرهنگ‌سازانه و تمدن‌سازانه داشته باشد و این امر زمانی حساس‌تر و برگشت‌ناپذیرتر می‌شود که به نقش تاریخی پروژه ختم نبوت پیامبر اسلام - آنچنانکه اقبال تبیین می‌کند - توجه بکنیم چرا که آنچنانکه اقبال می‌گوید «پیامبر اسلام در دوران ۲۳ ساله حیات نبوی خود دارای دو رسالت، یکی تغییر زمان خود با نبوت، دیگری بسترسازی جهت تغییر تاریخ آینده بشریت توسط پروژه ختمیت نبوت بود» لذا در این راستا بود که تبدیل دین اسطوره‌ای به دین زمینی و تاریخی در نوک پیکان هدف‌های پیامبر اسلام در قرن هفتم میلادی قرار گرفت زیرا هر چند برای یک مقطعی از تاریخ بشر ماقبل تاریخ - که بشریت هنوز در دوران اسطوره‌ای زندگی می‌کرد - دین اسطوره‌ای می‌توانست دارای فونکسیون‌ی حداقلی فردی باشد قطعاً برای پیامبری که ادعای هدایت بشریت و جامعه و تاریخ حال و آینده داشت و مخاطب خودش را در قرآن نه تنها قومی خاص از مردم زمان خودش (مانند موسی که بنی‌اسرائیل را مخاطب قرار می‌داد) قرار نداد بلکه بالعکس همه انسان‌ها و همه ناس و همه بشر آن هم نه محدود به عصر و زمان خودش بلکه تمام آینده را موضوع دعوت خود کرد، لذا به هیچ وجه برای چنین پیامبری امکان تکیه بر یک دین فراتاریخی و اسطوره‌ای جهت تکوین نیروی دینی در جامعه وجود نداشت و قطعاً برای چنین پیامبری با دین اسطوره‌ای و فردی، امکان بسترسازی جهت تحول اجتماعی و تاریخی و انسانی نبود.

به همین دلیل پیامبر اسلام هم در راه مخاطب قرار دادن تمام مردم عصر و زمان خودش و هم در راه بسترسازی جهت پروژه دوران‌ساز و تاریخ‌ساز ختمیت نبوت و ولایت و رسالتش و بستن راه آسمان بر بشر و زنده نگه داشتن هدایت و پیام و قرآن و اسلام و حرکت گذشته تمام پیامبران ابراهیمی سلف خودش - که بیش از ۲۵۰۰ سال قبل از بعثت پیامبر اسلام حرکت نجات بخش خود را آغاز کرده بودند - از همان آغاز شروع بعثت در جهت تاریخی کردن دعوتش و زمینی کردن پیامش وارد عمل فردی و نظری و اجتماعی شد و در این رابطه بود که مکانیزمی که پیامبر اسلام برای تاریخی کردن دعوتش و زمینی کردن پیامش از آغاز بعثت بر آن تکیه و تاکید می‌کرد عبارت بودند از:

۱ - برعکس پیامبران ابراهیمی سلف خودش - که پیامشان و تجربه نبوی‌شان صورت فراتاریخی و پکیجی داشته است (مثل موسی که برای مدت چهل شبانه روز تجربه باطنی خود را در طور سینا به صورت تورات یا الواح برای مردم زمان خود آورد) - پیامبر اسلام در طول ۲۳ سال حیات نبوی‌ش آن هم نه در شکل یک فرایند غارنشینی حرائی بلکه در بستر پراتیک ۲۳ ساله طاقت‌سوز و استخوان‌سوز جامعه‌سازانه و تاریخ‌سازانه‌ای خود که تنها در طول ۸ سال از این ۲۳ سال، ۵۴ حرکت نظامی و تدارکات نظامی در آن جامعه قبائلی و بادیه‌نشین عربستان داشته است، در جامعه‌ائی که گاه برای اشتباه چرائیدن یک شتر از یک قبیله در مراتع قبیله دیگر بیش از چهل سال با هم می‌جنگیدند و خون همدیگر را می‌ریختند کوشید تا به زمینی و تاریخی کردن پیام و دعوت خود بپردازد.

در این رابطه بود که نخستین مکانیزمی که پیامبر اسلام جهت تاریخی کردن پیام و تجربه نبوی خود به کار برد همان دینامیزم تکوین قرآن در بستر نزول ۲۳ ساله در چارچوب پراتیک جامعه‌سازانه و تاریخ‌سازانه و تمدن‌سازانه و فرهنگ‌سازانه خود بود. به همین دلیل قرآن از همان آغاز شروع بعثت پیامبر اسلام با مخاطب قرار دادن پیامبر خطاب به او می‌فرماید:

«بَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ - قُمْ فَأَنْذِرْ - وَرَبِّكَ فَكَذَّبَ - وَثِيَابَكَ فَطَهَّرْ - وَالرَّجْرَ فَأَهَبْرِ - وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْبِرُ - وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ - ای در خود فرو رفته و روپوش حرائی و غارنشینی به خود پیچیده از این زندگی حرائی و غارنشینی و تجربه فردی باطنی خارج شو - و برای نجات انسان و جامعه‌سازی و تاریخ‌سازی بشر به پا خیز و انذار کن - و از این به بعد به این شکل پروردگارت را تکبیر بگوی - و در این بستر جامعه‌سازانه و تاریخ‌سازانه معراج وجودی جهت نجات از آلودگی‌ها باطنی بکن - و بدین شکل خود را از پلیدی‌ها دور کن - و در برابر تلاش برای رهائی جامعه و انسان و تاریخ بر انسان‌ها منت نگذار و بزرگ نمائی نکن - و در برابر این مبارزه طاقت‌سوز جامعه‌سازانه و انسان‌سازانه و تاریخ‌سازانه خود با تکیه بر پروردگارت مقاومت بکن» (سوره مدثر - آیات ۱ تا ۷).

باز در همین رابطه است که قرآن از همان آغاز شروع بعثت پیامبر اسلام خطاب به او می‌فرماید:

«يا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ - فِيمَ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا - نِصْمَهُ أَوْ انْقُصَ مِنْهُ قَلِيلًا - أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا - إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا - إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا - إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا - وَادْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا - رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا - وَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا - ای در خود فرو رفته و روپوش حرائی به خود پیچیده - به جای غارنشینی ۱۵ ساله فاز حرائی خود اکنون در عرصه بعثت و تجربه نبوی برای انجام تجربه باطنی فردیت شب‌ها به انجام این مهم بپرداز و با تفکر و تدبیر در آیات قرآن پراتیک باطنی خود را انجام ده چراکه به زودی تجربه نبوی تو در عرصه پراتیک استخوان سوز انسان‌سازانه و جامعه‌سازانه و تاریخ‌سازانه سخت و سنگین خواهد شد و بدین ترتیب تنها پراتیک باطنی شبانه تو با قرآن است که می‌تواند برای تو راه گشا باشد زیرا پراتیک جامعه‌سازانه و انسان‌سازانه و تاریخ‌سازانه تو در روز تو را به خود مشغول می‌کند - پس بدین ترتیب در این مرحله ذکر پروردگارت را بکن و تنها به او نیازمند باش چراکه او پروردگار همه عالم و وجود است همانی که جز او معبودی نیست پس آن بی‌نهایت را تکیه گاه و وکیل خود قرار بده - و در برابر برخوردهای مخالفین حرکت و دعوت و پیامات برخورد عکس‌العملی و مقابله به مثل نکن تنها با مقاومت و حسن خلق و خیرخواهی و مدارا با مخالفین خودت برخورد کن» (سوره مزمل - آیات ۱ تا ۱۰).

لذا به این ترتیب بود که اولین مکانیزمی که پیامبر اسلام برای تاریخی کردن بعثت و پیام خود بر آن تکیه کرد همین دینامیزم تکوین و پروسسی کردن نزول پیام و تجربه نبوی خود بود و به این ترتیب است که قرآن تبیین‌کننده حال‌های حیات نبوی پیامبر اسلام می‌باشد.

۲ - دومین مکانیزمی که پیامبر اسلام جهت زمینی کردن دعوت و پیام خود بر آن تکیه می‌کرد زندگی شخصی خود پیامبر اسلام بود که آنچنانکه امام علی در نهج‌البلاغه در باب چگونه زندگی کردن پیامبر اسلام می‌فرماید:

«... وَ لَقَدْ كَانَ صَ يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ وَ يَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبْدِ وَ يَخْصِفُ بِيَدِهِ نَعْلَهُ وَ يَرْقَعُ بِيَدِهِ نَوْبَهُ وَ يَرْكَبُ الْحِمَارَ الْعَارِيَّ وَ يُزِدُّ حُلْفَهُ... - به تحقیق زندگی کردن پیامبر اسلام اینچنین بود که مانند همه مردم عادی روی زمین می‌نشست و روی زمین غذا می‌خورد و مانند همه بندگان نشست و برخاست می‌کرد و با دستان خود کارهای شخصی خود را انجام می‌داد و کفش‌های

خود را پینه می‌بست و لباس مندرس و پاره خود را خودش با دستان خود وصله می‌کرد و همیشه بر خر بی‌پالان سوار می‌شد و نفر دیگری را هم بر پشت خود سوار می‌کرد» (نهج البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۱۶۰ - ص ۲۲۸ - س ۶).

به بیان دیگر آنچنانکه امام علی می‌فرماید تمام تلاش پیامبر در تعیین شکل‌بندی زندگی و در گفتار و کردار و رفتار شخصی‌اش این بود که خود را یک فرد زمینی نشان بدهد آنچنان که واقعاً (بر عکس عیسای مسیح که هم در شکل تولد و هم در شکل شهادت و هم در عرصه زندگی فردیش صورتی آسمانی داشت) یک فرد زمینی بود و هرگز اجازه نمی‌داد تا شخصیت او در نگاه هواداران و مؤمنین به راهش صورتی غیر بشری و آسمانی و فراانسانی پیدا بکند؛ لذا بی‌باکانه در برابر مسلمانان می‌گفت «من از دنیای شما سه چیز دوست دارم: ۱ - زن، ۲ - عطر، ۳ - صلوه» و به همین دلیل مانند همه انسان‌ها ازدواج می‌کرد و بیش از همه انسان‌ها به نظافت شخصی و نظم در کارش می‌پرداخت و هرگز نسبت به اینکه بشر است نه تنها حسرت نمی‌خورد بلکه بالعکس افتخار هم می‌کرد و تلاش می‌کرد تا بشر بودن خود را پیوسته به رخ بکشد و در نگاه او و هوادارانش هیچ صفتی برای او بزرگتر از بشر بودنش نبود و در همین رابطه همه مسلمانان را تا پایان تاریخ موظف کرد تا در نمازهای یومیه حداقل ۹ بار بگویند «شهادت می‌دهیم که محمد یک بنده خدا بود.»

۳ - سومین مکانیزمی که پیامبر اسلام جهت زمینی کردن حرکت و دعوت و پیام خود بر آن تکیه و تاکید می‌کرد اینکه - بر عکس پیامبران ابراهیمی سلف خودش - به جز قرآن هیچ‌گونه معجزه دیگری برای نشان دادن صداقت خود در دعوت از مردم نیاورد و در برابر مخالفین که پیوسته از او طلب معجزه می‌کردند جز این نمی‌گفت که:

«... قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا - من هم مانند شما یک بشر هستم» (سوره اسرا - آیه ۹۳).

«وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا - أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتَمَجَّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَمَجِيرًا - أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتِ عَلَيْنَا كَيْسًا أَوْ تَأْتِيَنَا بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا - أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرِفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِزُيْجِكَ حَتَّى تَنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ

رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا - صریحاً به پیامبر اسلام گفتند: ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد تا آنکه از زمین برای ما چشمه آبی بیرون بیاوری یا آنکه خداوند تو را باغی از خرما و انگور بدهد که در میان آن باغ نهرهای آب جاری باشد یا آنکه همان طوری که خودت می‌پنداری آسمان بر سر ما خراب بشود یا آنکه خدا و ملائکه او در برابر ما حاضرسازی یا آنکه تو را خانه‌ای از طلا باشد و یا آنکه تو به آسمان بروی و برای ما کتابی با خود از آسمان بیاوری تا ما با چشم خودمان بتوانیم آن کتاب را قرائت کنیم ای پیامبر در برابر تمام تقاضاهای معجزه‌خواهانه این‌ها بگو منزه است خداوند چرا که من یک فرد بشری بیشتر نیستم تنها تفاوت با شما همین رسالت من است و لا غیر» (سوره اسری - آیات ۹۰ تا ۹۳).

بنابراین سومین مکانیزمی که پیامبر اسلام با تکیه بر آن تلاش می‌کرد تا تجربه نبوی و حرکت خود را بشری و زمینی کند مقابله با خواسته‌های معجزه‌طلبانه مخالفین و حتی مردم مخاطب خود بود برعکس پیامبران دیگر سلف ابراهیمی خود که در برابر خواسته معجزه‌طلبانه مردم تکیه بر معجزه‌های غیر کتابی می‌کردند که البته دلیل این امر آن بود که خود طلب معجزه مربوط به دوران اسطوره‌گرایی بشر بود و قطعاً تسلیم شدن پیامبر باعث باقی ماندن بشریت در آن دوران اسطوره‌ای می‌شد که صد البته این امر خلاف بینش پیامبر بود.

ج - دین تاریخی / دین فراتاریخی:

در آیه ۱۷ سوره رعد بستر تاریخی شدن دین اسلام و وحی نبوی با ذکر مثالی اینچنین تبیین می‌کند:

«أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهٗ كَذَٰلِكَ يَصْرِبُ اللَّهُ الْحَقُّ وَالْبَاطِلُ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي الْأَرْضِ كَذَٰلِكَ يَصْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ - خداوند از آسمان آبی (وحی نبوی پیامبر اسلام) نازل کرد و این آب (وحی نبوی) تا زمانی که آسمانی بود صورتی بی‌صورت داشت اما زمانی که (در وجود پیامبر اسلام و در بین انسان‌ها و جوامع بشری جاری شد) به زمین

آمد این آب از آسمان آمده در مسیلهایی که در محل باران قرار دارند و از نظر وسعت و بزرگی با هم مختلفند و هر کدام به قدر مخصوص خود آن از آن آب بهره‌مند می‌شوند جاری شد (لذا با زمینی شدن آب آسمانی یا وحی نبوی وحی شکل بی‌صورت اولیه خود را از دست داد و با جاری شدن در بستر انسان‌ها و جامعه‌ها این وحی تاریخی شد و با تاریخی شدن و صورت یافتن آن وحی بی‌صورت حالت بسیط و ناب و یکنواختی خود را از دست داد) در نتیجه این آب در بستر زمین با خاک و خاشاک مخلوط شد» (سوره رعد - آیه ۱۷) (و آن وحی نبوی با تاریخ در هم آمیخت و تاریخی شد و همراه با تاریخی شدن این وحی نبوی پیامبر اسلام فرهنگ‌ها و سنت‌ها و افکار و اندیشه‌ها و تضادهای انسانی و اجتماعی موجود در آن جوامع با این وحی و با این اسلام تاریخی ترکیب شدند در نتیجه جزو اسلام تاریخی شدند و بدین ترتیب اسلام ناب اولیه پیامبر اسلام که توسط وحی بسیط و بی‌صورت بر پیامبر نازل شد از خود پیامبر پروسه زمینی شدنش را آغاز کرد و اول زندگی شخصی خود پیامبر بود که وحی در آن جاری شد و از بعد از آن بود که این وحی وارد جامعه مکه و مدینه و قبائل شد و در زمان عُمر این وحی توسط فتوحات نظامی عُمر وارد فرهنگ‌های جهانی از جمله فرهنگ ایرانیان و رومیان و مصر و عراق شد و بالاخره بدین ترتیب در سطح زمان به حرکت در آمد و بدین ترتیب اسلام تاریخی شد و رفته رفته این اسلام تاریخی در بستر همین تاریخ رشد و تکامل کرد تا به امروز که بعد از گذشت بیش از ۱۴ قرن از وفات پیامبر به ما رسیده است).

بی شک این اسلامی که امروز به ما رسیده است یک اسلامی است که بیش از ۱۴ قرن در سرزمین‌های مختلف فرهنگی و سنتی جوامع مختلفی عبور کرده است و تکامل و رشد پیدا کرده است و با این رشد و تکامل خود از اسلام اولیه یا اسلام ناب و اسلام سلفیه و اسلام پیامبر اسلام، فاصله گرفته است و کامل‌تر شده است هرچند این اسلام تاریخی امروز تضادهای چهارده قرن گذشته را با خود حمل می‌کند ولی آنچنانکه در آیه فوق می‌گوید این تضادها به صورت کفی بر روی آب قرار می‌گیرد. البته نکته‌ای که در این رابطه قرآن در مثال فوق مطرح می‌کند اینکه این کف‌های روی آب از بین می‌روند و تنها آنچه که منافع مردم است باقی می‌ماند.

بنابر این معنای آیه ۱۷ سوره رعد این است که خداوند از آسمان آبی را که همان وحی نبوی پیامبر اسلام می‌باشد فرو فرستاد اما برعکس وحی نبوی پیامبران ابراهیمی سلف پیامبر اسلام - که وحی آن‌ها در زمان باقی نماند - تجربه نبوی پیامبر اسلام به علت تاریخی شدنش در بستر زمان جاری شد و در مسیلهای مختلفی این وحی نبوی یا اسلام تاریخی پیامبر اسلام جاری شد و در چارچوب دیالکتیک تاریخی این اسلام تاریخی در ظرف‌های مختلفی مثل ظرف خلافت امام علی یا ظرف خلافت شیخین یا ظرف خلافت عثمان یا ظرف کربلا یا ظرف حکومت بنی‌امیه و بنی‌عباس و عثمانی و صفویه یا ظرف‌های فکری فلسفه ارسطویی یونان‌زده توسط ابن سینا و فارابی یا ظرف‌های تصوف ابن عربی و مولوی یا ظرف اسلام فقهاتی حوزه‌های هزار ساله شیعه و سنی یا ظرف متکلمین اشاعره و معتزله از اوایل قرن دوم یا ظرف اسلام حکومتی صفویه از قرن دهم و قس علی‌هذا و از این طریق بود که اسلام تاریخی در ظرف‌های مختلف سیاسی و اجتماعی و کلامی و فلسفی و فقهی و غیره در طول مدت بیش از چهارده قرن جاری و ساری شده است و قطعاً در کلیت خود این سیر تاریخی دستاوردی مثبت داشته است و هر چه پیش آمده است بر این اسلام تاریخی افزوده شده است و در آینده در بستر زمان در سه شکل تطبیقی و انطباقی و دگماتیسم این اسلام تاریخی جریان پیدا خواهد کرد و دائماً در حال رشد و تکامل خواهد بود.

هر چند در این جریان اسلام تاریخی گاهی در ظرف‌های اسلام فقهاتی حوزه و اسلام فلسفی یونانی‌زده و ارسطویی و اسلام سیاسی صفویه و عثمانی و بنی‌عباس و بنی‌امیه و عثمانی دچار آفت و رکود شده است ولی در ادامه زمان این آفت و خیز و رکود به صورت کفی بر روی رودخانه اسلام تاریخی ظاهر می‌شود و قطعاً این کف‌ها از بین می‌رود و اسلام تاریخی در راستای منافع مردم و زحمتکشان و امامت و وراثت مستضعفین بر زمین باقی می‌ماند چراکه:

«وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمُكِّتُ فِي الْأَرْضِ - تنها آنچه که در راستای منافع مردم و زحمتکشان و وراثت و امامت مستضعفین بر زمین باقی می‌ماند» و قطعاً آنچه که مقابل منافع مردم و زحمتکشان و وراثت و امامت مستضعفین بر زمین باشد مانند کف‌های روی رودخانه از بین خواهد رفت و به این ترتیب است که اسلام تاریخی پس از بین رفتن این کف‌های سیاسی و

فلسفی و فقهی و کلامی و صوفیانه می‌تواند چهره واقعی خود را که همان اسلام ضد طبقاتی و ضد استثمارگرانه و ضد استثمارگرانه و ضد استعمارگرانه می‌باشد به نمایش بگذارد و بستر ساز امامت و وراثت مستضعفین بر زمین بشود.

بنابراین در این رابطه بود که اسلام تاریخی که جوهر و گوهر وحی نبوی یا همان اسلام سلفیه یا همان اسلام ناب محمدی بود توسط خود پیامبر در عرصه پروژه‌های سه گانه:

۱ - دینامیزم تکوین.

۲ - حج ابراهیمی.

۳ - اجتهاد در اصول و فروع، طی ۲۳ سال مبارزه طاقت سوز این اسلام که در آن زمان محدود به وحی نبوی و چند روایت خود پیامبر اسلام بود بدل به اسلام تاریخی شد و در این رابطه است که هرگز نباید با طرح شعار اسلام سلفیه - آنچنانکه اخوان المسلمین و سید قطب و القاعده و داعش و غیره مطرح می‌کنند - به نفی اسلام تاریخی پیامبر اسلام بیردازیم هر چند در زمان ما کف‌های اسلام سیاسی و اسلام کلامی و اسلام صوفیانه و اسلام فقهاتی و اسلام فلسفی یونانی‌زده ارسطویی بر چهره اسلام تاریخی نشسته است و باعث شده تا آب رودخانه اسلام تاریخی در زیر این نقاب‌های دگماتیستی و انطباقی پنهان و مخفی بشود ولی آنچنانکه در آیه ۱۷ سوره رعد مطرح شده است هرگز نباید فراموش کنیم که در تحلیل نهایی این‌ها کف هستند و رفتنی می‌باشند و آب در جریان از شکل مغلوب فعلی بیرون خواهد آمد و غالب خواهد شد و به این ترتیب شعار اسلام سلفیه که همان بازگشت به اسلام ساده زمان پیامبر اسلام می‌باشد در تحلیل نهایی به معنای نفی اسلام تاریخی و نفی بیش از چهارده قرن حیات و زندگی اسلام پیامبر اسلام می‌باشد و در همین رابطه است که در آیه ۱۷ سوره رعد قرآن می‌فرماید این ظرف‌های مختلف در پیوند با هم در بستر زمان به هم پیوند خوردند و از پیوند این ظرف‌های مختلف بود که اسلام تاریخی تکوین پیدا کرد و از پیوند و یک کاسه شدن این ظرف‌ها است که سیل به راه افتاد و اسلام تاریخی به صورت عینی تکوین پیدا کرد و بعد از جریان این سیل یا تکوین اسلام تاریخی است که کف‌ها بر روی سطح این رودخانه اسلام تاریخی ظاهر شدند نه بالعکس.

یعنی اول کف‌ها بوجود نیامدند تا این کف‌ها دارای اصالت وجودی بشوند و آب رودخانه تابع این کف‌ها بگردد بلکه بالعکس این آب جاری و ساری در بستر تاریخ چهارده قرن گذشته اسلام بوده است که باعث گردیده تا این کف‌ها ظاهر بشوند و باز در همین رابطه است که در ادامه همین آیه ۱۷ سوره رعد می‌فرماید:

«...وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حَلِيَّةٍ أَوْ مَتَاعٍ رَبِّدْ لَهُمْ...» قرآن در این آیه برای تبیین همین حقیقت و جایگاه اسلام تاریخی به ذکر مثال دیگری می‌پردازد تا نشان بدهد که تکوین کف‌ها فقط مخصوص آب و سیل نیست تا ما به جای تأویل آیه بچسبیم به داستان آب و رودخانه، به همین دلیل در مثال دوم داستان آتش دمیدن بر طلا و نقره جهت جدا کردن خالص طلا و نقره از ناخالص آن‌ها مطرح می‌کند زیرا این امر هم باعث می‌گردد تا در اثر دمیدن آتش بر ماده اولیه طلا و نقره پس از ذوب شدن و به جوش آمدن کفی بر سطح آن ظاهر بشود که در اینجا هم مانند مثال آب باران باز کف به روی مواد ذوب شده از بین می‌رود و تنها مواد خالص آن باقی می‌ماند و به این ترتیب است که در ادامه آیه می‌فرماید:

«...كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ...» یعنی خداوند جدال دیالکتیکی و تاریخی بین حق و باطل با ذکر این مثال اثبات و مشخص می‌کند همانطوریکه جدال کف با سیل و طلا و نقره گداخته در عالم خارج وجود دارد زیرا در ضرب المثل «ممثل» به وسیله مثل تثبیت و نصب العین می‌شود و وضعش روشن می‌گردد، بنابراین در مثال فوق «ممثل» دیالکتیک تاریخی بین حق و باطل می‌باشد که بسترساز تکوین اسلام تاریخی می‌باشد و مثل سیل و کف و یا کف و گداختن طلا و نقره است، بنابراین آنچه که می‌توان از تفسیر آیه ۱۷ سوره رعد فهم کرد اینک:

۱ - گرچه آبشخور اولیه اسلام تاریخی همان وحی نبوی پیامبر اسلام می‌باشد ولی با جاری شدن وحی نبوی در بستر زمان ظرف‌های مختلف سیاسی و فلسفی و کلامی و اجتماعی و فقهی و عرفانی و غیره هر کدام در اندازه ظرفیت خود بر اثر جاری شدن این آب از سیلاب برخوردار شدند که هر چند همه این‌ها از این آبشخور نصیبی داشتند ولی هرگز خود این ظرف‌ها خود آن وحی نبوی نمی‌باشند.

۲ - از پیوند این ظرف‌های مختلف سیاسی و کلامی و فلسفی و عرفانی و فقهی و غیره بود که سیل که همان اسلام تاریخی می‌باشد در بستر زمان تکوین پیدا کرده است وگرنه اسلام تاریخی دلالت بر آن اسلام ناب محمدی که در ناکجاآباد تاریخ وجود دارد نمی‌کند، به عبارت دیگر همین جدال اسلام امام علی و عثمان، اسلام عثمان با اسلام ابوذر، اسلام امام حسین با اسلام یزید، اسلام معتزله با اسلام اشاعره، اسلام اقبال با اسلام ارسطو، اسلام سیدجمال با اسلام صوفیانه، اسلام شریعتی با اسلام فقهاتی حوزه‌ها است که باعث می‌گردد تا اسلام تاریخی تکوین پیدا کند و اصلاً اسلام تاریخی چیزی نیست جز جدال بین اسلام حق با اسلام باطل در لوای اسلام حسین و اسلام یزید و اسلام ابوذر و اسلام عثمان و غیره.

۳ - شعار اسلام ناب محمدی یا شعار اسلام سلفیه به معنای نفی اسلام تاریخی و نفی چهارده قرن جدال بین اسلام حق و اسلام باطل می‌باشد، به عبارت دیگر شجره طیبه بیش از چهارده قرن اسلام تاریخی یک مولود تکامل یافته از اسلام سلفیه پیامبر اسلام می‌باشد که هر چند بر روی این مولود کف‌های باطل قرار گرفته است ولی راه دستیابی به اسلام زلال بازگشت به اسلام زمان پیامبر تحت شعارهای اسلام سلفیه و اسلام ناب محمدی نیست بلکه سیلان دادن همین اسلام تاریخی در کانتکس مبارزه تاریخی و مبارزه سیاسی و مبارزه فکری جهت بر طرف کردن کف‌هایی که در طول چهارده قرن گذشته بر سطح آن پیدا شده است، می‌باشد.

۴ - سرانجام طرح شعارهای دگماتیستی مثل اسلام سلفیه و اسلام ناب محمدی جز زایش هیولای داعش و القاعده و نظام مطلقه فقهاتی نخواهد بود چراکه این امر باعث می‌گردد تا اسلام بدون زمان و یا اسلام منفرد از زمان و اجتهاد بخواهیم که حاصل نهایی آن دستیابی به اسلام فقهاتی خوارج و داعش می‌باشد که تنها فونکسیون آن باب قصاص و باب جهاد است که برای دستیابی به اسلام باید سر ببریم و دست قطع کنیم و سنگسار و ارتداد و قتل و کشتار و تکفیر یکدیگر بکنیم همان ماجرای تراژیک و کمیکی که امروز در منطقه از آسیای جنوب شرقی تا غرب آفریقا توسط بوکوحرام و القاعده جبهه النصره و داعش و رژیم مطلقه فقهاتی شاهد آن هستیم و بیش از ۳۶ سال است که جوی خون و برادرکشی و مسلمان‌کشی در این منطقه به راه انداخته‌اند و هر کدام دنبال اسلام سلفیه و اسلام ناب محمدی هستند که معتقدند آن اسلام فقط در خلیفه بنده وجود دارد بطوریکه دیدیم شیخ مرتضی مطهری رسماً اعلام

کرد که «ما برای وحدت شیعه و سنی حتی حاضر به تعطیلی یک امر مباح فقهی خودمان نیستیم» عین همین ادعا را امروز داعش و القاعده می‌کنند و کلاً شیعه را تکفیر فقهی می‌کنند و واجب القتل می‌دانند و در لَوای آن جوی خون به راه انداخته‌اند.

۵ - بنابراین قصه اسلام تاریخی در داستان اسلام حق و اسلام باطل در بستر تاریخ می‌باشد نه در کانتکس اسلام ناب محمدی و اسلام سلفیه، چراکه اگر به جای اسلام تاریخی یا اسلامی که در بستر تاریخی جدال کرده است، بیائیم اسلام سلفیه و اسلام ناب محمدی معیار قرار بدهیم از آنجائیکه هر کدام از جریان‌های فوق اسلام سلفیه و اسلام ناب محمدی را از عینک فقهی خود نگاه و تبیین می‌کند خروجی نهائی این شعار همان خواهد شد که امروز شاهد آن هستیم و به همین دلیل است که طرح شعار اسلام سلفیه و اسلام ناب محمدی همان نمودار اسلام دگماتیسم تمام عیار می‌باشد.

۶ - اسلام تاریخی که از سیلان بیش از چهارده قرن اسلام پیامبر به دست ما رسیده است علاوه بر اینکه خواسته خود پیامبر اسلام بوده است خود همین اسلام تاریخی کف آلود می‌تواند در کنار قرآن و رفتار و گفتار و مدت پیامبر اسلام به عنوان تنها بستر دستیابی ما به اسلام حق در برابر اسلام باطل بشود.

۷ - هرگز در چارچوب اسلام سلفیه و اسلام ناب محمدی برای ما امکان دستیابی حتی به اسلام ساده و خام زمان پیامبر اسلام هم نمی‌باشد چراکه عینکی که با آن می‌خواهیم دست به سورش و جراحی بزنیم همان عینک ۱۴۰۰ ساله طبقاتی و فلسفی و فقهی و کلامی و صوفیانه و غیره است لذا در این رابطه است که چه کسی امروز می‌تواند ادعا کند که نگاه من به قرآن همان نگاه افراد بادیه‌نشینان عربستان زمان پیامبر است البته اگر کسی چنین ادعائی در این زمان بکند به معنای آن است که هیچ چیز از اپیستمولوژی و شناخت فهم نکرده است.

۸ - بنابراین دستیابی به اسلام سلفیه و اسلام ناب محمدی زمان پیامبر نه ممکن است و نه بر صواب می‌باشد، ما موظفیم با عینک تاریخ اسلام تاریخی به ما رسیده را در بوته پراکسیس جامعه‌سازانه خود قرار دهیم.

۹ - به قول معلم کبیرمان شریعتی ما برای اینکه اسلام پیامبر را گم نکنیم بر اسلام علی در

نهج البلاغه تکیه کردیم چرا که به درستی فهمیدیم که امکان مستقیم دستیابی به اسلام پیامبر در عرصه تاریخ و زمان برای ما وجود ندارد و اسلام علی و اسلام امام حسین اصلاً چیزی نیست جز فهم تاریخی کردن از اسلام پیامبر اسلام، آنچنانکه شریعتی می‌گوید ما نمی‌خواستیم توسط امام علی و امام حسین یک اسلام جدید در کنار اسلام پیامبر بسازیم بلکه بالعکس می‌خواستیم چگونه فهمیدن اسلام پیامبر را از آن‌ها یاد بگیریم نه یک نقطه بیشتر و نه یک نقطه کمتر.

۱۰ - اسلام تاریخی یک شجره طیبه‌ائی است که در طول بیش از ۱۴۰۰ سال رشد کرده است این شجره یا رودخانه گرچه در آغاز تنها با یک درخت وحی نبوی حرکت خود را آغاز کرد، اما امروز همان یک نهال روئیده شده بر غار حرا در بستر تاریخ بیش از چهارده قرن بدل به یک جنگل از فرهنگ‌های مختلف و اندیشه‌های متفاوت شده است که ما موظفیم حتی برای دستیابی به آن نهال اولیه از دل این جنگل بیش از ۱۴۰۰ ساله عبور بکنیم.

۱۱ - اسلام اولیه پیامبر اسلام یا وحی نبوی پیامبر اسلام یک بذری بود که توسط خود پیامبر اسلام در سرزمین تاریخ کاشته شد و آن بذر اولیه در سرزمین تاریخ بعد از ۱۴۰۰ سال بدل به نهال و جنگل شد، بنابراین این یک حرف غلطی خواهد بود که بگوئیم ما دوباره می‌خواهیم به آن بذر اولیه دست پیدا کنیم چراکه نه ممکن است و نه بر صواب می‌باشد.

۱۲ - قهرمان تبیین کننده اسلام تاریخی در عصر حاضر کسی نیست جز معلم کبیرمان شریعتی که نزدیک به نیم قرن قبل برای اولین بار در تاریخ اسلام با متدولوژی تاریخ به فهم اسلام این اسلام تاریخی پرداخت و با آن توانست اسلام تاریخی را تبیین نماید.

۱۳ - مولوی در غزل شماره ۲۷۰۷ کلیات دیوان شمس - ص ۱۰۰۴ - س ۲۸ کف روی سیلاب را صورت یافتن بی‌صورت تبیین می‌نماید و در این رابطه است که می‌گوید:

کف دریاست صورت‌های عالم زکف بگذراگر اهل صفائی

البته قبل از این مولوی در دفتر اول مثنوی - ص ۲۵ - س ۳۳ با بیان:

صورت از بی‌صورتی آمد برون باز شد کانا الیه راجعون

کلاً مکانیزم تکوین تمامی مؤلفه‌های وجود به صورت تکوین صورت از بی‌صورتی تبیین می‌کند اما در این غزل مولوی با بیان:

کف دریاست صورت‌های عالم زکف بگذر اگر اهل صفائی

کلاً تکوین صورت از بی‌صورتی که مکانیزم تکوین وجود می‌باشد به صورت کف روی آب مطرح می‌کند که صد البته این دیدگاه تبیینی مولانا در خصوص وحی نبوی پیامبر اسلام نیز صادق می‌باشد چراکه اگر آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی در تبیین معراج و اسری پیامبر اسلام تبیین می‌نماید تمامی صعود پیامبر اسلام از نردبان تکامل فردی و اجتماعی به صورت وجودی و دیالکتیکی و ارگائیکی یا به بیان خود معلم کبیرمان آگزیستانسی بوده است و از آنجائیکه وحی پیامبر اسلام - آنچنانکه علامه محمد اقبال لاهوری در کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل روح فرهنگ و تمدن اسلامی - ص ۱۴۴ - ۱۴۵ - س ۲۱ به بعد می‌گوید: «شکل استعمال کلمه وحی در قرآن نشان می‌دهد که قرآن وحی را خاصیتی از حیات وجود می‌داند البته این هست که از نظر قرآن خصوصیت و شکل وحی برحسب مراحل مختلف تکامل حیات متفاوت است گیاهی که به آزادی در مکان رشد می‌کند جانوری که برای سازگار شدن با محیط تازه حیات دارای اندام تازه‌ائی می‌شود و انسانی که از اعماق درونی خود روشنی تازه‌ائی دریافت می‌کند همه نماینده حالات و مراتب مختلف وحی از نظر قرآن هستند که بنابر ضرورت‌های ظرف پذیرای وحی می‌شوند.» - شکل وجودی و آگزیستانسی و درونی داشته است نه شکل برونی و مکانیکی آنچنانکه اسلام فقاهتی حوزه معتقد است.

در همین رابطه است که آنچنانکه مولوی می‌گوید قطعاً تکوین وحی نبوی در وجود پیامبر اسلام در آغاز صورت بی‌صورت داشته است و بعداً در عرصه پروسس دینامیزم تکوین ۲۳ ساله فرایند مکی و مدنی بوده است که این صورت بی‌صورت وحی نبوی که مانند جنینی در وجود پیامبر اسلام تکوین پیدا کرده بود صورت خارجی به خود گرفته است و در همین رابطه است که قرآن نزول وحی نبوی پیامبر اسلام به دو صورت انزالی و تنزیلی مطرح می‌کند که تکیه انزالی قرآن بر وحی نبوی پیامبر اسلام آنچنانکه مفسرین قرآن از آغاز تا کنون گفته‌اند دلالت بر همان تکوین وحی بی‌صورت در شکل دفعی در وجود پیامبر اسلام می‌کند برعکس تکیه تنزیلی قرآن که دلالت بر همان صورت‌یابی وحی بی‌صورت در بنسنت

زمان به صورت تدریجی می‌نماید.

لذا در همین رابطه است که می‌توانیم امر صورتیابی وحی نبوی از شکل بی‌صورت آن در اشکال مختلف فردی و اجتماعی و فرهنگی و تاریخی و حتی جغرافیائی تبیین نماییم به این ترتیب است که اصلاً صورتیابی وحی بی‌صورت در وجود پیامبر اسلام از همان آغاز بسترساز اسلام تاریخی بوده است و شاید بهتر آن باشد که بگوئیم خود اسلام تاریخی مولود صورتیابی وحی بی‌صورت در وجود پیامبر و بستر زمان می‌باشد و از اینجا است که امر اجتهاد در اصول و فروع می‌تواند در عرصه زمان بعد از وفات پیامبر اسلام بسترساز تکوین صورت‌های نوین از وحی نبوی بشود؛ به عبارت دیگر هر چند در آغاز تکوین وحی نبوی امر صورتیابی از مطلق بی‌صورتی که مانند جنینی در وجود پیامبر اسلام به صورت فرایند انزالی و دفعی شکل یافته است اما در ادامه آن از بعد از وفات پیامبر اسلام در بستر اجتهاد در اصول و فروع که خود عامل اصلی و بسترساز اسلام تاریخی در عرصه زمان می‌باشد صورت نسبی دارد و همین امر بسترساز تکامل اسلام تاریخی از بعد از وفات پیامبر اسلام (که همان گهر ختم نبوت پیامبر اسلام می‌باشد) است، بنابراین در عرصه اسلام تاریخی صورتیابی از وحی بی‌صورت، صورت نسبی دارد و از اینجا است که وحی می‌تواند به صورت برگشت‌ناپذیر از بعد از وفات پیامبر اسلام در کانتکس پروژه ختم نبوت تکامل پیدا کند.

۱۴ - علت ابطال شعار سلفیه و اسلام ناب محمدی که نماینده شعار اسلام ارتجاعی در این زمان می‌باشد این است که از نظر سردمداران این اندیشه تکامل و حرکت تاریخی امری برگشت‌پذیر می‌باشد که آنچنانکه مولوی می‌گوید خود این خلاف اصول وحی نبوی است.

هیچ نان گندمی خرمن نشد

هیچ آئینه دگر آهن نشد

هیچ میوه پخته باکوره نشد

هیچ انگوری دگر غوره نشد

هیچ و برهان محقق نور شو

پخته گرد و از تغییر دور شو

۱۵ - شعار اسلام سلفیه و اسلام ناب محمدی که توسط طرفداران اسلام ارتجاعی و اسلام خشونت و اسلام فقهاتی در این زمان مطرح می‌شود به معنای نفی اسلام تاریخی می‌باشد که بستر ساز اسلام اجتهادی و اسلام بازسازی شده اقبال و شریعتی بوده است.

۱۶ - معنای شعار «بازگشت به قرآن» اقبال و شریعتی مضمون شعار اسلام سلفیه و اسلام ناب محمدی ارتجاع مذهبی ندارد بلکه بالعکس دلالت بر آبخور اسلام تاریخی توسط تفسیر نو از قرآن به وسیله پروژه اجتهاد در اصول و فروع می‌کند.

۱۷ - پروژه ختمیت نبوت علامه محمد اقبال لاهوری نخستین پیش فرض اسلام تاریخی می‌باشد، چراکه آنچنانکه اقبال می‌گوید:

بر رسول ما رسالت ختم کرد	پس خدا بر ما شریعت ختم کرد
او رسل را ختم و ما اقوام را	رونق از ما محفل ایام را
داد ما را آخرین جامی که داشت	خدمت ساقی گری با ما گذاشت
پرده ناموس دین مصطفی است	لا نبی بعدی ز احسان خداست
حفظ سر وحدت ملت از او	قوم را سرمایه قوت ازو
تا ابد اسلام را شیرازه بست	حق تعالی نقش هر دعوی شکست
نعره لا قوم بعدی می‌زند	دل زغیر اله مسلمان بر کند

کلیات مولانا اقبال لاهوری - فصل رمز بی‌خودی - ص ۷۰ - س ۱ به بعد

تنها در کانتکس پروژه ختم نبوت پیامبر اسلام است که دست عقل برهانی استقرائی بشر جهت اجتهاد در اصول و فروع اسلام تاریخی در بستر زمان فراهم می‌شود.

«ظهور ولادت عقل برهانی استقرائی بشر همراه با ظهور اسلام در نتیجه اکتشاف ضرورت ختم نبوت و پایان یافتن خود رسالت پیامبران به حد کمال خود می‌رسد» (کتاب بازسازی فکر دینی علامه محمد اقبال لاهوری - فصل روح فرهنگ و تمدن اسلامی - ص ۱۴۶ - س ۴).

البته در همین جا لازم به تذکر است که شیخ مرتضی مطهری جهت نفی پروژه گران‌سنگ

ختم نبوت اقبال اقدام به طرح یک پروژه آلترناتیوی عکس‌العملی کرده است که برعکس پروژه ختم نبوت اقبال که بر مبنای تولد عقل برهان استقرائی انسان به عنوان عامل ختم رسالت و ختم نبوت از قرن هفتم میلادی بنا شده است، شیخ مرتضی مطهری در تبیین خاتمیت رسالت و نبوت پیامبران ابراهیمی می‌گوید این فقه حوزه‌های فقه‌ای است که به علت اینکه از آنچنان پتانسیلی برخوردار می‌باشد که این فقه تا پایان تاریخ می‌تواند مردم را اداره کند لذا بسترساز ختم نبوت پیامبر اسلام شده است؛ بنابراین در این پروژه شیخ مرتضی مطهری فقه حوزه‌های فقه‌ای جایگزین عقل برهانی استقرائی اقبال لاهوری می‌کند چراکه اقبال ظهور عقل استقرائی انسان بسترساز ختم نبوت و رسالت می‌داند اما مطهری تکوین فقه حوزه را عامل ختم نبوت می‌داند، به عبارت دیگر مطهری خاتمیت فقه‌ای را جایگزین خاتمیت نبوت اقبال می‌کند.

۱۸ - طرح شعار اسلام سلفیه و اسلام ناب محمدی به معنای این است که کل اسلام تاریخی فقط همان آیات قرآن و روایات محدود نقل شده از پیامبر اسلام می‌باشد و به جز این دو منبع ما منابع معرفتی دیگری در اسلام نداریم.

۱۹ - زمانی که پیامبر اسلام بذر اسلام اولیه خود را در بستر دینامیزم ۲۳ ساله پروسه تکوین با آن مبارزه طاقت سوز ۲۳ ساله مکی و مدنی خود در سرزمین تاریخ کاشت هدفش این بود که این بذر بتواند توسط تغذیه از عقل استقرائی انسان در بستر زمان رشد و تکامل کند نه اینکه به صورت اسکولاستیکی و فراتاریخی در موزه باقی بماند.

د - پروژه حج ابراهیمی با معماری پیامبر اسلام در خدمت زمینی کردن دین آسمانی:

مواردی که در رابطه با زمینی کردن اسلام آسمانی توسط پروژه حج ابراهیمی به دست معمار بزرگ حج یعنی پیامبر اسلام باید در نظر بگیریم عبارتند از:

۱ - پروژه حج برای اولین بار توسط پیامبر اسلام در مذهب پیامبران ابراهیمی سلف خود بازتعریف و بازتولید و بازسازی گردید و به جز در اسلام در هیچ مذهب پیامبران ابراهیمی

سلف پیامبر اسلام اعم از موسی و عیسی و غیره حج و کعبه به عنوان زیارتگاه مطرح نبوده است لذا این پیامبر اسلام بود که برای اولین بار با زنده کردن کعبه توسط پروژه تغییر قبله پروژه حج زیارتی را معماری کرد.

۲ - تا قبل از فتح مکه کعبه در خدمت بت‌پرستی بود و به جز اندک زمان حیات ابراهیمی که از نظر تاریخی برای ما ناشناخته می‌باشد آنچه که تاریخ از وضعیت کعبه و حج قبل از اسلام مطرح می‌کند فقط دلالت بر بت خانه بودن کعبه دارد و به عبارت دیگر تا قبل از معماری و بازتولید و بازسازی و بازتعریف حج و کعبه توسط پیامبر اسلام حج و کعبه در خدمت بت‌پرستی بوده است و این هم یک طنز تاریخ است که چگونه در عرصه تاریخ غصب شده طبقاتی کعبه که بنایش توسط ابراهیم در راستای برپائی توحید بوده است از بعد از ابراهیم خلیل در خدمت بت‌پرستی قرار گرفته است.

۳ - قبل از بازتعریف و بازسازی و معماری مجدد پیامبر اسلام مرکز مقدس پیامبران ابراهیمی بیت المقدس بوده است و خود مسلمانان و پیامبر اسلام هم تا سال دوم هجرت یعنی بیش از ۱۵ سال بعد از بعثت پیامبر اسلام به سمت بیت المقدس نماز می‌خواندند و قبله مسلمین نیز همین بیت المقدس بود.

۴ - پروژه حج بت‌پرستان بر پایه کعبه تا زمان فتح مکه توسط پیامبر اسلام بر سه مؤلف استوار بود که عبارت بودند از:

مؤلفه اول - طواف بر گرد کعبه با نیت طواف بر گرد بت‌های درون کعبه که گاهی طبق گواهی تاریخ تعداد این بت‌ها تا ۳۰۰ بت هم می‌رسید.

مؤلفه دوم - پروژه حج بت‌پرستان - سعی بین صفا و مروه بود که به دلیل اینکه دو بت بر روی دو کوه صفا و مروه قرار داده بودند حتی زنان به صورت عریان تلاش می‌کردند تا با سعی و هروله کنان بین صفا و مروه حمایت این بت‌ها را به دست آورند.

مؤلفه سوم - حج بت‌پرستان - قربانی بود که بت‌پرستان جهت کسب حمایت بت‌ها می‌کوشیدند تا در راه آن بت‌ها قربانی کنند.

۵ - پیامبر اسلام در راستای بازسازی پروژه حج کوشید علاوه بر حفظ سه مؤلفه طواف و سعی و قربانی حج بتپرستی سه مؤلفه دیگر به این پروژه اضافه کند که عبارتند از: اول - مؤلفه احرام، دوم - مؤلفه وقوف در عرفات و مشعر و منا، سوم - مؤلفه رمی جمره و عید قربان.

۶ - پیامبر اسلام پس از حفظ سه مؤلفه طواف و سعی و قربانی حج بتپرستی کاری که در رابطه با این سه مؤلفه کرد اینکه با حذف بت‌ها در کعبه و در صفا و مروه و در جایگاه قربانی الله را جایگزین آن کند و به این ترتیب بود که این سه مؤلفه در کنار آن سه مؤلفه خود پیامبر اسلام شش مؤلفه احرام و طواف و سعی و وقوف در عرفات و مشعر و منی و رمی جمره و بالاخره قربانی و عید ارکان پروژه حج ابراهیمی پیامبر اسلام را تشکیل می‌دهند.

۷ - هدف پیامبر اسلام از آرایش این شش مؤلفه در کانتکس پروژه حج زمینی کردن دین اسطوره‌ای و آسمانی پیامبران ابراهیمی در فرایند ختم نبوت و رسالت و قطع آسمان بر زمین بود چراکه پیامبر اسلام آنچنانکه اقبال لاهوری می‌گوید اعتقاد داشت که در مرحله ختم نبوت و رسالت انبیاء ابراهیمی با تولد عقل استقرائی بشر دیگر دین اسطوره‌ای و اسکولاستیکی فونکسیون هدایت‌گرانه نخواهد داشت، لذا در این رابطه بود که پیامبر اسلام کوشید توسط شش مؤلفه حج خود دین اسطوره‌ای و آسمانی و اسکولاستیک انبیاء ابراهیمی را زمینی کند چراکه در احرام توسط مهار «خود» های سرکش نفسانی انسان در چارچوب زنده کردن «من» حقیقی انسان که به اندازه همه بشریت معنی دارد انسان زمینی متولد می‌شود و همین انسان متولد شده زمینی مرحله احرام است که در فرایند طواف در برابر بی‌نهایت قرار می‌گیرد و بدین ترتیب زندگی با بی‌نهایت بزرگ را در زمین بدون آسمان در طواف تجربه می‌کند و در سعی با تلاش دنیوی می‌کوشد تا آخرت را از دل این دنیا بیرون بکشد و خود معمار دنیا و آخرت خود باشد و در وقوف در عرصه سه مؤلفه «شناخت» و «شعور» و «عشق» می‌کوشد بی‌واسطه در زمین بی‌نهایت را در بستر معرفت و شناخت سه مؤلفه‌ای فهم کند و در مرحله رمی جمره می‌کوشد پس از شناخت دشمنان زمینی خود به دفع و نفی آن‌ها بپردازد و در قربانی تلاش می‌کند که آنچه بیشتر دوست دارد و بیشتر او را زمین گیر کرده است برای سبکبال شدن جهت پرواز در زمین با دست خود، آن‌ها را

قربانی کنند.

۸ - بنابراین علت اینکه در ادیان یهود و مسیحیت یا موسی و عیسی زیارت کعبه و حج مطرح نشده این بوده که در زمان موسی و عیسی به علت اینکه بشریت در مرحله اسطوره‌ای زندگی می‌کردند نیازمند این پروژه جهت زمینی کردن نداشته‌اند زیرا بشر آن روز توان زمینی شدن نداشته است و علت اینکه پیامبر اسلام توانست توسط پروژه حج، بستر زمینی کردن حرکت خود را آماده کند تولد عقل استقرائی در انسان بوده است که پیامبر اسلام توسط مؤلفه وقوف سه مرحله عرفات و مشعر و منی به تعالی و رشد این عقل استقرائی انسان در چارچوب پروژه حج می‌پردازد.

۹ - یکی از اهداف پیامبر اسلام در نجات کعبه و حج از حصار بت‌پرستان و تلاش بی‌وقفه در جهت تغییر قبله از بیت المقدس به طرف کعبه یعنی از شمال به طرف جنوب این بود که پیامبر می‌خواست در عرصه اسلام تاریخی خود توسط حج بازسازی شده ابراهیمی پیوند همیشگی خود را با ابراهیم خلیل بنیانگذار نهضت توحید در تاریخ بشر به نمایش بگذارد.

۱۰ - بدون فهم بعثت پیامبر اسلام اصلاً فهم و شناخت پروژه حج برای ما امکان پذیر نمی‌باشد چراکه نکته محوری که در رابطه با پروژه حج پیامبر اسلام نباید فراموش کنیم اینکه حج در خدمت اهداف بعثت پیامبر اسلام بوده است نه بالعکس، به همین دلیل بدون شناخت اهداف بعثت پیامبر اسلام یا به عبارت دیگر بدون بعثت‌شناسی امکان حج‌شناسی برای ما وجود نخواهد داشت یعنی همیشه در عرصه اسلام تاریخی حج‌شناسی در گرو بعثت‌شناسی است و در همین رابطه است که کوشیدیم موضوع حج‌شناسی در چارچوب بعثت‌شناسی پیامبر اسلام تبیین کنیم.

البته همه این‌ها در گرو این است که ما معمار اصلی حج ابراهیمی را خود پیامبر اسلام بدانیم و در همین رابطه است که حج فقهاتی که امروز رژیم مطلقه فقهاتی بر طبل آن می‌کوبد تنها فونکسیون‌ی که برای حاجی دارد اینکه توسط آدرس غلط گرفتن از اسلام فقهاتی در خدمت رژیم مطلقه فقهاتی قرار می‌گیرد و لذا در این رابطه است که رژیم مطلقه فقهاتی سالانه با هزینه کردن میلیاردها دلار توسط تشکیلات فقهی در عرصه خود پروژه حج برای حاجیان

وسيله را جایگزین هدف می‌کنند، به عبارت دیگر توسط اسلام فقاهتی با جایگزین کردن حج فقاهتی به جای حج ابراهیمی، حج تکنیکی فقهی را جایگزین حج توحیدی پیامبر اسلام می‌کنند که در این صورت همه هدف حاجی این خواهد که به لحاظ تکنیکی و فقهی حج او دارای اشکال فنی نشود و طبعاً در این صورت حاجی می‌تواند توسط رعایت اصول فنی فقهی و تکنیکی برنده پروژه حج فقهی بشود بدون اینکه بوئی از هدف پیامبر اسلام نسبت به بازسازی و بازتولید و بازتعریف این حج پیدا کند و در این رابطه است که تمام تلاش کاروان‌داران حج فقاهتی رژیم مطلقه فقاهتی این است که در سرزمین وحی با پیدا کردن قبر، حال یا در احد باشد و یا در مکه باشد و یا در بقیع به جای توجه و تفکر، از حاجی اشک بگیرند.

چرائی
ختم
نبوت
پیامبر
اسلام

۱ - علامه محمد اقبال لاهوری و پروژه ختم نبوت:

بیچیده‌ترین موضوع در خصوص پروسس ۲۳ ساله بعثت پیامبر اسلام، موضوع ختم نبوت پیامبر اسلام است که گرچه برای اولین بار به صورت حاشیه‌ائی عبدالرحمن بن خلدون تونسلی در قرن هشتم هجری در کتاب گران‌سنگ «مقدمه تاریخ» خود به تبیین آن پرداخت، اما قهرمان تبیین کننده این موضوع حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری می‌باشد که برای اولین بار از زاویه ختم نبوت بعثت پیامبر اسلام و بازسازی اسلام و فهم قرآن و اجتهاد در اصول کلامی و فروع فقهی و فهم تجربه دینی نبوی و تجربه باطنی صوفیانه مورد مطالعه قرار داد؛ به عبارت دیگر در طول چهارده قرن تاریخ اسلام، تاریخی قبل از اقبال متدولوژی متفکرین اسلام جهت مطالعه ختم نبوت به این ترتیب بود که پس از مطالعه پروسس تاریخی بعثت به ختم نبوت پیامبر اسلام هم به عنوان یک موضوع فرعی و حاشیه‌ائی نگاه می‌کردند و بعضی مانند شیخ مرتضی مطهری این موضوع حاشیه‌ائی و فرعی محدود به شریعت و فقه می‌کردند و بدین ترتیب موضوع ختم نبوت پیامبر اسلام که یک موضوع صد در صد کلامی می‌باشد، با عینک فقهانی به صورت حاشیه‌ائی مطالعه می‌کردند، یعنی با فقه و روایت نگاه می‌کردند و با فقه و روایت تبیین می‌کردند و با فقه

و روایت تمام می‌کردند و بدین ترتیب بود که بزرگترین جفا در حق ختمیت نبوت پیامبر اسلام می‌کردند.

البته علت اینکه حوزه‌های فقه‌های شیعه و سنی در طول بیش از هزار سال گذشته ختمیت پیامبر اسلام را از منظر فقهی و روایتی مطالعه و تبیین می‌کردند، این بود که در چارچوب فقهی و روایتی این پیشفرض ذهنی - که قبلاً به صورت دستوری و تکلیفی در حوزه‌های فقه‌های آموخته بودند - که فقه حوزه در چارچوب اجتهاد فقه‌های برنامه جامع و کامل برای همه تاریخ بشر از لحظه تولد تا وفات و از فرد تا اجتماع دارد؛ لذا علت ختم نبوت پیامبر اسلام را در کانتکس همین فقه، شریعت، اسلام فقه‌ای و اجتهاد در فروع فقهی تبیین می‌کردند، اما انقلابی که علامه محمد اقبال لاهوری در متدلوژی مطالعه بعثت پیامبر اسلام بوجود آورد این بود که:

اولاً اعلام کرد که ختم نبوت پیامبر اسلام را نباید در چارچوب بعثت پیامبر اسلام مطالعه کنیم بلکه بالعکس، از نظر اقبال بعثت پیامبر اسلام را باید در کانتکس ختم نبوت مورد مطالعه قرار گیرد چراکه از نظر اقبال «تعرف الاشجار بالاثمارها - درخت را از روی میوه‌اش می‌توان شناخت، نه میوه از روی درختش.» اقبال معتقد بود که ختم نبوت میوه درخت بعثت پیامبر اسلام می‌باشد؛ بنابراین برای اینکه به انحراف نیافتیم تنها متدولوژی فهم بعثت پیامبر اسلام در این است که ما تمام پروسس ۲۳ ساله بعثت پیامبر اسلام را از کانال و زاویه ختم نبوت مورد مطالعه قرار دهیم و به این ترتیب بود که اقبال پس از اینکه مخروط معرفت‌شناسی بعثت پیامبر اسلام را که از رأس بر زمین گذاشته شده بود، بر روی قاعده خود قرار داد و در کتاب گران‌سنگ «بازسازی فکر دینی» ابتدا به تبیین مقوله فرجه ختم نبوت پرداخت و سپس از زاویه و در چارچوب آن به مطالعه بعثت پیامبر اسلام، تجربه نبوی، وحی، قرآن و اصل اجتهاد پرداخت و به همین دلیل است که اقبال معتقد گردید که بدون فهم عمیق موضوع بسیار پیچیده ختم نبوت، ما هرگز نمی‌توانیم به فهم همه جانبه بعثت پیامبر اسلام و قرآن دست پیدا کنیم.

ثانیاً در این رابطه بود که اقبال معتقد شد که ختم نبوت پیامبر اسلام یک موضوع کلامی است نه یک موضوع فقهی، آنچنانکه اسلام فقه‌ای حوزه در تشیع و تسنن به آن اعتقاد داشتند. هر

چند اقبال لاهوری در کانتکس منظومه معرفتی ولی الله دهلوی در کتاب «حجه الله بالغه» یک وجه ختم نبوت را هم فقهی می‌دانست البته آن هم به شکل فقه الگوئهائی ولی الله دهلوی، نه فقه دستوری و تکلیفی و برنامه‌هایی حوزه‌های فقهائی و به همین دلیل بود که اقبال برای تبیین موضوع ختم نبوت در ادامه راه ولی الله دهلوی معتقد به زنده کردن علم کلام پس از هزار سال تعطیلی در قبرستان اسلام فقهائی و اسلام روایتی شد و در همین رابطه بود که اقبال در کتاب «بازسازی فکر دینی در فصل روح فرهنگ و تمدن اسلامی» قصه ختمیت نبوت پیامبر اسلام را برای اولین بار در تاریخ اسلام از زاویه کلامی مورد مطالعه داد و موضوع ختم نبوت پیامبر اسلام را برای اولین بار در تاریخ اسلام مورد تبیین علمی و کلامی قرار داد و از زاویه تبیین کلامی ختم نبوت نه تبیین فقهی و روایتی آن بود که اقبال در این کتاب به تولد عقل برهانی و استقرائی بشر در زمان پیامبر اسلام و جایگزین شدن این عقل برهانی استقرائی به جای غریزه دوران کودکی بشر رسید که تولد عقل برهانی و استقرائی بشر توسط قرآن با ایجاد کثرت منابع معرفتی از نظر اقبال بستر ختم نبوت پیامبر اسلام آماده گردید و در این رابطه بود که اقبال فونکسیون تمامی بعثت پیامبر و وحی نبوی پیامبر اسلام را در همین بسترسازی جهت تولد عقل برهانی استقرائی در بشر می‌داند و باز در چارچوب همین تبیین کلامی ختم نبوت است که اقبال در ص ۲۰۴ س ۱۵ فصل «اصل حرکت در ساختمان اسلام کتاب بازی سازی فکر دینی» خود مدعی می‌شود که «ما مسلمانان در چارچوب اصل خاتمیت نبوت آزادترین مردمان روی زمین هستیم»، زیرا اقبال وقتی که در فصل «در ساختمان اسلام» موضوع ختمیت پیامبر اسلام را از زاویه کلامی، نه فقهی مورد مطالعه قرار می‌دهد به گوهر ختمیت نبوت پیامبر اسلام می‌رسد و در آنجا است که گوهر ختمیت نبوت پیامبر اسلام را اصل ولایت می‌داند.

اقبال از آنجائیکه اصل ولایت پیامبر اسلام را یک موضوع کلامی می‌داند، لذا ختمیت نبوت پیامبر اسلام را ختمیت ولایت هم می‌داند و از آنجائیکه از نظر اقبال ولایت پیامبر اسلام یعنی جایگزین کردن شخصیت شخص خود پیامبر اسلام به جای دلیل و حجت سخن و مدعایش، اقبال معتقد است که با ختمیت پیامبر اسلام ختم ولایت نیز به انجام رسیده و بعد از پیامبر اسلام هیچ شخصیتی دیگر نمی‌تواند ادعای ولایت بر مسلمانان داشته باشد و شخصیت

شخص خودش را دلیل سخن و ادعای خود بکند. از نظر اقبال با ختم نبوت و ختم ولایت پیامبر اسلام عقل و حجت و دلیل جایگزین شخص و شخصیت می‌شود لذا به این دلیل است که اقبال در ص ۲۰۴ - س ۱۵ مدعی می‌شود که «ما مسلمانان آزادترین مردمان روی زمین هستیم» زیرا دیگر با ختم ولایت سایه هیچ شخصیتی نمی‌تواند بر سر ما سنگینی کند، تنها عقل و شناخت و معرفت است که در دوران ختم نبوت می‌تواند بر مسلمانان حکومت کند نه شخص و کاریزما و شخصیت و فرد.

در همین رابطه بزرگترین بُعد ختم نبوت پیامبر اسلام از نظر اقبال بُعد ختم ولایت است چرا که از نظر اقبال این فقط پیامبر اسلام بود که می‌توانست با تکیه بر شخصیت خودش، شخصیت شخص خودش را دلیل و حجت سخن خود قرار دهد و در همین رابطه با قطع ختم نبوت، ختم ولایت پیامبر اسلام نیز تحقق پیدا کرد؛ لذا در این رابطه است که اقبال در تبیین کلامی ختم نبوت می‌گوید

بر رسول ما رسالت ختم کرد	پس خدا بر ما شریعت ختم کرد
او رسل را ختم و ما اقوام را	رونق از ما محفل ایام را
داد ما را آخرین جامی که داشت	خدمت ساقی گری با ما گذاشت
پرده ناموس دین مصطفی است	لا نبی بعدی ز احسان خداست
حفظ سر وحدت ملت از او	قوم را سرمایه قوت از او
تا ابد اسلام را شیرازه بست	حق تعالی نقش هر دعوی شکست
نعره لا قوم بعدی می‌زند	دل ز غیر اله مسلمان بر کند

کلیات اقبال - رمز بیخودی - ص ۷۰ - س ۱

بنابراین ماحصل آنچه که تا اینجا مطرح کردیم عبارت است از:

۱ - بعثت پیامبر اسلام را نباید فقط به صورت یک واقعه زمانی که در یک تاریخ معین مثل ۲۴ رمضان یا ۲۷ رجب صورت گرفته است تعریف کرد بلکه بالعکس، بعثت پیامبر اسلام یک پروسس ۲۳ ساله بوده که هدف آن عبارت بوده از:

الف - شورانیدن مردم بر نظام ظالمانه اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه خود «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...» هدف ارسال پیامبران و انزال کتاب و بینه و میزان آن‌ها این بود تا آن‌ها مردم جهت برپائی قسط در جامعه خودشان بر نظام ظالمانه خود برشوراندند» (سوره حدید - آیه ۲۵).

ب - شورانیدن عقول مردم بود «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ - او آنکه مبعوث کرد در جامعه‌ائی و مردمی که در مرحله خواندن و نوشتن نبودند پیامبری تا با تلاوت آیات و تزکیه اخلاقی و تعلیم کتاب و حکمت عقول مردم را برشوراندند چراکه آن‌ها پیش از بعثت پیامبران در ضلالت آشکار بودند» (سوره جمعه - آیه ۲).

ج - شورانیدن مردم بر خود و بر نظام‌های استبدادی، استثمار و استثمار و استعمار «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ...» هدف بعثت پیامبران این بود تا فشارها و زنجیرهای حاکم بر آن‌ها را ضایع کنند» (سوره اعراف - آیه ۱۵۷).

- ۲ - بنابر این بعثت پیامبر اسلام یک پروسس ۲۳ ساله بود نه یک واقعه یک روزه تاریخی.
- ۳ - به مصداق «تعرف الاشجار بالاثمارها - درخت‌ها را از میوه‌هایشان باید شناخت» بعثت پیامبر اسلام شجره و درختی است که میوه آن ختم نبوت می‌باشد.
- ۴ - برای شناخت همه جانبه بعثت پیامبر اسلام باید کل بعثت را از زاویه و منظر ختم نبوت پیامبر اسلام مورد مطالعه قرارگیرد.

۵ - ختمیت نبوت پیامبر اسلام یک موضوع صد در صد کلامی است نه فقهی، بزرگترین جفائی که اسلام فقهائی و اسلام روایتی بر ختمیت نبوت پیامبر اسلام کرده است این که ختمیت نبوت پیامبر اسلام را محدود و محصور به فقه و فقهت می‌کند و بر پایه فقه دستوری، روایتی، برنامه‌ائی، دکماتیسم و محدود کردن اجتهاد در چارچوب اجتهاد در فروع آن هم فروع فقهی، تلاش می‌کنند تا ختمیت پیامبر اسلام را تبیین فقهی و روایتی نمایند.

۶ - بنیانگذار فقه الگویی در جهان اسلام ولی الله دهلوی بود که اهل تسنن بود و در قرن

هیجدهم در هند زندگی می‌کرد و به عنوان بزرگترین متکلم و متفکر و مفسر و قرآن‌شناس عصر خود بود. او در کتاب «حجه الله بالغه» خود برای اولین بار در تاریخ اسلام، آیات فقهی قرآن را که کمتر از ۵٪ آیات قرآن می‌باشد (منهای قسمت عبادی آن که در خصوص نماز و روزه و حج و غیره می‌باشد، بخش احکام فقهی معاملات به جای تکیه اجرایی و دگماتیسم کردن بر آن آنچنانکه اسلام حوزه یا اسلام فقه‌آلود و اسلام روایتی بیش از هزار سال معتقد بودند و الان هم معتقد هستند که آیات فقهی قرآن در چارچوب روایات باید در هر زمانی مطابق النعل بالنعل پیاده شود) اعلام کرد که جنبه الگویی دارند نه جنبه اجرایی یعنی هدف قرآن و پیامبر اسلام از این آیات آن نبوده که این آیات در هر زمانی مطابق النعل بالنعل پیاده و اجرا شود، بلکه پیامبر اسلام و قرآن توسط این آیات می‌خواهد تنها یک منتولژی کشف قوانین حقوقی یا فقهی به مردم مسلمان بعد خود بدهد تا آن‌ها بیاموزند تا چگونه خود به صورت مشخص قوانین حقوقی جامعه خود که امروز علم حقوق می‌باشد خود کشف کنند.

۷ - علامه محمد اقبال لاهوری در کتاب «بازسازی فکر دینی در اسلام فصل اصل حرکت در ساختمان اسلام ص ۱۹۶ سطر ۴» در خصوص کشف فقه الگویی ولی الله دهلوی که مورد تأیید و قبول خود او می‌باشد می‌گوید «شاه ولی الله دهلوی تحقیقی در این باره دارد که مطلب را روشن می‌کند و من در اینجا روح نظر او را بیان می‌کنم. روش آموزش پیغمبرانه به عقیده شاه ولی الله عبارت از این است که به صورت کلی در شریعتی که به وسیله پیغمبری وضع می‌شود توجه خاصی به عادات و آداب و خصوصیات مردم زمان و عصر و جامعه خود داشت که بر آنان مبعوث شده بود که این موضوع در آیات فقهی قرآن مشهود می‌باشد ولی پیغمبری که برای آوردن اصول کلی و جهانگیر فرستاده شده است، نمی‌تواند برای همه جوامع بشریت یک سلسله احکام ثابت فقهی وضع کند و نه می‌تواند همه مردم و جوامع مسلمان را به خود واگذارد تا بدون قانون و ضابطه زندگی کنند. روش پیامبر اسلام به این ترتیب بود که قوم خاص جامعه‌ای که بر آن مبعوث شده بود تربیت کند و تعلیم دهد تا آن قوم همچون هسته‌ای برای بنای یک شریعت و فقه الگویی بشود و با این عمل وی اصولی را که شالوده زندگی اجتماعی تشکیل می‌دهند برجسته کند تا هر جامعه‌ای بعد از پیامبر اسلام با در نظر گرفتن رسم و عادت خاص قومی خودشان بتواند شیوه کشف احکام فقهی جامعه

خودش فقط به صورت روشی از پیامبر و آیات فقهی بیاموزد؛ لذا احکام فقهی قرآن مثل حدود شرعی که در مقابل جرائم معین می‌شود به لحاظ ارزشی فقط مخصوص آن قوم مشخص در آن زمان تاریخی می‌باشد و مراعات آن برای مسلمانان زمان دیگر تکلیف نیست و جوامع دیگر نباید منحصرأ این احکام فقهی را عیناً در نسل‌های آینده مورد عمل قرار دهند.»

۸ - بنابراین پیامبر اسلام در میان تمامی پیامبران اسلام تنها پیامبری است که بعثت آن صورت پروسی داشته است، برعکس پیامبران دیگر مثل موسی و عیسی و غیره که بعثت آن‌ها صورت موضعی داشته است؛ یعنی مثلاً بعثت موسی همان ماجرای تاریخی که در صحرای سینا رخ داد و موسی در نهایت صاحب الواح مشخص وحی‌ائی شد و بعد از آن هیچگونه تغییری در الواح ثابت موسی رخ نداد، اما بعثت پیامبر اسلام هر چند آنچنانکه سیره ابن هشام و ابن اسحاق مطرح می‌کنند از ۲۴ رمضان چهل سالگی پیامبر اسلام در غار حرا در جبل النور شروع شد ولی این تنها شروع بعثت پیامبر اسلام بود نه مانند موسی و عیسی و پیامبران دیگر الهی هم شروع و هم تمام؛ لذا در این رابطه بود که بعثت پیامبر اسلام به صورت یک پروسس ۲۳ ساله در آمد و در همین رابطه است که منظور ما از بعثت‌شناسی فهم و شناخت این پروسس ۲۳ ساله پیامبر اسلام می‌باشد نه ماجرای ۲۴ رمضان در غار حرا و جبل النور.

۹ - علت اینکه مفسرین قرآن در طول بیش از هزار سال گذشته شیعه و سنی در تفاوت دو ترم انزال و تنزیل در آیات قرآن گفته‌اند که انزال مربوط به زمانی است که قرآن به صورت یکجا بر پیامبر اسلام نازل شده است و تنزیل مربوط به پروسه زمانی ۲۳ سال نزول قرآن بر قلب پیامبر اسلام می‌باشد، این بوده که بگویند قرآن دوبار بر پیامبر اسلام نازل شده است یکبار مانند پیامبران سلف خودش چون موسی و غیره به صورت دفعی و لحظه‌ائی و غیر پروسسی و موضعی بر پیامبر نازل شده است، بار دوم به صورت پروسسی که ۲۳ سال طول کشیده است؛ به عبارت دیگر این مفسرین می‌خواهند بگویند که پیامبر اسلام دو نوع بعثت داشته است، یکبار بعثت موضعی، بار دیگر بعثت پروسسی. در صورتی که بعثت پیامبر اسلام دوبار نبوده بلکه پیامبر اسلام فقط یک بعثت ۲۳ ساله به صورت تجربه دینی و تجربه نبوی در بستر جامعه‌سازانه مدینه النبوی داشته است.

تجربه دینی پیامبر اسلام قبل از حیات نبوی او فقط دو تجربه وجودی معراج و اسری در چارچوب دو اصل توحید به عنوان «نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (سوره نور - آیه ۳۵) و تجربه عدالت به عنوان ترازو یا «مِيزَانُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» بوده است که قرآن این دو تجربه دینی و وجودی پیامبر در طول دوران ۱۵ ساله حرائی‌اش به صورت انزال مطرح می‌کند و آن تجربه نبوی ۲۳ ساله بعد از تجربه دو گانه حرائی‌اش (تجربه دینی معراج که عبارت بود از تجربه خداوند به عنوان «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و تجربه دینی و وجودی اسری که عبارت از عدالت به عنوان ترازو و «مِيزَانُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ») به صورت تنزیل مطرح می‌شود؛ لذا پیامبر اسلام در فاز حرائی ۱۵ ساله قبل از بعثت خودش که قرآن دوران انزال مطرح می‌کند غیر از دو تجربه وجودی معراج و اسری تجربه دیگری نداشته است و از آنجائیکه تمامی پروسس ۲۳ ساله بعثت پیامبر اسلام یا به قول قرآن بعثت تنزیلی قرآن در چارچوب تبیین عملی و نظری همین دو تجربه حرائی پیامبر یعنی تجربه معراجی یا «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و تجربه اسرائی پیامبر یا عدالت به عنوان «مِيزَانُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» بوده است و پیامبر اسلام در طول ۲۳ ساله نزول وحی همواره در یک دست نور یا توحید برای جامعه داشته است و در دست دیگرش ترازو یا میزان و عدالت و بر پایه این دو سلاح نور و میزان می‌کوشیده تا به تعلیم و تلاوت و تزکیه جامعه بشریت تا همیشه تاریخ بپردازد، این امر باعث شده تا قرآن تجربه نبوی پیامبر اسلام در کسب وحی نبوی یا قرآن به دو صورت انزالی یا تنزیلی مطرح کند لذا پیامبر اسلام بیش از یک بعثت نداشته است، اما این بعثت صورت پروسسی ۲۳ ساله داشته است نه واقعه تاریخی موضعی مانند موسی.

۱۰ - پروسسی شدن بعثت پیامبر اسلام باعث گردید تا:

اولاً اسلام نبوی پیامبر اسلام به صورت اسلام تاریخی درآید. معنی این حرف این است که منظور از اسلام تاریخی، اسلامی است که پس از وفات پیامبر اسلام مانند زمان خود پیامبر اسلام این اسلام دارای حیات، حرکت، دیالکتیک، دینامیزم، رشد و انحطاط بوده است نه اینکه مانند دین موسوی موسی فقط دارای یک حیات فقه‌انی ثابت باشد و دین عیسوی عیسی فقط دارای یک حیات اخلاقی فردی باشد. اسلام تاریخی پیامبر اسلام حتی از همان لحظه وفات پیامبر اسلام و تکوین شورای سقیفه دارای حیات دیالکتیکی بود و در طول بیش

از چهارده قرن گذشته این اسلام تاریخی در بستر دیالکتیکی مذهبی و فرهنگی و طبقاتی و اجتماعی و سیاسی و حتی فرقه‌ائی جاری و ساری شده است آنچنانکه اسلام عرب بوی عرب می‌دهد و اسلام عجم بوی عجم، اسلام سرمایه‌دار بوی عثمان و عبدالرحمن ابن عوف و طلحه و زبیر و غیره می‌دهد و اسلام مستضعفین و زحمتکشان و کارگران و دهقانان و برده‌ها بوی ابوزر و علی می‌دهد. این‌ها معنی دیالکتیک اسلام تاریخی است.

ثانیاً این پروسی بودن بعثت ۲۳ ساله پیامبر اسلام باعث گردید تا اسلام تاریخی و قرآن نبوی پیامبر اسلام صاحب دینامیزم تکوین گردد و همین دینامیزم تکوین اسلام تاریخی در طول ۲۳ سال بعثت پیامبر اسلام بود که باعث تکوین دینامیزم اسلام تاریخی در چارچوب اجتهاد در اصول و فروع بعد از وفات پیامبر اسلام گردید.

ثالثاً همین پروسی بودن ۲۳ ساله بعثت پیامبر اسلام بود که باعث گردید تا اسلام تاریخی برای همیشه به صورت یک دین اجتماعی و یک دین سیاسی و یک دین جامعه‌سازانه - البته نه دین حکومتی - درآید؛ لذا برعکس دین موسوی موسی و عیسوی عیسی هیچکس در هیچ زمانی نمی‌توان اسلام تاریخی پیامبر اسلام را آنچنانکه بازرگان پیر در گذشته تلاش می‌کرد و امروز عبدالکریم سروش در ادامه راه او تلاش می‌کند تا اسلام تاریخی پیامبر اسلام را مانند دین عیسوی به صورت فردی و غیر سیاسی و غیر اجتماعی درآورند - البته همچنانکه تلاش آنهایی که مانند بازرگان پیر و عبدالکریم سروش جهت فردی کردن اسلام تاریخی پیامبر اسلام محکوم به شکست خواهد بود تلاش آنهایی هم که مانند اخوان المسلمین و رژیم مطلقه فقه‌ای ایران و القاعده و داعش و غیره می‌کوشند تا اسلام تاریخی پیامبر اسلام را بدل به اسلام حکومتی بکنند باز محکوم به شکست خواهد بود - چراکه اسلام تاریخی پیامبر اسلام یک اسلام اجتماعی و جامعه‌سازانه و سیاسی است، نه اسلام حکومتی قدرت‌طلبانه داعش و نه اسلام فردی صوفیانه عبدالکریم سروش.

۱۱ - بزرگترین محصول پروسی شدن بعثت پیامبر اسلام ختمیت نبوت پیامبر اسلام می‌باشد که خود بسترساز اسلام تاریخی نیز شد.

۱۲ - ختمیت نبوت پیامبر اسلام مانند خود بعثت پیامبر اسلام یک موضوع پروسی بوده

نه موضعی و دستوری و این موضوع بزرگترین کشف علامه محمد اقبال لاهوری در طول تاریخ بیش از چهارده قرن اسلام تاریخی بوده است، چراکه از نظر محمد اقبال گرچه موضوع ختمیت نبوت پیامبر اسلام تنها در یک آیه قرآن مطرح شده است «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا - محمد پدر هیچکدام از شماها نیست او پیامبر خدا است و خاتم نبوت است و خداوند به همه چیز دانا است» (آیه ۴۰ - سوره احزاب) اما موضوع ختمیت نبوت پیامبر اسلام از نظر محمد اقبال یک پروسس بوده که در طول ۲۳ سال حیات نبوی پیامبر اسلام به موازات بعثت ۲۳ ساله پیامبر اسلام توسط حرکت نظری و عملی پیامبر اسلام در چارچوب قرآن و عمل پیامبر اسلام به انجام رسیده است.

۲ - چگونگی تبیین پروژۀ ختمیت نبوت پیامبر اسلام توسط علامه محمد اقبال لاهوری:

آنچنانکه قبلاً اشاره کردیم اقبال اولین متفکر و متکلم و فیلسوف و عارف و عالم تاریخ اسلام بود که به تبیین موضوع ختمیت نبوت پیامبر اسلام پرداخت آن هم نه در دایره تنگ اسلام فقهاتی، بلکه در دایره کلام اسلامی که پس از هزار سال تعطیلی دوباره توسط ولی الله دهلوی و علامه محمد اقبال بازسازی شد. اقبال پروژۀ تبیین ختمیت نبوت پیامبر اسلام را با این سؤال شروع کرد آیا موضوع ختمیت نبوت پیامبر اسلام یک دستور درون دینی توسط تنها آیه ۴۰ سوره احزاب بوده یا اینکه عالی‌ترین محصول و میوه شجره طیبه اسلام نبوی پیامبر اسلام در طول پروسس ۲۳ ساله بعثت پیامبر اسلام می‌باشد؟

پاسخی که محمد اقبال به این سؤال سترگ تاریخی داد بسترساز بزرگترین کشف محمد اقبال در چارچوب پروژۀ تبیین ختمیت نبوت پیامبر اسلام گردید، چراکه اقبال با صراحت مطرح کرد که ختمیت نبوت پیامبر اسلام:

اولاً یک دستور نبوی نبوده تا توسط یک آیه قرآن به پیامبر اسلام به صورت مکانیکی از پروسس ۲۳ ساله بعثت در سال‌های پایان عمرش در قضیه داستان زید و همسر او و

جوسازی و فضا سازی جامعه بر علیه پیامبر اسلام پس از ازدواج پیامبر با همسر زید مطرح شده باشد، ابلاغ شود. اقبال قبل از هر چیز در سرآغاز تبیین این پروژه مطرح کرد که ختمیت نبوت پیامبر اسلام در عرصه اسلام نبوی و اسلام تاریخی یک اصل است نه یک خبر و در راستای این کشف او بود که اعلام کرد ختمیت نبوت پیامبر اسلام یک محصول نهائی پروسس ۲۳ ساله بعثت پیامبر اسلام می باشد نه یک خبر و از همین جا بود که او اعلام کرد که این محصول نهائی شجره طیبه اسلام نبوی و اسلام تاریخی پیامبر اسلام یک شبه حاصل نشده است بلکه بالعکس در طول ۲۳ سال پروسس تکوین اسلام نبوی و اسلام تاریخی پا به پای تکوین این شجره طیبه و به موازات آن تکوین پیدا کرده است.

دوما در این رابطه بود که اقبال به کشف بزرگ دوم خود در خصوص پروژه تبیین ختمیت نبوت پیامبر اسلام دست پیدا کرد و آن اینکه ختمیت نبوت پیامبر اسلام یک پروسس بوده نه یک دستور و یک خبر، لذا از اینجا بود که سؤال تاریخی اقبال در رابطه با این سؤال مطرح گردید و آن اینکه اگر ختمیت نبوت پیامبر اسلام یک پروسس بوده نه یک دستور و خبر، چه عواملی در زمان بعثت پیامبر اسلام تکوین پیدا کرد که بستر ساز ختم نبوت پیامبر اسلام شد؟ البته قبل از اینکه اقبال به این سؤال پاسخ بدهد در رابطه با پاسخ به این سؤال به چند اصل به عنوان پیش فرض معتقد شد که عبارتند بودند از:

الف - موضوع اصل ختم نبوت پیامبر اسلام مربوط به بشریت و انسان به معنای عام کلمه می باشد نه عرب و جامعه مکه و مدینه، لذا در این رابطه بود که اقبال برای پاسخ به سؤال فوق کل وجود و هستی و انسان را به مطالعه کشید.

ب - از آنجائیکه گوهر نبوت از نظر اقبال وحی نبوی می باشد که دلالت بر انجام هدایت گری و هدفداری حیات و حرکت انسان می کند، اقبال موتور پروژه ختمیت نبوت پیامبر اسلام را در کادر وحی وجودی (نه منحصرأ وحی نبوی) که دلالت بر حیات و هدفداری کل وجود می کند در نظر گرفت.

ج - تکیه اقبال بر وحی عام و اعتقاد او به مضمون هدفداری و هدایت گری وحی عام در کل وجود بود که فرایند نهائی این هدایت گری از نظر اقبال وحی نبوی و در رأس آن ها وحی

نبوی پیامبر اسلام یعنی قرآن گردید.

نقش‌های کاهن و پاپا شکست	نقش قرآن تا در این عالم نشست
این کتابی نیست چیز دیگر است	فاش گویم آنچه در دل مضمهر است
جان چو دیگر شد جهان دیگر شود	چون به جان در رفت جان دیگر شود
زنده و پاینده و گویا است این	مثل حق پنهان و هم پیداست این
سرعت اندیشه پیدا کن چو برق	اندرو تقدیرهای غرب و شرق
هر چه از حاجت فزون داری بده	با مسلمان گفت جان بر کف بنه
اندکی با نور قرآنش نگر	آفریدی شرع و آئینی دگر
هم ز تقدیر حیات آگه شوی	از بم و زیر حیات آگه شوی
ساز قرآن را نواها باقی است	محفل ما بی می و بی ساقی است
آسمان دارد هزاران زخمه ور	زخمه ما بی اثر افتد اگر
از زمان و از مکان آمد غنی	ذکر حق از امتان آمد غنی
احتیاج روم و شام او را کجاست	ذکر حق از ذکر هر ذاکر جداست
پیش قومی دیگری بگذاردش	حق اگر از پیش ما بر داردش
هر زمان جانم بلرزد در بدن	از مسلمان دیده‌ام تقلید و ظن
آتش خود بر دل دیگر زند	ترسم از روزی که محرومش کنند

کلیات اقبال - جاوید نامه - ص ۳۱۷ - س ۱

این امر باعث گردیده است تا اقبال در پروژه تبیین ختمیت نبوت پیامبر اسلام موضوع وحی عام کل وجود و وحی خاص نبوی پیامبران الهی و وحی اخص نبوی پیامبر اسلام با پروسس کلان تکامل وجود در عرصه‌های طبیعی و اجتماعی به صورت گسست‌ناپذیر ببیند و لذا در این رابطه است که او عامل بسترساز پروژه ختمیت نبوت پیامبران توسط پیامبر اسلام را تکامل وجود و عبور پروسس تکامل وجود از فرایند طبیعی به فرایند اجتماعی و عبور تکامل اجتماعی انسان از فرایند غریزه به فرایند عقل برهانی استقرائی می‌داند و در این

رابطه است که اقبال می‌گوید:

«این اتصال وحی با ریشه وجود به هیچ وجه مخصوص آدمی نیست. شکل استعمال کلمه وحی در قرآن نشان می‌دهد که قرآن آن را خاصیتی از پروسه حیات می‌داند البته این هست که رابطه وحی با تکامل و حیات برحسب مراحل مختلف تکامل حیات متفاوت می‌باشد گیاهی که به آزادی در مکان رشد می‌کند. جانوری که برای انطباق با محیط تازه در پروسه حیات و تکامل دارای عضو تازه‌رئی می‌شود و انسانی که از اعماق درونی حیات خود، روشنی تازه‌رئی دریافت می‌کند همه نماینده مراتب مختلف وحی هستند که بنابر ضرورت‌های ظرف دریافت کننده وحی یا بنابر ضرورت‌های نوعی که این ظرف به آن تعلق دارد مراتب گوناگون وحی تکوین پیدا می‌کند و اما در خصوص مراتب وحی با انسان و اجتماع انسانی در دوران کودکی بشریت انرژی روانی چیزی را آشکار می‌سازد که من نام آن را خودآگاهی پیغمبرانه می‌گذارم که به وسیله آن در اندیشه فردی و انتخاب راه حیات و تکامل از طریق پیروی از دستورها و داوری‌ها و انتخاب‌ها و راه‌های عمل حاضر و آماده صرفه‌جویی شود. ولی با تولد عقل و ملکه نقادی حیات و تکامل به خاطر نفع خود تشکیل و نمو آن اشکال از خودآگاهی را که نیروی روانی در مرحله قدیم‌تر تکامل بشری به آن صورت جریان داشت متوقف می‌سازد. آدمی نخست در فرمان شهوت و غریزه است عقل استدلال کننده که تنها همان سبب تسلط انسان بر محیط است خود گرفتار تکامل و پیشرفت می‌شود و لذا چون عقل تولد یافت بایستی که آن را با جلوگیری از اشکال دیگر معرفت تقویت کنند شک نیست که جهان قدیم در زمانی که انسان در مقایسه با حال حاضر حالت بدوی داشت و کم و بیش تحت فرمان تلقین بود چند دستگاه بزرگ فلسفی ایجاد کرده بود ولی نباید فراموش کنیم که این دستگاه‌سازی در جهان قدیم کار اندیشه مجرد بوده که نمی‌توانسته است از طبقه بندی معتقدات مبهم و سنت‌ها آن سوتر رود و هیچ نقطه اتکائی در باره اوضاع عینی زندگی برای ما فراهم نمی‌آورد» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل روح فرهنگ و تمدن اسلامی - ص ۱۴۴ - ۱۴۵ - س ۱۹).

د - اقبال عامل تکوین عقل در پروسس تکامل اجتماعی بشر را از بستر غریزه انسان خود وحی نبوی پیامبران الهی و در رأس آن‌ها پیامبر اسلام می‌داند و در خصوص تولد عقل در دوران نبوت پیامبر اسلام که بستر ساز ختم نبوت پیامبران الهی گردیده، اقبال عامل اصلی

تکوین عقل در دوران حیات نبوی پیامبر اسلام را چند منبعی کردن منابع معرفتی بشر توسط قرآن می‌داند. از نظر اقبال تا قبل از دوران حیات نبوی پیامبر اسلام، بشریت در عرصه معرفتی و اپیستمولوژی تک منبعی بود تحول بزرگی که قرآن در عرصه اپیستمولوژی بشر بوجود آورد این بود که طبیعت و تاریخ را در کنار تک منبع معرفتی وحی قرار داد. بدین ترتیب بود که از نظر اقبال قرآن بستر ساز و عامل تولد عقل برهانی استقرائی بشر در پروسه حیات و تکامل وجود گردید و با تولد عقل برهانی استقرائی بشر بود که آنچنانکه اقبال می‌گوید نبوت به قطع خود فرمان داد.

ه - اقبال اولین کسی بود که موضوع ختم نبوت را در چارچوب موضوع تکامل وجود تبیین کرد. او عامل اصلی ختم نبوت پیامبر اسلام را در تولد عقل برهانی استقرائی انسان به وسیله چند منبعی کردن معرفت انسان توسط قرآن می‌داند، از نظر اقبال با تولد عقل برهانی استقرائی انسان توسط قرآن، دوران غریزه و دوران وحی به پایان رسید لذا در این رابطه است که اقبال می‌گوید:

«با تولد عقل برهانی استقرائی در پروسس حیات عاملی شد تا حیات در این مرحله به خاطر نفع خود تشکیل و نمو آن اشکال از خودآگاهی را که نیروی روانی در مرحله قدیم‌تر تکامل بشری به آن صورت جریان داشت متوقف سازد» (بازسازی فکر دینی - روح فرهنگ و تمدن اسلامی - ص ۱۴۵ - س ۱۰).

به عبارت دیگر از نظر اقبال این تکامل و تولد عقل برهانی استقرائی بود که پروسس حیات به درجهائی از شعور و تدبیر رسانید تا برای اصالت دادن به این عقل برهانی استقرائی انسان به قطع نبوت فرمان دهد و در این رابطه است که اقبال تولد عقل برهانی استقرائی انسان را که بستر ساز ختم نبوت می‌باشد، پایان تکامل پروسس حیات نمی‌داند بلکه بالعکس فرایندی نو در عرصه پروسس تکامل می‌داند که با تولد این عقل برهانی استقرائی، انسان جهت تکامل این عقل لازم گردید تا رابطه انسان با آسمان و وحی قطع شود.

«اندیشه ختمیت نبوت پیامبر اسلام نباید به این معنی گرفت که سرنوشت نهائی حیات جانشین شدن عقل برهانی استقرائی به جای غریزه است. چنین چیزی نه ممکن است و نه

مطلوب ارزش عقلانی. این اندیشه در آن است که در برابر تجربه باطنی وضع مستقل نقادانه‌ای ایجاد می‌کند و این امر با تولد این اعتقاد حاصل می‌شود که حجیت و اعتبار ادعای اشخاص به پیوستگی با فوق طبیعت داشتن در تاریخ بشری به پایان رسیده است این نوع اعتقاد نیروی روانشناختی است که رشد و نمو چنین شخصیت‌ها را متوقف می‌سازد» (باز سازی فکر دینی در اسلام - روح فرهنگ و تمدن اسلامی - ص ۱۴۶ - س ۱۶).

بنابراین از نظر اقبال قرآن دارای یک قالب و یک محتوای می‌باشد که قالب قرآن همان گویای وحی نبوی می‌باشد که اقبال معتقد است که وحی نبوی در ادامه غریزه می‌باشد و وابسته به دوران کهن است اما از نظر محتوای، چون قرآن توسط ایجاد تعدد منابع معرفتی بستر ساز عقل و تکامل مستمر این عقل انسانی می‌شود این امر باعث می‌گردد که قرآن و پیامبر اسلام وابسته به دنیای نو بشوند لذا در این رابطه اقبال معتقد است که پیامبر اسلام بین دنیای نو و کهنه قرار گرفته است.

«پیامبر اسلام میان جهان قدیم و جهان جدید ایستاده است تا آنجا که به منبع وحی او مربوط می‌شود او به جهان قدیم تعلق دارد و آنجا که پای محتوای وحی او در کار می‌آید او متعلق به جهان جدید است چرا که پروسس حیات در قرآن و وحی پیامبر اسلام منابع دیگری از معرفت را اکتشاف می‌کند که شایسته خط سیر جدید آن است. ظهور و ولادت اسلام که آرزومندم چنانکه دلخواه شما است برای شما مجسم کنم همراه با ظهور ولادت عقل برهانی استقرائی گردید. رسالت با ظهور اسلام در نتیجه اکتشاف ضرورت پایان یافتن خود رسالت به حد کمال می‌رسد و این خود مستلزم دریافت هوشمندانه این امر است که پروسس حیات نمی‌تواند پیوسته در مرحله کودکی و رهبری شدن از خارج باقی بماند. الغای کاهنی و سلطنت میراثی در اسلام توجه دائمی به عقل و تجربه در قرآن و اهمیتی که این کتاب مبین به طبیعت و تاریخ به عنوان منابع معرفت بشری می‌دهد همه سیمای مختلف اندیشه واحد ختم دوره رسالت است» (بازسازی فکر دینی در اسلام - روح فرهنگ و تمدن اسلامی - ص ۱۴۵ - س ۲۲).

۳ - قرآن و قصه ختمیت نبوت پیامبر اسلام از نگاه اقبال:

گرچه در کل آیات قرآن به جز آیه ۴۰ سوره احزاب که می‌فرماید «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا - محمد پدر هیچکدام از شما نمی‌باشد او رسول خدا است و خاتم انبیاء الهی است و خداوند بر همه چیز آگاه می‌باشد»، آیه‌ائی نداریم که به صراحت اعلام ختم نبوت پیامبر اسلام کرده باشد، تنها در همین یک آیه قرآن است که قرآن به صراحت پس از اینکه موضوع اعلام رسالت پیامبر اسلام می‌کند، نبوت پیامبر اسلام را خاتم نبوت انبیاء الهی می‌داند. سوالی که در این رابطه مطرح می‌شود اینکه اگر ختمیت نبوت آنچنان اهمیتی دارد که علامه محمد اقبال آن را تبیین می‌کند، پس چرا در کل آیات قرآن فقط در یک آیه به آن اشاره می‌شود؟

برای پاسخ به این سؤال باید توجه داشتیم که قرآن آنچنانکه علامه محمد اقبال لاهوری می‌گوید به ختم نبوت پیامبر اسلام به عنوان یک پروژه وجودی نگاه می‌کند نه آنچنانکه اسلام فقهاتی و اسلام روایتی می‌گویند به عنوان یک موضوع فقهی، لذا در این رابطه است که قرآن در بستر پروسس تکامل وجود و خلقت و پیدایش عقل انسان به تبیین سه اصل توحید و قیامت و نبوت می‌پردازد. از نظر قرآن طبیعت، هستی، وجود، انسان، اجتماع و تاریخ در پیوند ارگانیک با هم و به عنوان یک پروسس دیالکتیکی نمایشگاه تبیین کننده سه اصل توحید و نبوت و قیامت می‌باشد، چراکه نخستین مشخصه شدن دیالکتیکی طبیعت و انسان و جامعه و تاریخ از نظر قرآن اصل تکامل و هدفداری این تکامل در بستر انطباق با محیط و هدایت‌گری غریزه و هدایت‌گری از برون توسط انبیاء و هدایت‌گری از درون توسط عقل برهانی استقرائی می‌باشد که قرآن این شدن دیالکتیکی وجود را به صورت صیوررت «الی الله» مطرح می‌کند و این هدفداری تکامل به صورت حرکت «الی الله» تبیین می‌نماید.

«وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ - آنچه در آسمان و زمین هست با اختیار و بی اختیار در نهایت بازگشتش به سوی الله می‌باشد» (سوره آل عمران - آیه ۸۳) و

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ - از خدا آمده‌ایم و به سوی خدا باز می‌گردیم» (سوره بقره - آیه

«كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» - هر حرکتی که به سمت الله نباشد نابود شدنی است حکم از آن پروردگار است و باز گشت همه وجود به سمت اوست» (سوره قصص - آیه ۸۸)

«إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ» - بازگشت حرکت وجود و انسان به سوی پروردگار می‌باشد» (سوره علق - آیه ۸)

«أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ» - جهت شدن همه وجود به سمت الله می‌باشد» (سوره شوری - آیه ۵۳)

«وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ» - تمام وجود شدنی به سمت الله دارند» (سوره مائده - آیه ۱۸)

به همین دلیل است که قرآن موضوع قیامت را با ترم معاد که بازگشت به اول باشد مطرح نمی‌کند، چراکه در معاد تکامل و هدفداری به نمایش در نمی‌آید، اصطلاح معاد بعداً توسط اسلام روایتی وارد دیسکورس اسلامی شد قرآن موضوع قیامت و توحید و نبوت را در چارچوب حرکت و تکامل و شدن مطرح می‌کند.

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» - آیا اینچنین می‌اندیشید و حساب می‌کنید که خلقت شما عبث و بیهوده بوده و شما در نهایت به سوی ما باز نمی‌گردید» (سوره مومنون - آیه ۱۱۵)

بنابراین اقبال موضوع پروژه ختمیت نبوت پیامبر اسلام را به صورت استحالهدایت‌گری از وحی نبوی برونی به سمت عقل برهانی استقرائی درونی انسان تبیین می‌کند.

«ظهور و ولادت عقل برهانی استقرائی در بستر رسالت یا ظهور اسلام عامل ضرورت پایان یافتن خود رسالت می‌شود و این خود مستلزم دریافت هوشمندانه این امر است که پروسس حیات و تکامل نمی‌تواند پیوسته در مرحله کودکی و رهبری شدن از خارج باقی بماند» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل روح فرهنگ و تمدن اسلامی - ص ۱۴۶ - س ۴).

به عبارت دیگر از نظر محمد اقبال با تبدیل هدایت‌گری از برون به هدایت‌گری از درون در انسان، بستر ختم نبوت پیامبر اسلام تکمیل می‌گردد و در این رابطه است که اقبال می‌گوید

با تولد عقل برهانی استقرائی این کمال نبوت بود که به ختم و قطع خود بر بشر فرمان داد و در همین رابطه است که پروژه ختمیت نبوت پیامبر اسلام در قرآن در بستر تکوین پروژه ولادت عقل برهانی استقرائی در انسان قابل تبیین می‌باشد که از نظر اقبال عامل تکوین و ولادت عقل برهانی استقرائی انسان توسط وحی نبوی و قرآن به وسیله چند منبعی شدن معرفت انسان در بستر اپیستمولوژی بوده است، چراکه تا قبل از قرآن تنها منبع معرفت و شناخت انسان منبع وحی نبوی بود که از بیرون از انسان به هدایت‌گری حرکت انسان و جامعه انسانی می‌پرداخت. بزرگترین انقلابی که قرآن در عرصه اپیستمولوژی ایجاد کرد این بود که طبیعت و تاریخ را به عنوان منبع شناخت و معرفت انسان در کنار همان تنها منبع معرفتی بشر یعنی وحی نبوی قرار داد که خود این امر باعث گردید تا عقل برهانی استقرائی در انسان متولد بشود و تولد این عقل باعث گردید تا هدایت‌گری حرکت انسان و جامعه انسان از صورت برونی که شکل رسالت انبیاء الهی داشت به شکل درونی یعنی تحت سلطه عقل انسان درآید.

«توجه دایمی به عقل و تجربه در قرآن و اهمیتی که این کتاب مبین به طبیعت و تاریخ به عنوان منابع معرفت بشری می‌دهد. همه سیماهای مختلف اندیشه واحد ختم دوره رسالت است قرآن انفس یا خود و آفاق یا جهان را منابع علم و معرفت می‌داند. یعنی از نظر قرآن خداوند نشانه‌های خود را هم در تجربه درونی آشکار می‌سازد و هم در تجربه بیرونی و وظیفه آدمی آن است که معرفت بخشی همه سیماهای تجربه را در معرض قضاوت قرار دهد» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل روح فرهنگ و تمدن اسلامی - ص ۱۴۶ - س ۸).

البته هر چند شیخ مرتضی مطهری در مقدمه جلد پنجم «اصول فلسفه رئالیسم» می‌کوشد که این اندیشه اقبال در باب ختم نبوت با عنوان ختم دیانت رد کند و تبیین فقهی خودش از ختم نبوت جایگزین تبیین کلامی اقبال بکند، اقبال پیشاپیش در رد اینگونه قضاوت‌های قشری و پوزیتیویستی و فقهاتی امثال شیخ مرتضی مطهری نقش قرآن را از بعد از ولادت عقل برهانی استقرائی در انسان هدایت‌گری، عقل انسان می‌داند؛ بنابراین از نظر علامه محمد اقبال ختم نبوت و قطع وحی نبوی به معنای بی‌نیازی انسان از دین و قرآن و وحی نبوی نیست چراکه اقبال معتقد است که قرآن دارای یک قالب و یک محتوا می‌باشد، قالب قرآن

وحی نبوی است که مربوط به دوران کهن تاریخ انسان بوده که انسان به صورت برونی از طریق انبیاء الهی و وحی نبوی هدایت می‌شده است که این قالب وحی توسط پروژه ختمیت نبوت پیامبر اسلام پایان یافته است و دیگر بعد از پیامبر اسلام توسط عقل برهانی استقرائی در انسان، انسان از بیرون با وحی نبوی هدایت نخواهد شد و اما محتوای قرآن از نظر اقبال یک محتوای اپیستمولوژیک و معرفت‌شناسانه جهت ارائه متدولوژی و روش به عقل انسان می‌باشد که همیشه زنده است و همیشه بشر به آن نیازمند می‌باشد و این موضوع همان اصلی است که شیخ مرتضی مطهری در نقد اندیشه اقبال توان فهم آن را ندارد و قصه ختمیت نبوت اقبال را تحت عنوان قصه ختمیت دیانت مطرح می‌کند.

«اندیشه خاتمت را نباید به این معنی گرفت که سرنوشت نهائی حیات و هدفداری جانشین شدن عقل به جای غریزه است. چنین چیزی نه ممکن است و نه مطلوب. ارزش عقلانی ختمیت نبوت در آن است که در برابر تجربه باطنی وضع مستقل نقادانه‌ای برای عقل انسان ایجاد می‌کند» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل روح فرهنگ و تمدن اسلامی - ص ۱۴۶ - س ۱۵).

و در همین رابطه است که اقبال پروژه ختمیت نبوت پیامبر اسلام را بسترساز پروژه ختمیت ولایت پیامبر اسلام می‌داند و معتقد می‌شود که با ختم نبوت پیامبر اسلام نه تنها دیگر وحی نبوی یا هدایت‌گری برونی و ارسال پیامبر قطع می‌شود مهم‌تر از آن با جایگزین شدن عقل برهانی استقرائی انسان به جای اصل ولایت پیامبر اسلام، خود ولایت پیامبر اسلام هم ختم می‌گردد چراکه از نظر اقبال معنی ولایت پیامبر الهی تکیه پیامبر بر شخصیت و تجربه خود به جای دلیل آوردن برای مدعای خود می‌باشد؛ یعنی پیامبر به مردم می‌گوید چون این من بوده‌ام که توسط تجربه نبوی چنین موضوعی را تجربه کرده‌ام بر شما واجب است که آن را بپذیرید و از من دلیلی نخواهید، اقبال مدعی است که با تولد عقل برهانی استقرائی در انسان توسط قرآن موضوع ولایت پیامبر اسلام هم تمام شده است و بعد از پیامبر اسلام هیچکس حق ندارد بگوید به خاطر ولایت بدون دلیل، این حرف من را قبول کنید بلکه همه مسلمانان موظفند از بعد از وفات پیامبر اسلام توسط نقل نقادانه خود حرف‌های دیگران را یا تجربه‌های درونی و برونی دیگران در بستر ارائه دلیل قبول کنند.

«ارزش عقلانی این اندیشه در آن است که در برابر تجربه باطنی وضع مستقل نقادانه‌ای

ایجاد می‌کند و این امر با تولد این اعتقاد حاصل می‌شود که حجیت و اعتبار ادعای اشخاص به پیوستگی با فوق طبیعت داشتن در تاریخ بشری به پایان رسیده است. این اعتقاد نیروی روانشناختی است که رشد و نمو چنین شخصیت‌ها را متوقف می‌سازد. کار این اندیشه آن است که در برابر ما چشم انداز تازه‌ائی از معرفت در میدان تجربه درونی می‌گشاید. این کار نیمی از شعار مسلمانی است و به کار نیم دیگر آن می‌ماند که با برهنه کردن نیروی طبیعی از لباس خالقیتی که فرهنگ‌های کهن بر آن پوشانده بودند اسلام روح مشاهده از روی نقادی در تجربه خارجی را ایجاد کرده و آن را پرورش داده است. بنابراین به تجربه باطنی و عارفانه هر اندازه هم که غیر عادی و غیر متعارفی باشد اکنون باید به چشم یک تجربه کاملاً طبیعی نظر شود و مانند سیماهای دیگر تجربه بشری نقادانه مورد بحث و تحلیل قرار گیرد» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل روح فرهنگ و تمدن اسلامی - ص ۱۴۶ - س ۱۸).

در همین رابطه است که اقبال موضوع ختم نبوت و ختم ولایت پیامبر اسلام را به عرصه معرفت‌شناسانه و اپیستمولوژی می‌کشد و معتقد می‌گردد که با ختم نبوت و ختم ولایت پیامبر اسلام، تمامی معرفت‌های انسان صورت معرفت بشری و زمینی دارد و باید همراه با دلیل نقادانه عقل برهانی استقرائی انسان باشد و هیچ معرفتی از انسان از بعد از وفات پیامبر اسلام به دلیل اینکه منبع آن مقدس است، نمی‌توان غیر بشری و مقدس تصور کرد حتی آنچنانکه اقبال مثال می‌زند اگر این معرفت عرفانی و دینی باشد باید با این معرفت‌های دینی و معرفت‌های عرفانی هم مانند دیگر معرفت‌های بشری به صورت بشری و زمینی برخورد کنیم.

«بنابراین به تجربه باطنی و عارفانه هر اندازه هم که غیر عادی و غیر متعارف باشد اکنون باید به چشم یک تجربه کاملاً طبیعی نظر شود و مانند سیماهای دیگر تجربه بشری نقادانه مورد بحث و تحلیل قرار گیرد» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل روح فرهنگ و تمدن اسلامی - ص ۱۴۷ - س ۵).

البته قبل از اقبال اولین کسی که به لحاظ معرفت‌شناسی موضوع ختم نبوت را مورد ارزیابی قرار داد، عبدالرحمن بن خلدون تونسوی در کتاب «مقدمه تاریخ» در قرن هشتم هجری بود که علامه اقبال به این موضوع در کتاب «بازسازی فکر دینی» اعتراف می‌کند و مدعی

است که موضوع بشری شدن و زمینی شدن معرفت دینی و معرفت عرفانی از بعد از وفات پیامبر اسلام به دلیل دو پروژه ختمیت نبوت و ختمیت ولایت اصلی بوده که او یعنی اقبال از ابن خلدون وام گرفته است.

«در ضمن این مطلب را باید پذیرفت که ابن خلدون تنها مسلمانی است که با روحی کاملاً علمی به این مطلب توجه کرده است» (باز سازی فکر دینی در اسلام - روح فرهنگ و تمدن اسلامی - ص ۱۴۷ - س ۹).

«نخستین مسلمانی که معنی و ارزش عمل پیامبر اسلام را شناخت. ابن خلدون بود که با روح نقادتری به محتوی خودآگاهی باطنی نزدیک شد و تقریباً به همان چیزی رسید که اکنون با فرضیه خودهای ناخودآگاه بیان می‌شود» (ص ۲۲ - فصل معرفت و تجربه دینی - س ۱۸).

بنابراین قرآن تبیین قصه ختمیت پیامبر اسلام را تنها با آیه ۴۰ سوره احزاب که همین یک آیه در کل قرآن می‌باشد که اصل ختمیت نبوت پیامبر اسلام را مطرح می‌کند، تبیین نمی‌کند بلکه تمامی آیاتی که در خصوص تحول و تکامل معرفت‌شناسانه انسان و تکامل و تطور جامعه و تاریخ انسان می‌باشد در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد.

ماحصل آنچه که در این قسمت مطرح کردیم اینک:

۱ - از نظر علامه محمد اقبال لاهوری ولادت عقل برهانی استقرائی توسط تکثر منابع معرفتی انسان توسط قرآن، بسترساز اصلی پروژه ختمیت نبوت پیامبر اسلام می‌باشد.

«تجربه درونی تنها یک منبع معرفت بشری است به مدلول قرآن. دو منبع دیگر معرفت برای بشر است که یکی از آن دو، تاریخ است و دیگری عالم طبیعت و با کاوش در این دو منبع معرفت است که روح اسلام به بهترین صورت آشکار می‌شود. قرآن آیات و نشانه‌های حقیقت نهائی را در خورشید و ماه و دراز شدن سایه و پی هم آمدن شب و روز و گوناگونی زبان‌ها و جانشین شدن روزهای خوشبختی و بدبختی به جای یکدیگر در میان مردم یعنی سراسر طبیعت بدان صورت که به وسیله ادراک حسی بشری متجلی می‌شود می‌داند و وظیفه مسلمان آن است که در

باره این آیات بیندیشد و همچون کور و کرسرسری از برابر آن‌ها نگذرد» (بازسازی فکر دینی در اسلام - روح فرهنگ و تمدن اسلامی - ص ۱۴۷ - س ۱۲).

۲- از نظر علامه محمد اقبال لاهوری پروژه ختمیت نبوت یک موضوع کلامی می‌باشد و اگر مانند اسلام فقه‌ای حوزه یا اسلام روایتی در طول بیش از هزار سال گذشته پروژه ختمیت نبوت پیامبر اسلام را محصور به فقه و فقهت و شریعت بکنیم این امر جفای به اصل و پروژه ختمیت نبوت پیامبر اسلام می‌باشد، لذا در کادر علم کلام است که اقبال معتقد است که وظیفه علم کلام برعکس علم فقه تبیین عقلانی و تئوریک کردن یا کشف عقلانیت و تئوری کردن از پروژه ختم نبوت پیامبر اسلام می‌باشد. در این رابطه است که اقبال گوهر نبوت پیامبر اسلام در پروژه ختمیت نبوت پیامبر می‌داند، آنچنانکه اقبال گوهر پروژه ختمیت نبوت پیامبر اسلام در ولادت را عقل برهانی استقرائی بشریت توسط قرآن می‌داند و عامل ولادت عقل برهانی استقرائی بشریت توسط قرآن چند منبعی کردن منابع معرفتی بشریت می‌داند که تا قبل از قرآن بشریت به صورت تک منبعی که همان وحی نبوی بود کسب معرفت می‌کرد، ولی مهم‌تر از همه در تبیین کلامی اقبال از نبوت پیامبران الهی، اقبال به همان دلیلی که گوهر نبوت پیامبر اسلام را در پروژه ختمیت نبوت پیامبر اسلام تبیین می‌کند گوهر نبوت پیامبران الهی را در اصل تکامل و حیات و هدفداری این پروسس تکامل وجود می‌داند.

«قرآن جهان را در اصل خود بالان و نامحدود و قابل افزایش می‌داند» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل روح فرهنگ و تمدن اسلامی - ص ۱۴۸ - س ۱).

«کلمه وحی در قرآن نشان می‌دهد که این کتاب وحی را خاصیتی از پروسس تکامل حیات در وجود و هستی می‌داند و البته این هست که خصوصیت و شکل وحی برحسب مراحل مختلف تکامل پروسس حیات متفاوت است. گیاهی که به آزادی در مکان رشد می‌کند. جانوری که بر پایه انطباق با محیط دارای عضو تازه‌ائی شده است و انسانی که از اعماق درونی حیات در وجود خود روشنی تازه‌ائی در چارچوب جریه باطنی دریافت می‌کند همه نماینده حالات مختلف وحی در بستر پروسس حیات و هدفداری تکامل می‌باشد که بنابر ضرورت‌های ظرف موجود پذیرای هدایت‌گری وحی شده‌اند و یا بنابر ضرورت‌های نوعی که این ظرف در پروسس حیات و هدفداری

تکامل به آن تعلق دارد اشکال گوناگون وحی را حاصل می‌شوند» (ص ۱۴۵ - س ۱) و به همین دلیل قرآن در آیه ۱۲ سوره فصلت موضوع وحی را تمام وجود قرار می‌دهد.

«وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا...» - و وحی شد بر همه پدیده‌های وجود هدایت‌گری حرکت آن‌ها» و در آیه ۶۸ و ۶۹ سوره نحل قرآن هدایت‌گری حرکت زنبور عسل را به صورت وحی بر زنبور عسل مطرح می‌کند.

«وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ - ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلًّا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» - و وحی نمود پروردگار تو بر زنبور عسل که برگریزد از کوه‌ها و از درختان و از بناها خانه‌ای - و بخورید از همه میوه‌ها و حرکت کنید در پروسس حیات و تکامل پروردگارت لذا از شکم‌های آن‌ها با هدایت‌گری وحی شرابی با رنگ‌های مختلف برون می‌شود که شفای مردم در آن است البته در این موضوع برای اهل تفکر و اندیشه ایهائی می‌باشد تا به آن فکر کنند.»

«يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا - بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا» - پروردگار تو در قیامت به زمین وحی می‌کند تا زمین سخن بگوید از اخبار حوادثی که در دنیا در آن رخ داده است» (آیه ۴ و ۵ - سوره زلزله).

«وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مَوْسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ» - و ما بر مادر موسی وحی کردیم که موسی را شیر ده و آن زمانی که از فرعون بر کودکت بیمناک شدی کودکت را در دریا بیفکن و نترس و اندوهگین مشو ما موسی را به تو بر می‌گردانیم و او را از پیامبران الهی قرار می‌دهیم» (آیه ۷ - سوره قصص).

۳ - اقبال مکانیزم کسب وحی نبوی پیامبر اسلام را در چارچوب تجربه درونی و باطنی پیامبر اسلام تبیین می‌نماید نه به صورت مکانیکی توسط ملائکه منفک از پیامبر و لذا از آنجائیکه اقبال هم وحی نبوی پیامبر اسلام را در چارچوب پروسس حیات و هدفداری تکامل وجود تبیین می‌نماید و هم کسب وحی نبوی پیامبر اسلام را از طریق پراکسیس یا معراج وجودی و باطنی پیامبر اسلام تبیین می‌نماید، این امر باعث می‌گردد که از نظر اقبال قرآن

یا وحی نبوی پیامبر اسلام محصول تجربه باطنی یا پراکسیس وجودی یا معراج لیل القدر پیامبر اسلام باشد نه پکیجی که از طریق ملائکه منفک از پیامبر اسلام از بالا برای او به صورت مکانیکی ارسال شده باشد.

«پیغمبری را می‌توان همچون نوعی از خودآگاهی باطنی تعریف کرد که در آن تجربه باطنی و نبوی تمایل به آن دارد که از حدود خود لبریز شود و در پی یافتن فرصت‌هایی است که نیروی پروسس تکامل اجتماعی را از نو تبیین نماید یا شکل تازه‌ائی به این پروسس بدهد زیرا در شخصیت پیامبر به علت تجربه باطنی و وجودی نبوی، مرکز محدود حیات درونی پیامبر متصل به حیات نامحدود وجود می‌شود تنها به این قصد که بار دیگر با نیروی تازه ظاهر شود و کهنه را براندازد و خط سیر جدید پروسه حیات و تکامل را آشکار سازد. این اتصال با ریشه وجود فقط مخصوص پیامبر و انسان نیست تمامی هستی در این پیوند حرکت می‌کنند» (بازسازی فکر دینی - فصل روح فرهنگ و تمدن اسلامی - ص ۱۴۴ - س ۱۵).

«تجربه باطنی عرفا از لحاظ کیفیت تفاوتی با تجربه باطنی و وجودی پیامبران الهی ندارد» (ص ۱۴۶ - س ۱۱).

«بنابراین تجربه باطنی پیامبرانه و عارفانه هر اندازه هم که غیر عادی و غیر متعارف باشد باید به چشم یک تجربه کاملاً طبیعی نظر شود و مانند سیماهای دیگر تجربه بشری نقادانه مورد بحث و خلیل قرار گیرد این مطلب از وضع پیامبر اسلام در برابر تجربه روانی ابن صیاد آشکار می‌شود» (ص ۱۴۷ - س ۵).

«پیغمبر اسلام نخستین مشاهده کننده نقاد نودهای باطنی بود. بخاری و دیگر محدثان گزارش مفصل توجه آن حضرت را به جوانی یهودی به نام ابن صیاد که مبتلا به بیماری روانی بود و حالت خلسه آمیز او مورد عنایت آن حضرت بود. پیامبر اسلام وی را آزمود و از وی چیزهایی پرسید و در اوضاع و احوال گوناگون او جويا شد. یک بار پیامبر اسلام پشت درختی پنهان شد تا سخنانی را که آن جوان در حال بیخودی با خود می‌گوید بشنود ولی مادر آن جوان به فرزند خود آمدن پیامبر اسلام را خبر داد با شنیدن این سخن آن پسر از وضع و حالتی که در آن فرو رفته بود بیرون آمد و حضرت چنین فرمود: اگر وی را به حال خود گذاشته بودی شاید وضع روشن می‌شد» (بازسازی

فکر دینی در اسلام - فصل معرفت و تجربه دینی - ص ۲۱ و ۲۲ - س ۲۰).

۴ - اقبال معتقد است که هر چند به لحاظ کیفیت و مکانیزم تجربه وجودی و باطنی پیامبران با عرفا یکسان است اما به لحاظ محتوی و فونکسیون بین تجربه عرفا و تجربه باطنی و نبوی پیامبر اسلام تفاوت کیفی وجود دارد.

«حضرت محمد به معراج رفت و بازگشت. یکی از شیوخ بزرگ طریقت عبدالقدوس گنگهی را کلامی است بدین مضمون: سوگند به خدا که اگر من به آن نقطه رسیده بودم هرگز به زمین باز نمی‌گشتم. شاید در سراسر ادبیات صوفیانه نتوان چند کلمه معدود را پیدا کرد که در یک جمله اختلاف روانشناختی میان دو نوع خودآگاهی پیغمبرانه و صوفیانه را به این خوبی آشکار سازد. مرد صوفی یا عارف نمی‌خواهد که پس از آرامش و اطمینانی که با تجربه باطنی خود پیدا می‌کند به زندگی این جهانی و جامعه باز گردد و تازه در آن هنگام که بنا بر ضرورت باز برمی‌گردد. بازگشت او به جامعه برای تمام بشریت سود چندانی ندارد ولی برعکس بازگشت پیغمبر جنبه خلاقیت و ثمر بخشی دارد چرا که پیامبر باز می‌گردد و در جریان زمان وارد می‌شود به این قصد که جریان تاریخ را تحت ضبط درآورد و از این راه، جهان تازه‌ائی از کمال مطلوب‌ها خلق کند. برای مرد عارف و صوفی آرامش حاصل از تجربه باطنی مرحله‌ائی نهائی است اما برعکس برای پیامبر بیدار شدن نیروی روانشناختی او است که جهان را تکان می‌دهد و این نیروها چنان حساب شده است که کاملاً جهان بشری را تغییر می‌دهد. در پیغمبر آرزوی اینکه ببیند تجربه دینی به صورت یک نیروی جهانی زنده درآمده است به حد اعلی وجود دارد. به این ترتیب بازگشت او به جامعه نوعی از آزمون عملی ارزش تجربه دینی او به شمار می‌رود. پیامبر در فعل خلاق خود هم در باره خود داوری می‌کند و هم در باره جهان واقعیت‌های عینی که می‌کوشد تا به خود در آن جنبه عینیت بدهد لذا پیامبر با نفوذ کردن در آنچه که نفوذ ناپذیر است خود را برای خود باز می‌یابد. همچنین پیامبر در برابر تاریخ هم نقاب از چهره خود برمی‌دارد؛ بنابراین راه دیگری برای داوری کردن در ارزش تجربه دینی یک پیغمبر آزمون انواع انسانیتی است که ایجاد کرده و نیز توجه به آن جهان فرهنگ و تمدنی است که از رسالت وی برخاسته است» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل روح فرهنگ و تمدن اسلامی - ص ۱۴۳ - س ۱).

۵ - محمد اقبال هدایت‌گری جامعه بشریت را در چتر تجربه نبوی پیامبران الهی به دو دوره

تقسیم می‌کند:

نخست دوران غریزه بشر که علاوه بر اینکه بشر در کسب معرفت تک منبعی بود، به علت غلبه شهوت و غریزه بر بشریت وحی و هدایت‌گری توسط پیامبران نسبت به جامعه بشری صورت برونی داشت.

اما در مرحله دوم به علت تولد عقل برهانی استقرائی در بشر از آنجائیکه هدایت‌گری پیامبران از کانال عقل برهانی استقرائی انجام می‌گیرد، در نتیجه این هدایت‌گری پیامبران برعکس مرحله اول صورت درونی دارد. به همین دلیل اقبال در مقایسه بین هدایت‌گری پیامبر اسلام با دیگر انبیاء الهی هدایت‌گری پیامبر اسلام را صورت درونی می‌دهد و آن را با اصطلاح جهان جدید یاد می‌کند در صورتی که هدایت‌گری پیامبران ماقبل پیامبر اسلام به علت اینکه صورت برونی داشته‌اند مربوط به جهان قدیم و کهن می‌داند و باز در این رابطه است که اقبال پیامبر اسلام را سر پل انتقال بین جهان قدیم و جهان جدید می‌داند، چراکه از نظر اقبال تجربه دینی پیامبر اسلام - که همین قرآنی می‌باشد که امروز در دست ما قرار دارد - از یک طرف به علت اینکه مانند تجارب دینی پیامبران ماقبل او به منبع وحی مربوط می‌شد، مربوط به جهان کهن است اما از آنجائیکه خود این پیام و تجربه دینی توسط کثرت منبع معرفتی انسان باعث تولد عقل برهانی استقرائی و هدایت‌گری بعدی آن می‌شود مربوط به جهان جدید است.

«آدمی نخست در فرمان شهوت و غریزه است. عقل استدلال‌گر که تنها عاملی است که باعث تسلط انسان بر محیط می‌شود خود محصول تکامل و پیشرفتی بوده که بعداً برای انسان حاصل شده است. لذا چون عقل استدلال‌گر انسان تولد یافت بایستی که آن را با جلوگیری از اشکال دیگر معرفت تقویت کنند شک نیست که جهان قدیم زمانی بوده که انسان در مقایسه با حال حاضر حالت بدوی داشته است و کمابیش تحت فرمان تلقین بوده است و تنها در این زمان در یونان قدیم چند دستگاه بزرگ فلسفی ایجاد کرده است. ولی نباید فراموش کنیم که این دستگاه‌سازی در جهان قدیم کار اندیشه مجرد بوده که نمی‌توانسته است از طبقه بندی معتقدات دینی مبهم و سنت‌ها آن سوتر رود و هیچ نقطه اتکائی در باره اوضاع عینی حیات و زندگی برای ما فراهم کند. پس چون به مسئله از این لحاظ نظر شود باید گفت که چنان می‌نماید

که پیامبر اسلام میان جهان قدیم و جهان جدید ایستاده است چراکه تا آنجا که به منبع وحی مربوط می‌شود به جهان قدیم تعلق دارد و آنجا که پای محتوای وحی در کار می‌آید متعلق به جهان جدید است» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل روح فرهنگ و تمدن اسلامی - ص ۱۴۵ - س ۱۲).

۶ - بنابراین از نظر اقبال گوهر نبوت و پیامبری وحی است و گوهر وحی هدایت‌گری در بستر پیروسی تکامل و حرکت است و گوهر نبوت پیامبر اسلام، ختمیت نبوت آن حضرت می‌باشد و گوهر ختمیت نبوت پیامبر اسلام تولد عقل برهانی استدلال‌گر در انسان می‌باشد، لذا در این رابطه است که اقبال عقل استدلال‌گر تولد یافته در عصر پیامبر اسلام در بستر آیات قرآن را ضد عقل مجرداندیش و کلی‌نگر فلسفی دوران یونان قدیم ارسطویی و افلاطونی می‌داند.

«روح قرآن اصولاً ضد تعلیمات یونانی است زیرا محتوی و روح قرآن به امور عینی توجه دارد. در صورتی که فلسفه یونانی به امور نظری می‌پردازد و از حقایق عینی غفلت می‌ورزد» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل روح فرهنگ و تمدن اسلامی - ص ۱۴۸ - س ۴).

۷ - از آنجائی که محمد اقبال جنس وحی پیامبران الهی و پیامبر اسلام را تجربه دینی و تجربه باطنی و تجربه نبوی پیامبر اسلام می‌داند نه پکیجی که از بیرون به صورت آماده و تکوین یافته از خارج وجود پیامبر، تحویل پیامبر اسلام شده باشد این امر باعث می‌گردد که خود همین تجربی بودن وحی نبوی یا قرآن پیامبر اسلام یکی از عوامل تولد اسلام تاریخی بشود چراکه اصلی‌ترین مشخصه اسلام تاریخی، تکامل اسلام پس از وفات پیامبر اسلام می‌باشد که این اصل تکامل‌پذیری اسلام تاریخی ریشه در همان تجربی بودن وحی نبوی پیامبر اسلام دارد زیرا هر جا که سخن از تجربه داریم تنها می‌توانیم سخن از تکامل تجربه بکنیم.

به عبارت دیگر امر غیر تجربی و مجرد و مکانیکی اصلاً تکامل‌پذیر نمی‌باشد لذا در این رابطه است که اقبال در بستر پیروسی تکامل هدفدار وجود به وحی نبوی پیامبر اسلام و تجربی بودن می‌رسد نه بالعکس، یعنی از پیروسی تکامل وجود و هدفداری آن به اصل تجربی بودن وحی نبوی پیامبر اسلام و قرآن می‌رسد و در چارچوب این تجربی دیدن وحی

نبوی پیامبر اسلام است که اقبال موضوع تکامل قرآن و تجربه نبوی برایش مطرح می‌شود، چراکه اقبال به این اصل ایمان دارد که در عرصه حیات اجتماعی و انسانی و تاریخی تنها آنچه که تجربی باشد تکامل‌پذیر است و از اینجا است که اقبال به موتور این تکامل تجربه نبوی پیامبر اسلام که همان تولد عقل برهانی استقرائی می‌باشد، دست پیدا می‌کند و در چارچوب عقل استدلال‌گر است که برای اقبال موضوع تکامل اسلام تاریخی و قرآن و تجربه نبوی پیامبر قابل تبیین می‌باشد و از اینجا است که اقبال بین تجربه دینی پیامبر اسلام و تجربه باطنی صوفیه و عرفا فرق می‌گذارد، چراکه اقبال از تجربه درونی و باطنی پیامبر اسلام که همان وحی نبوی یا قرآن است به تجربه بیرونی پیامبر می‌رسد که همان جامعه سازی و تکوین مدینه النبی توسط پیامبر اسلام می‌باشد.

اقبال هر دو مؤلفه تجربه درونی و تجربه برونی پیامبر اسلام را در پیوند تنگاتنگ با یکدیگر مشاهده و مطالعه می‌کند و هر دو را هم تکامل‌پذیر می‌داند در صورتی که از نظر اقبال برعکس تجربه نبوی پیامبر، تجربه فردی و باطنی عرفا هرگز به تجربه اجتماعی و برونی منتهی نمی‌شود، در نتیجه تکامل‌پذیر و تاریخی نیستند؛ لذا در این رابطه است که گرچه بیش از ۸۰۰ سال است که از تدوین اندیشه و تجربه باطنی مولوی می‌گذرد ولی در طول این ۸۰۰ سال نکته‌ائی بر این تجربه مولوی اضافه نشده است برعکس تجربه برونی و درونی پیامبر اسلام که به موازات هر گونه مفسری این تجربه از نو باز تولید و تکامل یافته است و این موضوعی است که عبدالکریم سروش به آن توجه ندارد که تکامل تجربه نبوی پیامبر اسلام در آینه تجربه عشقی مولوی به نمایش در نمی‌آید، بلکه در خود تجربه مکرر و تفسیر مکرر از تجربه نبوی پیامبر حاصل می‌شود؛ به عبارت دیگر تجربه باطنی و فردی و صوفیانه مولوی یک تجربه عرضی نسبت به تجربه نبوی پیامبر اسلام در عرصه درونی و برونی قرآن می‌باشد، در صورتی که تجربه دینی افرادی چون اقبال و شریعتی از وحی برونی و درونی پیامبر اسلام یک تجربه یا تکامل طولی می‌باشد.

۸ - آنچنانکه و ایتهد می‌گوید با رفتن پیامبران پرورسورها که همان متکلمین بودند جای آن‌ها نشستند که البته این جایگزینی متکلمین به جای پیامبر اسلام باعث انحراف اسلام تاریخی شد، چراکه چه متکلمین اشعری مذهب و چه متکلمین اعتزالی هر دو تجربه دو مؤلفه درونی و

برونی پیامبر اسلام را بدل به یک بعدی مجرد نظری کردند و این امر عامل شکست آن‌ها بود.

۹ - علت اینکه کانت می‌گوید این کشف پیامبران بود که فهمیدند که کارهائی که خوب است مرضی خداوند هم است، این بود که پیامبران موضوع حسن و قبح اخلاقی را با وجود خود تجربه می‌کردند نه مانند علمای اخلاق حوزه‌های فقهائی به صورت مجرد و تعریف از پیش تعیین شده فیلسوفان یونانی به تبیین آن می‌پرداختند، تفاوت حکمت از نظر قرآن با اخلاق مجرد علمای اخلاقی در همین امر می‌باشد که حکمت پیامبران الهی دستاورد تجربی آن‌ها در پراکسیس درونی و برونی خود بوده است نه تاسی کرده از اندیشه مجرد فلاسفه یونان، به همین دلیل است که می‌بینیم که با علم اخلاق مجرد حوزه‌های فقهائی در طول بیش از هزار سال حتی نتوانستند یک نیمچه ابوذر هم بسازند، برعکس حکمت پیامبر اسلام که هر جا نفوذ می‌کرد مانند یک سونامی تحول ساز نو و ویرانگر گذشته بود و به همین دلیل است که اقبال می‌گوید:

هر آنکه که کشته نشد از قبیله ما نیست	به ملک جم ندهم مصرع نظیری را
تو دل گرفته نباشی که عشق تنها نیست	اگرچه عقل فسون کار لشکر انگیزد
عقل تا بال گشودست گرفتارتر است	از من ای باد صبا گوی بدانای فرنگ
عجب آن است که بیمار تو بیمارتر است	عجب آن نیست که اعجاز مسیحا داری

کلیات اقبال - فصل پیام مشرق - ص ۲۵۸ - س ۱

۱۰ - از نظر محمد اقبال لاهوری بزرگترین فونکسیون اصل ختمیت نبوت پیامبر اسلام، ختمیت ولایت آن حضرت می‌باشد چراکه آنچنانکه مطرح کردیم از نظر اقبال گوهر ختمیت نبوت پیامبر اسلام در ولادت عقل برهانی استقرائی در زمان پیامبر به علت چند منبعی کردن شناخت توسط قرآن بود. از نظر اقبال ولادت عقل برهانی استقرائی نخستین موضوعی که به چالش کشید اصل ولایت پیامبر اسلام بود چراکه تعریف اقبال از اصل ولایت تکیه پیامبر اسلام بر شخصیت و تجربه دینی خودش به عنوان دلیل و حجت پیام و ادعایش بود که به

نظر اقبال با تولد عقل برهانی استقرائی بشر در عصر پیامبر اسلام خودبخود پروژه ختم ولایت در ادامه پروژه ختم نبوت پیامبر اسلام تثبیت گردید و بدین ترتیب است که با اعلام پروژه ختم ولایت پیامبر اسلام بعد از وفات پیامبر اسلام، هیچکس نمی‌تواند ولایت را یا شخصیت شخص خودش را جایگزین دلیل پیام یا تجربه شخصی بکند، به عبارت دیگر از نظر اقبال با ختم ولایت پیامبر اسلام، دلیل جایگزین شخصیت شخص شد و خرد جمعی، جایگزین تجربه فردی گردید.

«ارزش عقلانی اندیشه خاتمت در آن است که در برابر تجربه باطنی وضع مستقل نقادانه‌ای ایجاد می‌کند و این امر با تولد این اعتقاد حاصل می‌شود که حجیت و اعتبار ادعای اشخاص به پیوستگی با فوق طبیعت داشتن با ختم نبوت به پایان رسیده است و این نوع اعتقاد نیروی روانشناختی است که رشد و نمو چنین شخصیت‌ها را متوقف می‌کند» (بازسازی فکر دینی - فصل روح فرهنگ و تمدن اسلامی - ص ۱۴۶ - س ۱۸).

۱۱ - دومین فونکسیون اصل و پروژه ختم نبوت از نظر محمد اقبال لاهوری موضوع بشری و زمینی شدن معرفت دینی و معرفت عرفانی؛ زیرا آنچنانکه قبلاً از قول اقبال مطرح کردیم گوهر پروژه ختم نبوت از نظر اقبال تولد عقل برهانی استقرائی بشر در عصر پیامبر توسط بسترسازی تکثر منابع معرفتی قرآن بود. تولد عقل برهانی استقرائی بشر توسط قرآن عاملی گردید تا بسترساز ختم نبوت و قطع ارسال پیامبران بشود اما با ختم نبوت و تولد عقل برهانی استقرائی بشر و ختم ولایت و جایگزین شدن دلیل به جای شخصیت، آنچنانکه اقبال می‌گوید چشم اندازه تازه‌ائی از معرفت در میدان تجربه درونی و برونی بر بشریت باز شد و از این مرحله بود که به تجربه دینی و تجربه عرفانی به صورت زمینی و بشری برخورد شد و بشریت با چراغ عقل برهانی استقرائی به حفاری این‌ها پرداخت، یعنی تمامی معرفت‌ها بشری و زمینی شد و تمامی موضوعات از خداوند تا انسان به عنوان موضوع زمینی در برابر عقل برهانی بشریت قرار گرفت تا به کندوکاو و حفاری آن‌ها بپردازد.

هیچ معرفتی از بعد از ختم نبوت برای عقل بشریت مقدس و دست‌یافتنی نیست در همه چیز حتی وجود خداوند می‌تواند بیاندهد و طرح اندیشه نماید و بدین وسیله هر روز و هر عصر و زمانی باید تحلیلی نو از دین و تجربه دینی پیامبران و اسلام تاریخی عرضه نماید و صد

البته این تفسیر نو و تحلیل نو و تئوری جدید و تبیین تازه از دین و دیانت و قرآن و وجود همه دلالت بر همان تکامل‌پذیری اسلام تاریخی پس از ختم نبوت و ختم ولایت و وفات پیامبر اسلام می‌کند و دیگر اندیشمندان اسلام تاریخی در هر عصری و قرنی حق ندارند پاسخ کهنه به سؤال جدید بدهند و معتقد به احیاء اسلام در زمان پیامبر اسلام بشوند بلکه برعکس پیوسته باید شعار بازسازی اسلام تاریخی را جایگزین شعار احیاء تفکر دینی و تفکر اسلامی بکنند و به جای شعار بازگشت شعار بازسازی بدهند و به همین علت است که از نظر اقبال با ختم نبوت پیامبر اسلام و زنده شدن اجتهاد کلامی و جایگزینی اجتهاد کلامی به جای اجتهاد فقهی یا اجتهاد در اصول به جای اجتهاد در فروع، شعار بازسازی پیوسته اسلام تاریخی جایگزین شعار بازگشت به اسلام اولیه می‌شود؛ به عبارت دیگر پیشگام اسلام تاریخی پیوسته باید اقدام به بازسازی اسلام تاریخی بکند و هر زمان تفسیری نو و تبیینی جدید و تحلیلی تازه در عرصه علم کلام تطبیقی نه فقهی، پیامی تازه برای بشریت توسط اسلام تاریخی بیاورد و پاسخی نو به سؤال نو زمان بدهد، تفسیری جدید از قرآن بکند و با بازسازی پیوسته اسلام تاریخی به اسلام تاریخی حیات و زندگی ببخشد.

«کار اندیشه ختم نبوت آن است که در برابر ما چشم انداز تازه‌ای از معرفت در میدان تجربه درونی می‌گشاید این کار نیمی از شعار مسلمانی است و به کار نیم دیگر آن می‌ماند که با برهنه کردن نیروهای طبیعی از لباس خالقیتی که فرهنگ‌های کهن بر آن‌ها پوشانده بودند اسلام روح مشاهده از روی نقادی در تجربه خارجی را ایجاد کرده و آن را پرورش داده است؛ بنابراین به تجربه باطنی و عارفانه هر اندازه هم که غیر عادی و غیر متعارفی باشد اکنون باید به چشم یک تجربه کاملاً طبیعی نظر شود و مانند سیمای دیگر تجربه بشری نقادانه مورد بحث و تحلیل قرار گیرد» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل روح فرهنگ و تمدن اسلامی - ص ۱۴۷ - س ۱).

۱۲ - سومین فونکسیون پروژه ختمیت نبوت پیامبر اسلام از نظر اقبال لاهوری با زنده شدن عقل برهانی استقرائی بشر و جایگزین شدن دلیل به جای شخصیت پیامبر اسلام به عنوان حجیت پیام اسلام تاریخی اینکه در چارچوب شعار بازسازی اسلام تاریخی در هر زمانی ما باید اصول اساسی اسلام را در پرتو تجربه خود و شرایط جدید زمان از نو تفسیر کنیم و در هر عصری و زمانی قرآن را تفسیری تازه کنیم تا آنچنانکه امام علی می‌گوید «بتوانیم این

قرآن صامت را به حرف در بیاوریم تا با انسان نو در عصر نو بتواند این قرآن، حرفی نو بزند». هرگز نباید آنچنانکه محمد عبده تحت لوای شعار سلفیه مطرح می‌کرد با احیاء گذشته به گذشته برویم بلکه بالعکس آنچنانکه محمد اقبال می‌گفت ما باید با بازسازی گذشته در حال، به سوی آینده برویم و معنی اسلام تاریخی چیزی جز این نیست.

۱۳ - چهارمین فونکسیون پروژه ختمیت نبوت پیامبر اسلام از نظر علامه محمد اقبال لاهوری اینکه در هر عصر و زمانی از بعد از وفات پیامبر اسلام، مسلمانان باید اسلام فقاهتی را در طول اسلام کلامی قرار دهند نه بالعکس. اسلام کلامی را در طول اسلام فقاهتی آنچنانکه در هزار سال گذشته ما در عرصه‌های حوزه فقه و فقهات شیعه و سنی با تعطیلی علم کلام و سیطره فقه و فقهات بر همه چیز شاهد آن بودیم و اگر می‌خواهیم تحولی آنچنانکه افرادی مثل محمد باقر صدر و شیخ مرتضی مطهری و کدیور و غیره ادعا کرده‌اند در عرصه اسلام فقاهتی ایجاد کنیم برعکس آنچه که آن‌ها کردند هرگز نباید از عرصه فقه به عرصه کلام برویم و کلام را در طول فقه قرار دهیم بلکه بالعکس، آنچنانکه اقبال و ولی الله دهلوی می‌گویند باید این تحول را از کلام شروع کنیم تا به فقه برسیم.

به عبارت دیگر در خصوص موضوع اجتهاد در اصول کلامی یا در فروع فقهی هرگز نباید با محصور کردن اصل اجتهاد در زندان اسلام فقاهتی تنها به اجتهاد در فروع فقهی بسنده کنیم بلکه بالعکس آنچنانکه اقبال و ولی الله دهلوی منادی آن بودند این تحول فقاهتی حتماً باید از کلام شروع بکنیم و بعداً به فقه برسیم چرا که اگر از فقه به کلام برویم گرفتار همان بحرانی می‌شویم که در جریان تز ولایت فقیه شدیم و امروز ملت ما نزدیک به ۳۶ سال است که دارند هزینه و تاوان این بحران را می‌پردازند و دلیل این امر هم این است که تز ولایت فقیه یک تز فقهانی است که این تز برای اولین بار در عصر فتحعلی شاه قاجار توسط ملا احمد نراقی مطرح شد و از بعد از او هم این تز در حوزه‌های فقاهتی شیعه طرفداران چندانی نداشت. البته خود ملا احمد نراقی هم که اولین بار این تز را به صورت فقهی و در چارچوب دیسکورس فقه فقاهت مطرح کرد، اما نوبت به خمینی که رسید در کتاب «ولایت فقیه» او تز فقهانی ولایت فقیه ملا احمد نراقی که اصلاً در حوزه فقاهتی شیعه نه در پائین و نه در بالا طرفداران چندانی نداشت، گرفت و برای آن بسترهای کلامی ایجاد کرد و در

عرصه این بسترهای کلامی بود که خمینی اصل ولایت پیامبر اسلام را که از نظر اقبال با وفات پیامبر اسلام در کانتکس اصل ختم نبوت پیامبر اسلام خاتمه یافته بود و از نظر اقبال بعد از وفات پیامبر اسلام لازمه اعتقاد به ختم نبوت اعتقاد به ختم ولایت پیامبر اسلام نیز می‌باشد و در همین رابطه از بعد از وفات پیامبر اسلام از نظر اقبال با جایگزین شدن اصل دلیل و معرفت و عقلانیت بشر به جای اصل شخص شخصیت هیچکس حق ندارد ادعای ولایت بر مسلمین بکند.

خمینی با بسترسازی کلامی کردن برای تز فقهی ولایت فقیه اصل ولایت پیامبر برای فقیه لازم و جاری و ساری دانست و همین ریشه کلامی دادن به تز فقهی ولایت فقیه بود که این تز فقهی به صورت خطرناکترین تئوری سیاسی و حکومتی تاریخ بشر درآورد و این خطر زمانی اگر اندیسمان شد و به صورت یک سونامی سیاسی درآمد که در چارچوب انقلاب بهمن ۵۷ ضد استبدادی ملت ایران تحت هدایت‌گری نظری و عملی شیخ حسینعلی منتظری در خبرگان قانون اساسی به صورت نظام حکومتی و نظام سیاسی درآمد.

در همین رابطه است که علت اصلی بحران تئوری حکومتی و سیاسی ولایت فقیه در این می‌باشد که این تز فقهی توسط خمینی از بستر فقهی خود به بستر کلامی حرکت کرد و در عرصه بستر کلامی بود که خمینی این تز فقهی را به ولایت پیامبر - که از نظر اقبال خاتمه پیدا کرد بود - پیوند داد و در نتیجه تمامی اختیاراتی که پیامبر صاحب بود، خمینی برای فقیه قائل شد و از اینجا بود که شد آنچه که نمی‌بایست بشود. البته هزینه این تئوری ۳۶ سال است که ملت ایران در حال پرداختن آن می‌باشند برعکس راه خمینی راهی است که اقبال و ولی الله دهلوی منادی آن می‌باشند و آن اینکه به جای اینکه از فقه به کلام برویم از کلام باید به فقه بیائیم تا توسط اصل اجتهاد در اصول و فروع بتوانیم جهت تحول فقهی گام برداریم.

«ادعای نسل جدید مسلمانان پیرو آزادی‌گری به اینکه می‌خواهند اصول اساسی اسلام را در پرتو تجربه خود و اوضاع جدید زندگی از نو تفسیر کنند. به عقیده من ادعای کاملاً بر حقی است. تعلیم قرآن به اینکه زندگی فرایند آفرینش تدریجی است بالضرورة مستلزم آن است که هر نسل به راهنمایی و نه در زیر قید و بند کارهای گذشتگان مجاز باشد که مسائل و دشواری‌های مخصوص به خود را حل کند» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل اصل حرکت در ساختمان

اسلام - ص ۱۹۲ - س ۱۵).

۱۴ - پنجمین فونکسیون پروژه ختمیت نبوت پیامبر اسلام از نظر محمد اقبال لاهوری اینکه مسلمانان از بعد از وفات پیامبر اسلام و انجام پروژه ختم نبوت و ختم ولایت دیگر به عنوان آزادترین مردمان روی زمین به لحاظ دموکراسی سیاسی و دموکراسی اقتصادی و دموکراسی معرفتی هستند چراکه با تحقق ختم نبوت و ختم ولایت و جایگزین شدن عقل جمعی به جای شخص و شخصیت و اتوریته ولایت محور پیامبر اسلام، دیگر هیچکس در دوران ختمیت نبوت نمی‌تواند در برابر مسلمانان ادعای ولایت و ادعای نبوت و ادعای پیوستگی با فوق طبیعت داشتن بکند. در عصر ختمیت پیامبر اسلام کسی به نام آسمان نمی‌تواند کشتی ارباب خرد را بشکند. در عصر ختمیت پیامبر همه مردم زمینی هستند و برابر می‌باشند، هم در عرصه سیاست و هم در عرصه اقتصاد و هم در عرصه معرفت دینی و فقهی و کلامی. هیچکس بر دیگری برتری ندارد، همه دارای حقوق برابر هستند، آپارتاید جنسی به همان اندازه در عصر ختمیت مردود است که آپارتاید نژادی مردود می‌باشد، همچنین آپارتاید اقتصادی در عصر ختمیت به همان اندازه غیر انسانی و ضد انسانی می‌باشد که آپارتاید سیاسی و آپارتاید معرفتی و فقهی و کلامی ضد مردمی می‌باشد.

لذا در این رابطه است که اقبال در عصر ختمیت نبوت و ولایت پیامبر اسلام مسلمانان را آزادترین مردمان روی زمین می‌داند چراکه با نفی اتوریته‌ها در عصر ختمیت، شرایط برای دموکراسی اقتصادی و سیاسی و معرفتی در بستر توزیع صحیح قدرت اقتصادی و توزیع صحیح قدرت سیاسی و توزیع صحیح و عادلانه قدرت معرفتی فراهم می‌شود.

«به این فکر اساسی اسلام توجه کنیم که با ختمیت نبوت پیامبر اسلام پس از این دیگر وحی‌ای نخواهد رسید که مایه محدودیت آدمی بشود. بایستی که ما از لحاظ فکری آزادترین مردمان روی زمین باشیم مسلمانان نخستین که تازه از قید اسارت روحی آسیای پیش از اسلام بیرون آمده بودند در وضعی نبودند که به اهمیت واقعی این فکر اساسی متوجه شوند. بسیار شایسته است که مسلمانان امروز وضع خود را باز شناسند و زندگی اجتماعی خود را در روشنی اصول اساسی بنا کنند و از هدف اسلام که تا کنون به صورتی جزئی آشکار شده آن دموکراسی که غرض نهائی اسلام است بیرون بیاورند و به کامل کردن و گسترده کردن آن بپردازند» (بازسازی فکر

دینی در اسلام - فصل اصل حرکت در ساختمان اسلام - ص ۲۰۴ - س ۱۳).

۱۵ - ششمین فونکسیون پروژه ختم نبوت و ختم ولایت پیامبر اسلام از نظر علامه محمد اقبال لاهوری اینکه گرچه با ختم نبوت دیگر پیامبری از طرف خداوند برای هدایت بشریت نخواهد آمد، ولی همین قرآن بر عکس تورات و انجیل یک وحی جاری در زمان خواهد بود که در بستر اسلام تاریخی، مسلمانان موظفند در هر عصری و زمانی در چارچوب عقل برهانی و استقرائی زمان، آن را باز تفسیر کنند آنچنانکه به همان صورتی که در قرن هفتم میلادی بر پیامبر اسلام نازل شده بر مسلمانان عصر و زمان ما حالت وحی و نزول پیدا کند برای این کار آنچنانکه امام علی می‌گفت باید قرآن را در هر زمانی به حرف درآوریم.

«فهم کتاب آسمانی ممکن نیست مگر آن زمان که این کتاب به همان صورتی که بر پیغمبر وحی شده برای مسلمانان نیز حالت وحی پیدا کند» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل آیا دین ممکن است - ص ۲۰۶ - س ۱).

۱۶ - علامه محمد اقبال لاهوری نخستین متکلم جهان اسلام بود که دریافت رمز فهم و بقاء و حیات اسلام تاریخی در گرو فهم پروژه ختم نبوت و ختم ولایت پیامبر اسلام می‌باشد آنچنان این نکته از نظر اقبال لاهوری دارای ارزش و اهمیت می‌باشد که اگر بخواهیم کلید فهم مبانی تئوریک کتاب گران‌سنگ «بازسازی فکر دینی در اسلام» اقبال را در یک جمله کوتاه مطرح کنیم آن جمله کوتاه جز این نخواهد بود که کلید فهم این کتاب سنگین تئوریک فقط در فهم پروژه ختم نبوت و جایگاه این پروژه در اندیشه اقبال می‌باشد، به طوری که تمامی اندیشه و مبانی تئوریک مطرح شده در این کتاب حول همین موضوع ختم نبوت می‌باشد و اگر اندیشه‌های اقبال در باب پروژه ختم نبوت از این کتاب خارج کنیم هیچ چیز از این کتاب باقی نخواهد ماند، بنابراین به راحتی می‌توانیم بگوئیم که کلید فهم اسلام‌شناسی از نظر اقبال فهم پروژه و اصل ختمیت نبوت پیامبر اسلام می‌باشد چراکه در چارچوب این پروژه و اصل است که ما می‌توانیم به:

الف - اصل اجتهاد در اصول.

ب - اصل کلامی بودن نه فقهی بودن ختم نبوت.

ج - اصل ختم ولایت.

د - اصل امکان تحقق دموکراسی سیاسی و دموکراسی اقتصادی و دموکراسی معرفتی.

ه - اصل بشری بودن معرفت دینی.

و - اصل تکیه بر مردم به جای منجی.

ز - اصل نفی اتورنیه‌ها برای خود اتکائی توده‌ها.

ح - اصل جایگزینی دلیل و حجیت به جای طرح شخصیت.

ط - اصل نیاز به تفسیرهای نو از قرآن در چارچوب شعار بازسازی نه احیاء، برای به حرف درآوردن قرآن و طرح پاسخ‌های نو به سوال‌های نو زمان.

ی - اصل حاکمیت خرد جمعی.

ک - اصل حاکمیت اسلام کلامی نوین به جای اسلام فقهاتی و اسلام روایتی.

ل - اصل لازمه بازسازی اسلام تاریخی توسط معرفت بشری و محصور نماندن فقط به معرفت دینی.

م - اصل جایگزینی اسلام تاریخی قرآنی به جای اسلام دکماتیسیم فقهاتی و روایتی.

ن - اصل جایگزینی پروژه بازسازی اسلام به جای پروژه احیاء اسلام.

۱۷ - اسلام‌شناسی تطبیقی اقبال در چارچوب پروژه ختمیت نبوت پیامبر اسلام، از آنجائیکه این اسلام‌شناسی توسط اقبال آغاز شد و این اقبال بود که برای اولین بار در تاریخ اسلام از خود پرسید، چرا نوبت نبوت که به پیامبر اسلام در ادامه نهضت تسلسلی ابراهیم که رسید نبوت حکم قطع خود صادر کرد؟ و از آنجائیکه پاسخ به این سؤال کلیدی توسط اقبال بود که اقبال را به عنوان بزرگترین اسلام‌شناس تطبیقی در قرن بیستم بدل کرد، زیرا تا قبل از اقبال همه تلاش فقها و محدثین و متکلمین در رابطه با موضوع ختمیت نبوت بر این امر قرار داشت که به عنوان یک پیشفرض اولیه موضوع ختم نبوت را یک امر معلوم و مفروض و تکلیفی و دستوری در نظر می‌گرفتند و سپس به اثبات و بهره‌وری از آن توسط آیات و

روایات می‌پرداختند. اقبال اسلام‌شناسی خود را از پروژه ختمیت نبوت پیامبر اسلام آغاز کرد، اقبال همچنین به ختمیت نبوت پیامبر اسلام به عنوان یک روش و متدولوژی و عینک جهت شناخت اسلام و قرآن هم نگاه می‌کرد.

۱۸ - علت اینکه اقبال تبیین ختم نبوت و وحی نبوی و تجربه دینی پیامبر اسلام را از موضوع اصل تکامل و هدفداری در وجود شروع کرد این بود که به رابطه عقل انسان و پروژه ختم نبوت تکیه می‌کرد.

۱۹ - اقبال در تبیین پروژه ختمیت نبوت پیامبر اسلام با درونی و برونی کردن هدایت تکامل ابزاری را از تکامل آگاهی جدا می‌کرد و با پیوند دادن موضوع ختمیت و ولادت عقل برهانی و استقرانی بر تکامل آگاهی به جای تکامل ابزاری پس از وفات پیامبر اسلام در چارچوب ختم نبوت تکیه می‌کرد.

۲۰ - از نظر علامه محمد اقبال لاهوری بدون پروژه ختم نبوت امکان تکامل اجتماعی و تکامل دموکراسی و تکامل اندیشه برای مسلمانان بعد از پیامبر اسلام نمی‌باشد.

۲۱ - از نظر اقبال چرائی ختم نبوت پیامبر اسلام به دلیل کمال انسان است. کمال انسان از نظر او معلول انتقال انسان از مرحله غریزه به مرحله عقل است، لذا در این رابطه است که کمال انسان از نظر اقبال یک امر نبوی می‌باشد نه ابزاری و جبری و به همین دلیل از نظر اقبال بدون هدایت‌گری نبوی انبیاء و ختم نبوت پیامبر اسلام امکان نیل به تکامل اجتماعی و تاریخی انسان وجود ندارد و در همین رابطه اقبال تکامل ابزاری و تکامل عقلانی را از هم جدا می‌کند.

۲۲ - تکیه اقبال لاهوری بر فقه الگوئی ولی الله دهلوی به جای فقه برنامه‌ائی و دستوری و تکلیفی اسلام فقه‌ای معلول همان نگرش نیاز کمال انسان به پروژه ختم نبوت است چراکه: اولاً اقبال برعکس تمامی نگرش‌های قبلی به پروژه ختمیت نبوت پیامبر اسلام که یک نگرش فقهی و روایتی بود از منظر کلامی مورد تبیین قرار داد.

ثانیاً از آنجائیکه اقبال در عرصه تبیین کلامی پروژه ختم نبوت به موضوع عقل برهانی

و استقرائی بشر و همچنین موضوع بشری بودن معرفت دینی و معرفت فقهی رسید، این امر باعث گردید تا بشری دیدن معرفت فقهی اسلام فقاهتی به جای فقه دستوری و تکلیفی و برنامه‌انی و حکومتی و ولایتی اسلام فقاهتی به فقه الگوئی ولی الله دهلوی تکیه کند، چراکه فقه ولی الله دهلوی برعکس فقه اسلام فقاهتی - که یک فقه روایتی می‌باشد تا فقه قرآنی - فقه الگوئی و فقه قرآنی است.

۲۳ - اقبال، عصای عقل برهانی استقرائی را در دوران بعد از وفات پیامبر اسلام یا دوران خاتمیت نبوت:

اولاً وسیله فهم و شناخت تجربه دینی می‌داند.

ثانیاً ابزار و عامل تفسیر و فهم قرآن می‌داند.

ثالثاً وسیله اجتهاد در اصول کلامی و فروع فقهی می‌داند.

۲۴ - اقبال در دوران خاتمیت نبوت معتقد به پروژه پایان ناپذیر عقل برهانی استقرائی می‌باشد، چرا که می‌تواند هدایت‌گر کمال انسان در عرصه‌های دموکراسی سیاسی و دموکراسی اقتصادی و دموکراسی معرفتی بشود. همچنین اقبال معتقد است که در دوران خاتمیت هیچکس نمی‌تواند در چارچوب شخصیت خودش بر مسلمین حکومت سیاسی یا اقتصادی و یا معرفتی بکند.

۲۵ - اقبال کار قرآن در دوران خاتمیت نبوت را شورانیدن عقول مردم می‌داند و در چارچوب رسالت شورانیدن عقول مردم است که اقبال معتقد به تفسیر نو از قرآن هست تا قرآن توان انجام این رسالت را داشته باشد.

۲۶ - اقبال معتقد است که در دوران خاتمیت کار اصلی ما بشری و زمینی و خردپذیر و استدلالی کردن دین توسط علم کلام است.

